

گفت‌وگویی جهانی

۳ شماره در سال به چندین زبان

گفت‌وگویی جامعه‌شناسانه
با عبدی کاظمی‌پور

نازنین شاه‌رکنی

نازنین شاه‌رکنی
ریحانه جواد
اسماعیل خلیلی
عقیل دغاغله
شیوا علینقیان
نفیسه آزاد
مارال لطیفی
محبوبه مقدم
فاطمه مقدسی
لادن رهبری
رضا سهرابی

بازاندیشی جامعه‌شناسی
در ایران

کارن شایر
هایدی کاتفرید
رینا آگاروالا
اشوین کومار
ماریا کامیلا وگا-سالازار
کارولینا مورنو
سوئلن کاستیلیانو-مورنو
خاویر ای. پی‌ندا دی
لین یو لینگ ان‌جی
یونای‌یی
آنجو ماری پل
مصطفی یواش
سژین پارک
فنگ خو
تسز چونگ لای
کاکستون سیو

اقتصاد سیاسی و
اجتماعی مهاجرت
نیروی کار

بخش آزاد

< جنگ به مثابه انباشت درهم‌پیچیده: مورد غزه

شماره اول مجلد ۱۶ نشریه گفت‌وگوی جهانی آغازگر برهه جدیدی است که هم از استمرار نشان دارد و هم از شروعی تازه. کارولینا وستنا و ویتوریا رودریگز، پس از سه سال کار فشرده و متعهدانه، فعالیت خود در مقام دستیاران سردبیر گفت‌وگوی جهانی را به پایان می‌رسانند. تعهد، دقت ویرایشی و دیدگاه نقادانه آن‌ها در حفظ و تقویت نشریه در دوره‌ای بسیار چالش‌انگیز برای جامعه‌شناسی جهانی، نقشی اساسی داشت. به نمایندگی تیم تحریریه، عمیق‌ترین قدردانی خود را به هر دو ابراز می‌کنم. در عین حال، بسیار خرسندم که به مارسیا رانژل کاندیدو، پژوهشگر مؤسسه دانشگاهی لیسبون (ISCTE) که از این پس در این مقام فعالیت خواهد کرد، خوشامد می‌گویم. مارسیا با تجربه چشمگیر در حوزه سردبیری، تعهد قوی به جامعه‌شناسی مردمی و چشم‌اندازی تطبیقی و جهانی بی‌شک سهم مهمی در این مرحله جدید از مسیر نشریه خواهد داشت.

پس از شماره قبلی که ادای احترامی جمعی به میراث فکری، سیاسی و انسانی مایکل بوراووی - سردبیر بنیان‌گذار گفت‌وگوی جهانی - بود، این شماره جدید به ساختار معمول خود بازمی‌گردد؛ آن هم در قالب گفت‌وگویی مستقیم با دو دغدغه برآمده شکل‌دهنده به لحظه تاریخی ما: وضعیت کنونی در ایران و دگرگونی‌های جهانی مربوط به مهاجرت نیروی کار.

این شماره را بخش «گپ جامعه‌شناسانه» با مصاحبه‌ای که نازنین شاه‌رکنی با عبدالمحمد (عبدی) کاظمی‌پور انجام داده، آغاز می‌کند؛ گفت‌وگویی درباره مناقشه‌ها حول جامعه‌شناسی‌های ملی، تغییر اجتماعی، مرزهای چالش‌انگیز میان امر مقدس و امر سکولار، و پرسش‌های متحول‌شونده‌ای که جامعه‌شناسی ایران امروز را شکل می‌دهند.

در پی این گفت‌وگو، در بخش «بازاندیشی جامعه‌شناسی در ایران»، مجموعه‌ای غنی از مطالبی را داریم که نازنین شاه‌رکنی و ریحانه جوادی به‌دقت و ویرایش‌شان کرده‌اند؛ مطالبی که بر تنش‌ها و تناقض‌های کار جامعه‌شناسانه در بسترهایی با سرکوب سیاسی، نظارت معرفتی و منازعات فرهنگی عمیق تمرکز دارند. این بخش تصویری چندوجهی از چالش‌های پیش روی جامعه‌شناسی ایران امروز ترسیم می‌کند، از موضوعیت مردمی جامعه‌شناسی و (نا)نهادی‌سازی این رشته گرفته تا خصوصی‌سازی آموزش، مسئله قومیت، کشمکش‌های مربوط به مطالعات جنسیتی، و محدودیت‌های پژوهش انتقادی. همچنین این بخش شامل میزگردی پویاست که پژوهشگرانی از جغرافیاهای گوناگون را گرد آورده تا چشم‌اندازی جمعی و وضعیت‌منا از تولید دانش درباره ایران و در ایران ارائه دهد.

در برهه‌ای که ایران بار دیگر عناوین خبری جهان را - اغلب در قالب روایت‌های گزینشی، ساده‌سازی‌های ژئوپلیتیک، یا دریاچه‌های تنگ امنیتی - به خود اختصاص داده، پرداختن به دیدگاه‌های جامعه‌شناختی مستدل، مردمی و جهانی ضروری‌تر هم می‌شود. وراى تصاویر منتشرشده در رسانه‌های جریان اصلی، جامعه ایران با صورتهایی پیچیده از منازعه سیاسی، سنت‌های فکری پویا، مبارزه روزمره برای کرامت و تغییر پیکربندی قدرت دولتی و بسیج اجتماعی مواجه است. فهم این پویایی‌ها مستلزم شنیدن حرف‌های پژوهشگرانی است که در ایران، درباره ایران و با ایران کار می‌کنند و قادرند رویدادهای جاری را در بطن تاریخچه‌های گسترده‌تر سرکوب، مقاومت، تولید دانش و دگرگونی اجتماعی ببینند. این بخش تازه‌ترین رویدادها را تحلیل نمی‌کند، اما برای فهم گسترده‌تر و تاریخ‌مبنای وضعیت بسیار به کار می‌آید.

دومین بخش اصلی این شماره با عنوان «اقتصاد سیاسی و اجتماعی مهاجرت نیروی کار» را کارن ای. شایر، هایدی گاتفرید و رینا آگاروالا سردبیری کرده‌اند. این بخش یکی از مسائل معرف عصر ما را بررسی می‌کند: محوریت مهاجرت نیروی کار در بازسازمان‌دهی سرمایه‌داری جهانی. مطالب این بخش، از برنامه‌های «ایمن و منظم» جابه‌جایی در هند گرفته تا زنجیره‌های مراقبت جهانی متصل‌کننده ونزوئلا و کلمبیا، و نظام‌های نیروی کار مهاجر در چین، سنگاپور، دبی و کامبوج، نشان می‌دهند که نابرابری، جنسیت، قومیت، مرزها و قدرت دولتی چگونه در تولید انواع جدید بی‌ثباتی - و امکان‌های جدید عاملیت و مقاومت - با هم تلاقی می‌کنند.

این شماره با تحلیلی قدرتمند از گیلرمه لئیتیه گونسالوس درباره جنگ غزه در «ستون آزاد» به پایان می‌رسد. بنا بر تفسیر گونسالوس، جنگ غزه شکلی از انباشت درهم‌تنیده است که در پویایی‌های سیاسی، اقتصادی و استعماری فراتر از میدان نبرد ریشه دارد.

در این شماره، گفت‌وگوی جهانی با جامعه‌شناسی مردمی و جهانی قادر به تحلیل فرایندهای معاصر از دیدگاه‌های وضعیت‌منا، متکثر و گفت‌وگومحور تجدید عهد می‌کند. امیدواریم تأملات، بحث‌ها و پژوهش‌های گردآوری‌شده در این جا به گسترش گفت‌وگوها، تقویت شبکه‌ها و طرح پرسش‌های جدید در جهانی شکل‌گرفته با نابرابری، خشونت و آوارگی - و همچنین با مقاومت، تخیل نقادانه و تلاش‌های جمعی برای آینده‌ای عادلانه‌تر - کمک کنند. ■

برنو برینگل

سردبیر گفت‌وگوی جهانی

< مقاله‌هایتان را به

globaldialogue@isa-sociology.org بفرستید.

< گفت‌وگوی جهانی را به

چندین زبان در وب‌سایتش بخوانید.

< شورای سردبیری

سردبیر: برنو برینگل.

کمک سردبیر: مارسیا رانجل کاندیدو.

دستیار سردبیر: کریستوفر ایوانز

سردبیران اجرایی: لولا بوسوتیل، آگوست باگا.

مشاوران: بریگیت آولنباخر، کلاوس دوره.

ویراستاران منطقه‌ای

جهان عرب: (لبنان) ساری حنفی، (تونس) فاطیما رادوانی، صفوان طرابلسی، سیوار حزابی، احمد جمعه.

آرژانتین: ماگدالنا لیموس، خوان پارسیو، دانته مارکیسیو.

بنگلادش: حبیب‌ال خوندکر، خیرال چودری، بیجوی کریشنا بانیک، شیخ محمد قیص، محمد جهیرالاسلام، هلال‌الدین، مسعودالرحمان، راسل حسین، یاسمین سلطانه، ام‌دی. شاهدالاسلام، فرهین اختر بویان، روما پروین، عارف‌الرحمان، ام‌دی. نسیم‌الدین، عالمگیر کبیر، تسلیمه نسرین، سورایه اختر، نوسانتا آدری، اکرام‌اکبیر رانا، اس. ام. دی. شاهین.

برزیل: فابریسیو ماسیل، آندریزا گالی، خوزه گوی‌رادو نتو، جسیکا مازینی متدس، کارینه پاسوس.

فرانسه/اسپانیا: لولا بوسوتیل.

هند: رشمی جین، مانیش یاداو.

ایران: ریحانه جوادی، نیایش دولتی، الهام شوشتری‌زاده، علی راغب، فائزه خواجه‌زاده.

لهستان: الکساندرا بیرناکا، جونا بدنارک، سیاستین سوسنوفسکی.

روسیه: النا زدراوومیسلاوا، داریا خلودووا.

تایوان: وان‌جو لی، یون-هسوان چو، شی‌هو کرک، یی-شیو هوانگ، یون-جو لین، تائو-یونگ لو، چین-یینگ چین، یو-ون لیائو، نی لی.

ترکیه: گل چورباچی‌اوغلو.



در «گفتگوی جامعه‌شناسانه» نازنین شاه‌رکنی با **عبدی کاظمی‌پور** درباره پرسش‌های نوظهور شکل‌دهنده جامعه‌شناسی ایرانی گفت‌وگو می‌کند.



بخش موضوعی «**بازاندیشی جامعه‌شناسی در ایران**» تنش‌های مربوط به کار جامعه‌شناسانه در میانه سرکوب، نظارت معرفتی، و محدودیت‌های فرهنگی را بررسی می‌کند.



بخش موضوعی «**اقتصاد سیاسی و اجتماعی مهاجرت نیروی کار**» نقش محوری مهاجرت نیروی کار را در تجدید سازمان سرمایه‌داری جهانی بررسی می‌کند.

امتیاز تصویر روی جلد: پیتز گاستر، در آناسپلش.



گفتگوی جهانی با کمک سخاوتمندانه
انتشارات SAGE امکان‌پذیر شده است.

< اقتصاد سیاسی اجتماعی مهاجرت نیروی کار

۳۰	کارن شایر، آلمان؛ هایدی گاتفرید و رینا آگاروالا، ایالات متحده آمریکا
۳۳	رینا آگاروالا، ایالات متحده آمریکا
۳۵	اشوین کومار، ایالات متحده آمریکا
۳۷	کلیمیا سونلن کاستیبلانکو-مورنو، و خاویر ای. پی ندا دی،
۳۹	لین یو لینگ ان جی، و یونای یی، کانادا
۴۱	آنجو ماری پل، مصطفی یواش و سژین پارک، ایالات متحده عربی
۴۳	فنگ خو، کانادا
۴۶	تسز چونگ لای و کاکستون سیو، هنگ کنگ

< بخش آزاد

۴۸	گیلر مه لایت گونسالوز، برزیل
----	------------------------------

< گفت‌وگوی جامعه‌شناسانه

خاص‌پرستی و امر مقدس به مثابه امر سکولار: مصاحبه با عبدی کاظمی‌پور

نازنین شاه‌رکنی، کانادا

< بازاندیشی جامعه‌شناسی در ایران

میان سرکوب و موضوعیت:

بازاندیشی جامعه‌شناسی از دریچه ایران

نازنین شاه‌رکنی و ریحانه جوادی، کانادا

انجمن جامعه‌شناسی ایران و نهادینگی ناهادینگی

اسماعیل خلیلی، ایران

میان سیاست و سود: کلاس‌های خصوصی جامعه‌شناسی در ایران

ریحانه جوادی و زهره بیات‌ریزی، کانادا

قومیت در ایران: مسئله‌ای که جامعه‌شناسی ایران از آن می‌پرهیزد

عقیل دغاغله، ایالات متحده آمریکا

زندگی‌های موقعیت‌مند، دانش مناقشه‌انگیز: بازپرس‌گیری مطالعات جنسیت در ایران

شیوا علینقیان، ایران

در شرایط محدودیت: پژوهش جامعه‌شناختی درباره ایران. یک میزگرد

نقیسه آزاد، مارال لطیفی، و فاطمه

مقدس، ایران؛ محبوبه مقدم، ایالات متحده آمریکا؛

لادن رهبری، هلند؛ و رضا سهرابی،

نازنین شاه‌رکنی و ریحانه جوادی، کانادا

«گرچه جامعه‌شناسی‌های ملی یا منطقه‌ای، به حق، با پارادایم‌های غالب درمی‌افتند، اما می‌توانند با نگاه ذات‌گرایانه به بسترهای خاص یا نشانند گونه‌ای از جهانی‌انگاری (universality) به جای دیگری، همان محرومیت‌هایی را که مخالف‌شان هستند، بازتولید کنند.»

عبدی کاظمی‌پور

< خاص‌پرستی و امر مقدس به مثابه امر سکولار

مصاحبه‌ای با عبدی کاظمی‌پور



پرتره عبدی کاظمی‌پور. امتیاز عکس: عبدی کاظمی‌پور.

در سال‌های اخیر، با افزایش توجه‌ها به «جامعه‌شناسی‌های ملی»، «نظریه جنوب» و «سنت‌های منطقه‌ای»، بحث درباره پویایی‌های جهانی تولید دانش جامعه‌شناختی بالا گرفته است. همان‌طور که در مصاحبه با دکتر عبدالمحمد (عبدی) کاظمی‌پور، استاد جامعه‌شناسی، رئیس گروه مطالعات قومی دانشگاه کلگری و رئیس سابق انجمن جامعه‌شناسی کانادا، نشان داده شده، ایران زمینه‌ای مساعد برای چنین بحث‌هایی است. کاظمی‌پور در کارهای اخیرش بررسی کرده که امر مقدس و امر سکولار چگونه در ایران مدرن با هم تلاقی می‌یابند و مهاجرت چگونه فضای اجتماعی ایران را از نو شکل داده است. در این گفت‌وگوی مفصل، دکتر کاظمی‌پور درباره وضع جامعه‌شناسی ایران — چالش‌ها، مشارکت‌ها و تلاش برای نوعی جامعه‌شناسی با ریشه محلی و در عین حال دخیل در سطح جهانی — تأمل می‌کند. این مصاحبه را دکتر نازنین شاه‌رکنی، دانشیار مطالعات بین‌الملل دانشگاه سایمن فریزر کانادا، انجام داده است.

جایگزین است. نظر شما درباره این چرخش چیست و صحبت از «جامعه‌شناسی ملی» در بستر ایران چه معنایی دارد؟

عبدی کاظمی‌پور (عک): من چنین تفکیکی راه هم از نظر توصیفی و هم به لحاظ تجویزی، مشکل‌آفرین می‌دانم. گرچه جامعه‌شناسی‌های ملی یا منطقه‌ای، به حق، با پارادایم‌های غالب درمی‌افتند، اما می‌توانند با نگاه ذات‌گرایانه

نازنین شاه‌رکنی (ن‌ش): بسیاری از جامعه‌شناسان از در مخالفت با انگاره جامعه‌شناسی «جهانی» درآمده‌اند و گفته‌اند که آنچه مدت‌ها جامعه‌شناسی جهانی معرفی شده در واقع سنتی خاص است که در تجربه‌های اروپا و آمریکای شمالی ریشه دارد. در مقابل، چرخش به سوی «خاص بودن» — از طریق جامعه‌شناسی‌های ملی، رویکردهای منطقه‌ای و نظریه جنوب — به دنبال برجسته‌سازی معرفت‌شناسی‌های

می‌توانند مانع طرح برخی پرسش‌ها شوند. از این منظر، جامعه‌شناسی‌های ملی یا منطقه‌ای فقط با طرح پرسش‌های محلی سروکار ندارند بلکه در بسط چهارچوب‌های جایگزینی که گونه‌های جدید پژوهش را ممکن می‌کنند نیز دخیل‌اند. نظر شما چیست؟

عک: موافقم، اما فکر می‌کنم ماجرا دوطرفه است. همان‌طور که دیدگاه‌های به اصطلاح «جهانی‌گرا» می‌توانند پرسش‌های قابل طرح را محدود کنند، دیدگاه‌های «ملی» نیز می‌توانند مسیرهای پژوهشی دیگر را ببندند. این تنش به‌ویژه در مطالعات فمینیستی مشهود است. گرچه موضع جهانی‌گرایانه شاخه‌هایی از فمینیسم در شمال جهانی خیلی وقت‌ها نمی‌گذارد امکان‌های نظری و مسائل جایگزین پدیدآمده در جنوب را ببینند، بخش بزرگی از آگاهی فمینیستی در جنوب در واقع از طریق تعامل با برنامه‌های فمینیستی برآمده از شمال شکل گرفته است. دقیقاً به همین دلیل است که گفت‌وگوی مستمر و فعالانه دیدگاه‌های گوناگون ضروری است.

ن‌ش: بر این اساس، با توجه به تأکید شما بر این‌که جامعه‌شناسی‌های ملی از دل پرسش‌هایی که مطرح می‌کنند زاده می‌شوند، می‌توانید بگویید در دهه‌های اخیر چه نوع پرسش‌ها و مضامینی جامعه‌شناسی ایرانی را تعریف کرده‌اند؟

عک: جامعه ایران در پنجاه‌شصت سال گذشته تغییرات فوق‌العاده‌ای را از سر گذرانده که به پرسش‌های جامعه‌شناسان شکل داده‌اند، از جمله مدرن‌سازی و سکولاریزاسیون سریع با هدایت دولت در دوره پیش از انقلاب؛ ظهور نامتظره دین در نقش نیروی قدرتمند سیاسی و شخصی در انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ که حدود ده درصد جمعیت را بسیج کرد؛ و جنگ ایران و عراق که طولانی‌ترین جنگ قرن بیستم بود.

در دهه‌های اخیر، هم سکولاریزاسیون — یا به شکل رویگردانی کامل از دین یا به صورت پذیرش معنویت شخصی جدا از نهادها، مناسک، سلسله‌مراتب روحانیت و الاهیات — رخ داده و هم نوعی سکولاریسم که در آن دین از دولت تبعیت می‌کند که خود نتیجه غیرمستقیم ادغام دین و دولت در روند اسلامی‌سازی تهاجمی است.

ایران به لحاظ مهاجرت هم وضعیت یگانه‌ای دارد: هم از مهاجرفرست‌های بزرگ است و هم از مهاجرپذیرهای بزرگ؛ میزبان حدود ۴/۵ میلیون پناهنده (حدود ۵ درصد جمعیت) است و حدود ۸ میلیون ایرانی (تقریباً ۹ درصد جمعیت) خارج از کشور زندگی می‌کنند. بر اساس نظرسنجی‌ها، بیش از نیمی از جمعیت ایران اگر امکانش را داشته باشند مهاجرت می‌کنند که ایران را به موردی نادر برای مطالعه همزمان مهاجرت برون‌سو و درون‌سو تبدیل می‌کند.

دست‌آخر، در واکنش به نابرابری‌های نظام‌مند جنسیتی و پدرسالاری فرهنگی، جنبش زنان نیرومند و اصیلی سر برآورده که ماهیت، دامنه و مطالبات

به بسترهای خاص یا نشاندن گونه‌ای از جهانی‌انگاری (universality) به جای دیگری، همان محرومیت‌هایی را که مخالف‌شان هستند، بازتولید کنند. مخالفت با جهانی‌گرایی دیگر مناقشه‌انگیز نیست، اما ما با خطر نوعی «خاص‌پرستی» (fetishism of the particular) جدید روبه‌رو هستیم.

اولاً، هر پدیده «خاص» تنوعی درونی دارد و ادعای سخن گفتن به نمایندگی از همه زیرمجموعه‌هایش تکرار همان خطای جهانی‌گرایی است. ایران و ترکیه را — که هیچ‌یک مستقیماً استعمار نشده‌اند — نمی‌توان به راحتی در همان گروه کشورهای سابقاً مستعمره‌ای مانند الجزایر، هند یا مصر گذاشت. حتی در خاورمیانه عربی نیز، همان‌طور که ساری حنفی می‌گوید، بخش‌های شرقی و غربی منطقه تفاوت چشمگیری با یکدیگر دارند.

ثانیاً، قاب‌بندی «جامعه‌شناسی ملی» یا نظریه جنوب، عمدتاً برای مخالفت با پارادایم‌های شمالی، اغلب بیشتر در پی اهداف سیاسی هویت‌محور است تا اهداف معرفت‌شناختی. این [تأکید بر اهداف هویت‌محور] می‌تواند چهره‌های نمادینی را که جذابیت انقلابی‌شان با گذر زمان کاهش می‌یابد، برجسته کند. مثلاً راوین کانل علی شریعتی را صدایی کلیدی علیه امپریالیسم فرهنگی غرب در دوره پیش از انقلاب ۱۳۵۷ ایران می‌داند. با این حال، تأثیر فکری شریعتی خیلی زود رنگ باخت که نشان می‌دهد ادعاهای هویتی ممکن است نیروهای سیاسی را بسیج کنند، اما سهم اندکی در رشد پایدار دانش جامعه‌شناسی دارند.

ن‌ش: با توجه به نگرانی شما درباره خاص‌پرستی، آیا به نظر تان باید انگاره جامعه‌شناسی‌های ملی را کاملاً رها کنیم؟ آیا مفهومی شبیه «جامعه‌شناسی ایرانی» از نظر تحلیلی به کار می‌آید یا ممکن است همان شکاف‌های معرفت‌شناختی‌ای را که در پی غلبه بر آن‌هاست، تقویت کند؟

عک: جامعه‌شناسی‌های ملی وجود دارند و باید وجود داشته باشند، اما نه در حکم قلمروهایی بسته. ارزش آن‌ها نه در طرح نظریه‌ها یا روش‌های متمایز بلکه در تولید پرسش‌های متمایز سرچشمه گرفته از شرایط خاص جوامع‌شان است. جامعه‌شناسی «خوب» با پرسش‌هایی درست بیان شده و دارای ریشه‌های محلی آغاز می‌شود و برای پاسخ به این پرسش‌ها باید از همه منابع فکری در دسترس — شمالی یا جنوبی، شرقی یا غربی — بدون نفی پیشینی هیچ‌یک از آن‌ها استفاده کرد. چنین پاسخ‌هایی از دل فرایندهای طولانی تصادم ایده‌ها و واقعیت‌ها و از دل بده‌بستان سنت‌های فکری مختلف زاده می‌شوند. بنابراین ما باید گزینش‌گری و لادری‌گری نظری را تمرین کنیم؛ باید به جای تقدس‌بخشی به نظریه‌ای خاص یا مردود شمردنش، مفاهیم را از سنت‌های متعدد بگیریم.

ن‌ش: اجازه دهید بحث را با دو سؤال پی بگیرم. شما می‌گویید ارزش جامعه‌شناسی‌های ملی در پرسش‌هایی است که مطرح می‌کنند، نه در پیشبرد نظریه‌های متمایز. اما همان‌طور که جامعه‌شناسان فمینیست مدت‌هاست که می‌گویند، هیچ نقطه نظری خنثا و بی‌طرف نیست: ابزارهای مفهومی و لنزهای تحلیلی در دسترس ما به پرسش‌هایی که مطرح می‌کنیم شکل می‌دهند. پارادایم‌های غالب

کردن این واقعیت‌ها در عرصه بین‌المللی نقش مهمی دارند. سازوکار دیگر جنبش پرچنبوجوش ترجمه در داخل ایران است که آثار کلاسیک و معاصر جامعه‌شناسی را با سرعتی چشمگیر در دسترس فارسی‌زبان‌ها قرار می‌دهد. این روند تأثیر چشمگیری در گفتمان دانشگاهی داخلی گذاشته و پژوهشگران ایرانی را با مباحث جهانی آشنا کرده است، هرچند هنوز بیشتر در مقام پذیرنده و کمتر در مقام مشارکت.

ن‌ش: این جنبش ترجمه بی‌تردید ستودنی است، اما در عین حال بر نوعی عدم تقارن عمیق‌تر هم پرتو می‌افکند: جریان ترجمه عمدتاً یک‌سویه مانده است. آثار تولیدشده بیرون از ایران — به‌ویژه آثار انگلیسی — به فارسی ترجمه می‌شوند، اما آثار جامعه‌شناختی تولیدشده به فارسی به‌ندرت به زبان‌های دیگر راه می‌یابند و از جامعه‌شناسی عربی، ترکی، کردی یا دیگر سنت‌های منطقه‌ای هم در ایران استقبال چندانی نمی‌شود. این ناموازنه زبانی و معرفتی پرسش‌های گسترده‌تری را پیش می‌کشد. با توجه به این موضوع، فکر می‌کنید ایران در پروژه کلان‌تر جامعه‌شناسی جنوب جهانی و به‌ویژه در نسبت با جامعه‌شناسی خاورمیانه چه جایگاهی دارد؟

ع‌ک: درست می‌گویید. این جریان یک‌سویه برای جامعه‌شناسی ایران زبان‌آور است. انجمن‌های جامعه‌شناسی ایران می‌توانند با ایجاد پیوندهای منظم‌تر و نظام‌مندتر با هم‌تایان خود در منطقه و فراتر از آن به سود هر دو طرف عمل کنند.

همان‌طور که مایکل بوراووی گفته، جامعه‌شناسی‌های ملی، مثل هویت‌های شخصی، در متن رابطه با دیگران شکل می‌گیرند و خود را به واسطه تعامل با دیگری می‌فهمند. به تعبیر او، «دیگر نمی‌توانیم امر خاص را — خواه ایالات متحده باشد و خواه فرانسه، مردها یا استعمارگران — به منزله امر جهان‌شمول عرضه کنیم. در عین حال، به باتلاق خاص‌گرایی‌های گسسته نیز نباید افتاد. جامعه‌شناسی جهانی باید بر پایه گفت‌وگویی میان خاص‌گرایی‌ها بنا شود.»

با کمی دستکاری جمله‌ای از میشل فوکو می‌شود گفت که آینده جامعه‌شناسی در فضاهای رویارویی رقم می‌خورد؛ جایی که اروپا و ناروپا، غرب و شرق، شمال و جنوب و اجزای متکثر درون هر یک از آن‌ها با یکدیگر روبه‌رو می‌شوند و یکدیگر را برمی‌آشوبند. سهم جامعه‌شناسی ایران در آن آینده به پرورش رشته‌ای مبتنی بر پرسش‌های واقعی و برآمده از بستر خاص خود وابسته است: نه گرفتار الگوهای نظری وارداتی و نه فروکاسته به استثنایابی ملی. ■

ارتباط با نویسنده:

Nazanin Shahrokni <nazanin_shahrokni@sfu.ca>

جنبش‌های اجتماعی کشور را دگرگون کرده است. این پویایی‌های جالب و درهم‌تنیده — دگرگونی‌های ایدئولوژیک، تغییرات دینی، جنگ، مهاجرت و جنسیت — زمینه‌ساز پژوهش‌های جامعه‌شناختی سرزنده‌ای در ایران و در میان دیاسپورای ایرانی شده‌اند، به‌ویژه در حوزه‌های جامعه‌شناسی مهاجرت، هویت، جنسیت و سرمایه اجتماعی.

ن‌ش: با توجه به این تاریخ پویا، چه چیزهایی را مهم‌ترین موانع رشد جامعه‌شناسی در ایران امروز می‌دانید و این چالش‌ها چگونه تعیین می‌کنند که چه نوع پرسش‌هایی را می‌توان یا نمی‌توان مطرح کرد؟

ع‌ک: بزرگ‌ترین چالش قیدوبندهایی است که دولت بر پژوهش آزاد تحمیل می‌کند. دکتر سعید مدنی، جامعه‌شناس پیشرو مسائل اجتماعی، اکنون در زندان است. دکتر فریبا عادل‌خواه، مردم‌شناس مقیم فرانسه، نیز چند سال را در زندان گذراند و بعد آزاد شد. خیلی‌ها از دانشگاه‌ها اخراج شده‌اند اما همچنان آثاری استثنایی تولید می‌کنند.

موضوع دیگری که پیوندی تنگاتنگ با این مسئله دارد تداوم برتری دولت و امر «سیاسی» در تخیل فکری ایرانیان، از جمله بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی، است. این دلمشغولی پیشینی معمولاً بر خود امر «اجتماعی» سایه می‌اندازد و دامنه پرسش‌های مطرح‌شده و مسیرهای تحلیلی دنبال‌شده را محدود می‌کند. در شرایطی که دولت نمی‌خواهد یا نمی‌تواند مطابق انتظار عمل کند، به‌ویژه با کمبود پژوهش درباره توانمندسازی اجتماع یا ابتکارهای محلی مواجه هستیم.

مانع دیگر نوعی بیماری دوجبه‌ای است: شیفتگی افراطی به نظریه — که به پرستش پهلوی می‌زند — در کنار پژوهش تجربی فاقد نظریه؛ همان چیزی که سی. رایت میلز آن را «تجربه‌گرایی انتزاعی» می‌نامید. جامعه‌شناسی ایران به پژوهش‌های تجربی نظریه‌محور بیشتری نیاز دارد؛ پژوهش‌هایی که هم پا در واقعیت داشته باشند و هم استحکام مفهومی.

در نهایت، جامعه‌شناسی ایرانی همچنان عمدتاً منفک از جامعه‌شناسی جهانی و پژوهش‌های تطبیقی است، حتی در مقایسه با بسترهایی مثل ترکیه، مصر و عربستان که می‌شود از نظر منطقه‌ای و/یا تاریخی با ایران مقایسه‌شان کرد.

با این همه، سازوکارهایی نوظهور رفته‌رفته جامعه‌شناسی ایران را به گفت‌وگوهای گسترده‌تر دانشگاهی متصل می‌کنند. شمار فزاینده‌ای از جامعه‌شناسان جوان‌تر که اغلب مهاجران نسل دوم مستقر در خارج از ایران‌اند، انرژی و کنجکاوی تازه‌ای به حوزه مطالعه جامعه ایران آورده‌اند. آثار این گروه، گرچه گاهی رمانتیزه‌اند، در انتقال واقعیت‌های اجتماعی ایران به مخاطبان جهانی و نمایان‌تر

< میان سرکوب و موضوعیت:

بازاندیشی جامعه‌شناسی از دریچه ایران

نازنین شاه‌رکنی، دانشگاه سایمن فریزر کانادا، و ریحانه جوادی، دانشگاه آلبرتای کانادا

شکندگی حیات دانشگاهی و تولید دانش را آشکار می‌کرد. در ژوئن ۲۰۲۵، اسرائیل جنگی دوازده‌روزه علیه ایران به راه انداخت و به زیرساخت‌های نظامی و غیرنظامی در نقاط مختلف کشور حمله کرد. چند ماه بعد، خیزش ژانویه ۲۰۲۶ آغاز شد؛ خیزشی که پاسخش چیزی نبود جز سرکوب خشونت‌بار حکومت و کشته شدن هزاران غیرنظامی. انجمن جامعه‌شناسی ایران این اعتراضات و واکنش خشونت‌آمیز حکومت را رخدادی بی‌سابقه یا پیش‌بینی‌ناپذیر نمی‌دانست. این انجمن هشدار داد که عادی‌سازی خشونت همبستگی اجتماعی و کرامت انسانی را به مخاطره می‌اندازد. در چنین بستری، ضرورت جامعه‌شناسی نه کمتر، که بیشتر هم می‌شود؛ وسیله‌ای برای مستندسازی بحران‌ها، تفسیر ریشه‌های ساختاری آن‌ها، و زنده نگه داشتن گفت‌وگوی عمومی درباره آینده‌های ممکن.

اما این شرایط سخت دشوارتر هم شده‌اند. همزمان با انتشار این پرونده، دور تازه‌ای از حملات نظامی هماهنگ ایالات متحده و اسرائیل، بار دیگر جان غیرنظامیان را در سراسر کشور به‌طور بی‌رویه و کور گرفته است. در میان قربانیان، بیش از صد دانش‌آموز دختر زیر دوازده سال نیز هستند که در حمله‌ای ویرانگر به دبستانی در شهر کوچک میناب در جنوب ایران کشته شدند. بمباران‌ها، با تخریب بیشتر زیرساخت‌ها، چشم‌انداز نهادی متزلزل کشور را شکننده‌تر کرده‌اند و بنیان‌های فکری‌ای را که نسل‌های متوالی پژوهشگران علوم اجتماعی ایران با زحمت فراوان ساخته‌اند و حفظ کرده‌اند، با تهدید مواجه کرده‌اند.

در مجموع، این تحولات چشم‌اندازی را ترسیم می‌کنند که جامعه‌شناسی در ایران ناگزیر است در آن فعالیت کند. پژوهشگران همزمان از چند جهت تحت فشارند: سرکوب داخلی که استقلال فکری و گفت‌وگوی عمومی را محدود می‌کند، و فشارهای نظامی و اقتصادی خارجی که نهادهای پشتیبان حیات علمی را بیش‌ازپیش بی‌ثبات می‌کنند. با این حساب، این پرونده صرفاً تأملی درباره جامعه ایران نیست، بلکه تأملی است درباره شرایطی که خود جامعه‌شناسی هم ناگزیر است در آن دوام بیاورد و حرفش را بزند.



این پرونده درباره جامعه‌شناسی ایران در برهه‌ای منتشر می‌شود که تولید دانش در این کشور دستخوش فشاری فوق‌العاده‌اند. بحث درباره نقش مردمی جامعه‌شناسی ایران از دیرباز به این حوزه نشاط و پویایی می‌بخشیده است: آیا جامعه‌شناسی باید همچون صدایی انتقادی عمل کند، یا در حکم ابزاری برای تشخیص بحران‌های اجتماعی، یا در نقش میانجی میان دولت و جامعه؟ اما امروز عرصه‌ای که این مناقشات در آن شکل می‌گیرند، بسیار محدود شده است. سرکوب سیاسی، خاموش‌سازی صداها، دانشگاهی مخالف در سپهر عمومی چندپاره، تزلزل اقتصادی، تحریم‌های بین‌المللی، و محدودیت‌های مربوط به جابه‌جایی و نظام‌های سخت‌گیرانه صدور ویزا، در مجموع، زیرساخت‌های نهادی و فکری پشتیبان حیات علمی را نحیف کرده‌اند. دانشگاه‌ها زیر فشار فزاینده محدودیت‌های سیاسی فعالیت می‌کنند، منابع مالی پژوهش اندک‌اند، و همکاری بین‌المللی روزبه‌روز دشوارتر می‌شود. با این همه، جامعه‌شناسی ایران به همت پژوهشگرانی که به تحلیل، مستندسازی و مشارکت در دگرگونی‌های عمیق شکل‌دهنده به جامعه ایران ادامه می‌دهند، همچنان زنده است.

وقتی مشغول آماده‌سازی این پرونده بودیم، دیگر نمی‌شد از ناپایداری این وضعیت چشم پوشید. ایران سلسله‌ای از بحران‌ها را پشت سر می‌گذاشت که

< نیروهای انسانی و زیرساخت‌های پیوسته آماج حمله، هم در داخل و هم در خارج ایران

شکندگی شرایط شاید بیش از همه در موجودیت فیزیکی متزلزل انجمن جامعه‌شناسی ایران آشکار باشد. دفتر رسمی این انجمن در دانشگاه تهران همچنان تحت نظارت دولتی است و این وضعیت فشارهایی مداوم به استقلال انجمن وارد می‌کند. تلاش‌های بی‌ثمر انجمن برای یافتن مکانی مستقل و دائمی نمودی از انقباض حیات اجتماعی و عمومی در سطح گسترده‌تر است. به موازات این ابهام‌های نهادی، موج‌های مکرر بازداشت دانشگاهیان، مترجمان و پژوهشگران نیز ادامه دارند؛ وضعیتی که نه فقط افراد بلکه زیرساخت‌های پشتیبان تفکر انتقادی را تضعیف می‌کند. در چنین شرایطی، کار جامعه‌شناسانه اغلب با مخاطرات شخصی چشمگیر همراه است. این فشارها ریشه‌هایی تاریخی دارند: جامعه‌شناسی از دیرباز دانشی مشکوک به لحاظ ایدئولوژیک تلقی شده و بارها هدف اسلامی‌سازی، «پاک‌سازی» انضباطی و امنیتی‌سازی مستمر قرار گرفته است.

این تناقض‌ها از مرزهای ایران نیز فراتر رفته‌اند. پژوهشگران ایرانی‌آمریکایی و دیگر پژوهشگران دیاسپورا، هم در ایران و هم در نهادهای دانشگاهی غربی، با نظارت فزاینده و محدودیت‌های جابه‌جایی روبه‌رو هستند و ناچارند میان منطق‌های امنیتی هم‌پوشان محدودکننده سفر و همکاری علمی فعالیت کنند. آن بدگمانی‌ای که جامعه‌شناسی را در داخل ایران نشانه گرفته، به تدریج به بیرون از ایران هم سرایت کرده است.

< شکل‌های نامنتظره تاب‌آوری

با این همه، در کنار این فشارها، دگرگونی‌های معناداری هم رخ داده‌اند. انتخاب دکتر شیرین احمدنیا به عنوان نخستین رئیس زن انجمن جامعه‌شناسی ایران در سال ۲۰۲۵ واکنش‌های فراوانی برانگیخت؛ انتخابی که هم نشانه به رسمیت شناختن دیرنگام کار جامعه‌شناختی زنان بود و هم امکان بازآرایی فضای نهادی در گذشته عمدتاً مردانه‌ای را مطرح کرد که امروز عمدتاً دانشجویان زن سرپا نگهش داشته‌اند. خود چنین انتخابی در میانه این همه بی‌ثباتی نهادی، معنادار است: حتی هنگامی که ساختارها سست می‌شوند، ادعاهای تازه‌ای برای دیده شدن و اقتدار شکل می‌گیرند. در دل همین تنش، جامعه‌شناسی ایران گونه‌هایی پیش‌بینی‌نشده از تاب‌آوری را پرورده است و پژوهشگران و دانشجویان در دانشگاه‌ها، مؤسسات خصوصی، حلقه‌های مطالعاتی و شبکه‌های دیاسپورا فضاهایی برای اندیشیدن و بحث ایجاد می‌کنند.

< اهداف این مجموعه و یک مدرسان اکتشافی

این مجموعه دو هدف را دنبال می‌کند: یکی این‌که همزمان سرزندگی فکری جامعه‌شناسی ایران و موانع ترسیم‌کننده حدود عملش را بازنمایی کند و دوم این‌که این مباحث را در بطن تلاش‌های گسترده‌تر رشته جامعه‌شناسی برای بازاندیشی خود در افق جهانی و حساس به جغرافیاهای نابرابر قدرت قرار دهد. ما جامعه‌شناسی در ایران را از جامعه‌شناسی ایران تفکیک می‌کنیم و از این تفکیک در حکم راهنمایی اکتشافی بهره می‌گیریم. چنین تفکیکی دوگانی جغرافیایی نیست بلکه راهی برای نمایان‌سازی شکاف‌های معرفتی،

روش‌شناختی و سیاسی ترسیم‌کننده حدود این حوزه است.

< جامعه‌شناسی در ایران و جامعه‌شناسی ایران: گردش ایده‌ها میان بسترها

مراد ما از جامعه‌شناسی در ایران مجموعه متنوعی از فعالیت‌های حرفه‌ای، آموزشی و پژوهشی است که در دانشگاه‌ها، انجمن‌ها، مؤسسات خصوصی و شبکه‌های فکری غیررسمی ایران شکل می‌گیرند. این فعالیت‌ها علاوه بر تولید دانش جامعه‌شناختی، شامل به گردش درآوردن آن از طریق صنعت پویای ترجمه، سخنرانی‌های عمومی، کارگاه‌ها و فضاهای آموزشی نیمه‌مستقل نیز می‌شوند؛ فضاهایی که مشارکت جامعه‌شناختی را فراتر از نهادهای رسمی زنده نگه می‌دارند. این فعالیت‌ها زیر سایه سانسور، نظارت، گزینش ایدئولوژیک، ریاضت اقتصادی و دروازه‌بانی نهادی بین‌المللی — از جمله موانع زبانی، اعتباری و ژئوپلیتیک — جریان دارند؛ محدودیت‌هایی که پژوهش انتقادی را مخاطره‌آمیز و نابرابر می‌کنند، اما در عین حال راهبردهایی خلاقانه برای همکاری، آموزش و بحث عمومی پدید می‌آورند.

منظور ما از جامعه‌شناسی ایران مجموعه‌ای از پژوهش‌هاست که خواه در ایران تولید شده باشند و خواه خارج از ایران، می‌کوشند پیکره‌بندی‌های اجتماعی، تاریخیچه‌ها و اقتصادهای سیاسی ایران را بفهمند. بسیاری از این آثار درون قالب‌های دانشگاهی جهانی منتشر می‌شوند و بر اساس توقع «خوانا بودن [فهم‌پذیر و استاندارد]» برای مخاطبان غالب این حوزه شکل می‌گیرند. چنین فشاری می‌تواند مفاهیم، اولویت‌ها و واژگان معرفتی برآمده از درون ایران را به حاشیه براند، هرچند همزمان امکان دیده شدن و بحث بین‌المللی گسترده‌تر را هم فراهم می‌کند.

نکته مهم این است که این جهت‌گیری‌ها نه قلمروهایی ثابت‌اند و نه مقوله‌هایی متضاد. اندیشه‌ها، بایگانی‌ها و حساسیت‌های روش‌شناختی، به‌رغم موانع سیاسی و نهادی، از مرزها عبور می‌کنند. پژوهشگران در طول زندگی حرفه‌ای‌شان میان این موقعیت‌ها جابه‌جا می‌شوند و آثارشان تحت تأثیر ترکیب‌های متغیر دسترسی، محدودیت و مخاطب است.

< زیر سایه سوءظن جهانی و محدودیت‌های ناشی از تحریم

با این حال، عدم تقارن در دیده شدن، منابع و به‌رسمیت‌شناسی نهادی همچنان چشمگیر است. پژوهشگران داخل ایران با سانسور، نظارت و بی‌ثباتی مادی دست و پنجه نرم می‌کنند. آن‌هایی هم که خارج از ایران‌اند با رژیم‌های تحریمی، محدودیت‌های ویزا و نگاه انضباطی نهادهای غربی روبه‌رو هستند. برای بسیاری از پژوهشگران دیاسپورا این وضعیت به معنای مورد سوءظن هر دو سو بودن است: در ایران تحت نظرند و در آمریکای شمالی یا اروپا زیر ذره‌بین، آن هم به شیوه‌هایی که به طور مادی بر آنچه می‌توان مطالعه کرد، نوشت و منتشر کرد تأثیر می‌گذارند.

ژئوپلیتیک هم این شکاف‌ها را تشدید می‌کند. تحریم‌های ایالات متحده مشارکت در شبکه‌های دانشگاهی جهانی، پرداخت حق عضویت انجمن‌های حرفه‌ای، یا شرکت در کنفرانس‌ها را برای پژوهشگران مقیم ایران دشوار

و گاهی محال کرده‌اند. انجمن جامعه‌شناسی ایران که زمانی از کانون‌های نیرومند بحث عمومی بود، اکنون تحت فشار اقتصادی و نهادی، برای استمرار حتی ساده‌ترین فعالیت‌هایش هم با مشکل مواجه است. چنین محرومیت‌هایی نه فقط دست و پای جامعه‌شناسی ایران را می‌بندند بلکه جامعه‌شناسی جهانی را نیز نجیف‌تر می‌کند و غیاب صداهای برآمده از بسترهای تحریم‌شده، تحت نظارت و به لحاظ ساختاری به حاشیه‌رانده شده را عادی جلوه می‌دهند.

< تنش‌های معرفتی، روش‌شناختی و نهادی

مطالب این پرونده این مسائل را از زوایای گوناگون بررسی می‌کنند. برخی شرایط نهادی عمل جامعه‌شناسی را می‌کاوند، برخی دیگر سراغ پرسش‌های بنیادین معرفتی می‌روند. برای مثال، مصاحبه با عبدالمحمد کاظمی‌پور بحث‌های ایرانی را در چهارچوب تأملات نظری گسترده‌تر درباره‌ی خاص‌گرایی و جهان‌شمولی می‌گذارد.

جستارهای عقیل دغاغله و شیوا علینقیان سکوت معرفتی پیرامون قومیت و جنسیت را بررسی می‌کنند و نشان می‌دهند مرکز هنجاری مسلطی که از تلاقی سلسله‌مراتب جنسیتی، قومی و طبقاتی شکل گرفته چگونه از دیرباز به جامعه‌شناسی ایران سامان داده و دیدگاه‌های پیرامونی و فمینیستی را به حاشیه رانده یا مشکوک جلوه داده است. چنین حذف‌هایی تنها فکری نیستند بلکه نهادی نیز هستند. همان‌گونه که اسماعیل خلیلی نشان می‌دهد، انجمن جامعه‌شناسی ایران نمونه‌ای از «نهادینه‌سازی فقدان نهادینه‌سازی» است؛ شکلی از حیات سازمانی که در آن، میل به نهادینه‌سازی جامعه‌شناسی همچنان پابرجاست، حال آن‌که ساختارهای لازم برای حفظ آن پیوسته تضعیف می‌شوند. تحلیل او این تناقض را برجسته می‌کند که هرچند بخش بزرگی از توان این حوزه صرف ساختن نهادهای پایدار می‌شود، اما خود این تلاش‌ها در بسترهایی رخ می‌دهند که استقلال واقعی را محدود می‌کنند و همان محدودیت‌هایی را که قرار است بر آن‌ها غلبه شود، بازتولید می‌کنند. در مطلب مربوط به خصوصی‌سازی هم تنش مشابهی می‌بینیم: ریحانه جوادی و زهره بیات‌ریزی نشان می‌دهند خصوصی‌سازی جامعه‌شناسی که در آغاز درمانی نسبی برای فقدان استقلال دانشگاهی پنداشته می‌شد، عملاً منطق‌های نولیبرال کالایی‌سازی را تقویت کرده و آموزش را از خیر عمومی به بازاری برای مدرک‌گرایی تبدیل کرده است.

دشواری‌های روش‌شناختی مطرح‌شده در میزگرد «در محدودیت: پژوهش جامعه‌شناختی درباره‌ی ایران» این تحلیل را به عرصه عمل روزمره پژوهش می‌کشاند. از محدودیت‌های کار میدانی و ابهام رویه‌های اخلاق پژوهش گرفته تا خطر جرم‌انگاری، شرکت‌کنندگان این میزگرد نشان می‌دهند که التهاب سیاسی محیط — چه در ایران و چه در فضاهای دیاسپورایی و نهادی‌ای که ایران در آن‌ها مطالعه می‌شود — نه فقط بر موضوعات قابل بررسی بلکه بر شیوه گردآوری، بایگانی و انتشار داده‌ها نیز اثر می‌گذارد.

< شیوه‌های نوظهور تحول‌آفرین و گونه‌های خلاقانه درگیری

با همه این‌ها، این پرونده بر امکان‌های پدیدآمده در دل محدودیت و علیه آن نیز پرتو می‌تاباند. پژوهشگران فمینیست، به‌رغم به حاشیه رانده شدن در نهادهای رسمی، همچنان تحلیل‌هایی تیزبینانه درباره جنسیت، دین

و قدرت دولتی ارائه می‌دهند. پژوهش درباره قومیت نیز، ضمن مقاومت در برابر اردو‌کسی‌های ملی‌گرایانه، تأکید می‌کند که تفاوت قومی را باید در بستر تاریخچه دولت‌سازی، حاکمیت و مقاومت روزمره فهمید. انجمن جامعه‌شناسی ایران، گرچه مقر مطمئنی ندارد و به دانشگاه‌های دولتی یا کمک خیرخواهانه شهرداری وابسته است، همچنان بسترهایی برای برگزاری کنفرانس، انتشار آثار و برنامه‌های عمومی فراهم می‌کند. کلاس‌های خصوصی و نیمه‌خصوصی جامعه‌شناسی نیز فضاهای آموزشی دورگه‌ای می‌آفرینند که میان مقاومت و بازتولید نولیبرال در نوسان‌اند. در همه این زمینه‌ها، جامعه‌شناسان محدودیت‌ها را به نوآوری‌های روش‌شناختی و مفهومی تبدیل می‌کنند.

این نوشته‌ها، در مجموع، چشم‌اندازی را ترسیم می‌کنند که وجه مشخصه‌اش از یکسو محدودیت‌های پیچیده و چندلایه است و از سوی دیگر، شیوه‌های متنوع و خلاقانه مداخله و مشارکت. آن‌ها نشان می‌دهند که این حوزه چگونه، از خلال برهم‌کنش فشارهای ساختاری و شیوه‌های مبتکرانه پژوهشگران برای دوام آوردن، سازگار شدن و مداخله، پیوسته از نو ساخته می‌شود.

< به سوی جامعه‌شناسی با ایران

هدف این پرونده نه ترسیم نقشه‌ای جامع از جامعه‌شناسی ایران بلکه قرار دادن این فشارها در بطن مجموعه گسترده‌تری از پرسش‌های مربوط به این رشته است. بی‌ثباتی‌های پیش روی جامعه‌شناسی در ایران/جامعه‌شناسی ایران با الگوهای کلان‌تر سراسر جنوب جهانی هم‌خوانی دارند؛ جایی که جامعه‌شناسان با حکومت‌های اقتدارگرا، فشارهای بازار و دسترسی نابرابر به مدارهای جهانی دانش روبه‌رو هستند. قصد ما از گردآوری این مطالب فقط ثبت این دشواری‌ها نیست بلکه می‌خواهیم از خوانندگان دعوت کنیم به بینش‌های مفهومی و روش‌شناختی برآمده از این تجربه‌ها برای کل رشته جامعه‌شناسی ببینیشند. از این منظر، داستان جامعه‌شناسی ایران به داستانی درباره خود جامعه‌شناسی بدل می‌شود: محدودیت‌هایش، امکان‌هایش و تکاپوی مداومش برای پاسخ‌گو ماندن در برابر جوامعی که از دل آن‌ها سر برآورده است.

بنابراین، آنچه ما پیشنهاد می‌کنیم حرکتی است به سوی نوعی جامعه‌شناسی با ایران؛ شیوه‌ای از تعامل مبتنی بر همکاری، دوسویگی و بازاندیشی. این رویکرد تنش‌های میان جامعه‌شناسی در ایران و جامعه‌شناسی ایران را برطرف نمی‌کند، اما بر کارکردن در میان تنش‌ها و از خلال آن‌ها تأکید دارد. چنین رویکردی جامعه‌شناسی ایرانی را نه حاشیه بلکه مرکزی می‌داند برای بازاندیشی مسیرهای جهانی این رشته و برای درافتادن با حذف‌های شکل‌دهنده به تولید و گردش دانش جامعه‌شناختی.

چنین موضعی در برابر تبدیل جامعه‌شناسی ایرانی به مورد یا ابژه‌ای برای نظارت بیرونی مقاومت می‌کند. در عوض، تأکید می‌کند که کار فکری، مبارزه نهادی و نوآوری روش‌شناختی جامعه‌شناسان ایرانی سهمی حیاتی در کلیت جامعه‌شناسی دارد. در برهه‌ای که صداهای ایرانی به طور نظام‌مند از مجامع بین‌المللی حذف می‌شوند، ضرورت ساختن جامعه‌شناسی با ایران ضرورت عدالت انضباطی نیز هست. ■

ارتباط با نویسندگان:

Nazanin Shahrokni <nazanin_shahrokni@sfu.ca>

Reyhaneh Javadi <javadi1@ualberta.ca>

<انجمن جامعه‌شناسی ایران و نهاددینگی نهاددینگی

اسماعیل خلیلی، عضو سابق هیئت علمی مؤسسه مطالعات تمدنی و اجتماعی-فرهنگی و نایب‌رئیس انجمن جامعه‌شناسی ایران (۲۰۲۵-۲۰۲۱)، ایران

ششمین همایش کنکاش‌های مفهومی و نظری دربارهٔ جامعه ایران، سپتامبر ۲۰۲۵. عکس از: محدثه قزوینی.



این، رشد نهادی این حوزه عمیقاً درون سازوبرگ بوروکراتیک و ایدئولوژیک دولت رانتی ریشه دواند. ارتقای دانشگاهی، تأمین بودجه تحقیقاتی و انتصاب‌ها در گروه‌های آموزشی بیشتر تابع وفاداری سیاسی، شبکه‌های شخصی و تبعیت بوروکراتیک بود تا استقلال فکری یا شایستگی علمی. شمار گروه‌های آموزشی جامعه‌شناسی و دانشجویان افزایش می‌یافت اما کیفیت حیات فکری را تنش میان گسترش صوری و محدودیت‌های کنترل ایدئولوژیک تعیین می‌کرد.

< جریان اصلی متنوع مطیع بوروکراسی و حاشیه دانشگاهی متکثر

جامعه‌شناسی ایران درون این چشم‌انداز پسانقلابی بیش از پیش تمایز یافته است. برهم‌کنش غربالگری ایدئولوژیک، صوری‌گرایی بوروکراتیک (bureaucratic formalism) و اقتصاد اعتبار دانشگاه رانتی حرفه‌ای را ایجاد کرد که محققان در آن در موقعیت‌هایی متفاوت - و گاه کاملاً واگرا - قرار گرفتند. برخی از طریق کانال‌های رانتی وابسته به ایدئولوژی رسمی وارد این عرصه شدند و وفاداری سیاسی را به اهرم دست‌یابی به موقعیت‌های مدیریتی درون شبکه‌های الیگارش دانشگاهی بدل کردند. برخی دیگر با وجود تعهد ایدئولوژیک کمتر، از سر منفعت‌طلبی عمل‌گرایانه سمت‌های بوروکراتیک را پذیرفتند و در چهارچوب قواعد موجود سیستم در پی امنیت و پیشرفت گشتند.

جامعه‌شناسی با تأسیس دانشگاه تهران در سال ۱۹۳۴ وارد عرصه آموزش عالی ایران شد. دانشگاه تهران جایی بود که غلامحسین صدیقی، فارغ‌التحصیل سوربن، در سال ۱۹۴۰ در آن تدریس این رشته را آغاز کرد. جامعه‌شناسی در آن دهه‌های آغاز شکل‌گیری‌اش، حوزه‌ای کوچک و نخبگانی بود که تحت تأثیر روشنفکری فرانسوی شکل گرفته و به پروژه ملت‌سازی مدرنیستی حکومت پهلوی گره خورده بود. گستره نهادی و جامعه حرفه‌ای این رشته که عمدتاً در میان نخبگان دانشگاهی تهران پرورش یافته بود، محدود و اندک‌شمار ماند.

انقلاب ۱۹۷۹ و انقلاب فرهنگی متعاقب آن بین سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۳ هم گسست و هم گسترش را به همراه داشت. جمهوری اسلامی جدید نظام دانشگاهی را از ریشه بازسازی کرد، اعضای هیئت علمی‌ای را که از حیث ایدئولوژیک شبهه‌انگیز تلقی می‌شدند، اخراج کرد، دانشگاه‌ها را برای تجدید ساختار تعطیل کرد و گزینش ایدئولوژیک را در همه مراحل زندگی دانشگاهی جای داد. جامعه‌شناسی - همچون سایر علوم اجتماعی - تحت نظارت شدید قرار گرفت، کل جریان‌های فکری تصفیه شدند و سرفصل‌های درسی به نحوی بازنویسی شدند که ارزش‌های اسلامی و انقلابی را بازتاب دهند.

دوره سازندگی پساچنگ، در پی پایان جنگ ایران و عراق در اواخر دهه ۱۹۸۰ و دهه ۱۹۹۰، به‌طور متناقضی، با گسترش سریع آموزش عالی و افزایش چشمگیر شمار ثبت‌نام دانشجویان در رشته جامعه‌شناسی همراه شد. با وجود

ایدئولوگ‌های ثابت‌قدمی هم بودند - اعم از مذهبی، چپ یا ملی‌گرا - که خود را در خارج از جریان اصلی دانشگاهی جایابی می‌کردند و به جای پژوهش تجربی مستمر بر موضع‌گیری سیاسی تمرکز می‌کردند. محققان مستقلی که بسیاری‌شان در تصفیه‌های دهه ۱۹۸۰ اخراج شده بودند، واری هسته دانشگاهی، علی‌رغم نداشتن وابستگی‌های رسمی، همچنان آثاری با ارزش فکری ماندگار تولید کردند.

«حاشیه دانشگاه» شامل کسانی می‌شد که در مؤسسات پژوهشی یا نهادهای علمی کار می‌کردند و اغلب از طریق سخنرانی‌های عمومی، انتشار آثار و انجمن‌های برخط با مخاطبان وسیع‌تری سروکار داشتند. همچنین گروه جوان‌تری از محققان خارج از دانشگاه نیز پدید آمدند - برخی به دلیل مقررات از دانشگاه محروم شده بودند و برخی دیگر به انتخاب خود از آن اجتناب کرده بودند - که همچنان با جریان‌های انتقادی فکری در جهان در گفت‌وگو بودند. ایرانیان خارج از کشور دو گروه متمایز را شامل می‌شدند: آنهایی که در ایران آموزش دیده بودند اما به دلیل ممنوعیت‌های سیاسی نمی‌توانستند بازگردند و آنهایی که در خارج از کشور متولد یا بزرگ شده بودند و با وجود این، فعالیت علمی‌شان پیوندی عمیق با جامعه ایران داشت. دست آخر، «هویت‌طلبان» بودند: فارغ‌التحصیلانی که جامعه‌شناسی برایشان بیش از آنکه یک حرفه فکری پایدار باشد، ابزاری برای تعلق شخصی یا نمادین بود که به جای مشارکت علمی مستمر، نوعی ارج‌شناسی، منزلت یا حس تعلق را نصیبشان می‌کرد.

< میراث‌ها

این عرصه حرفه‌ای چندلایه و گسسته پیش از تشکیل انجمن جامعه‌شناسی ایران وجود داشت اما به‌طور تعیین‌کننده‌ای به فرهنگ و سیاست داخلی آن شکل داد. همزیستی این گرایش‌های متنوع، از وفاداری بوروکراتیک گرفته تا استقلال رادیکال، از مشارکت فکری در سطح جهانی گرفته تا هویت‌یابی صرفاً شخصی، سبب شد که حیات نهادی انجمن جامعه‌شناسی ایران هم با تکثرگرایی همراه باشد و هم با تنش.

این میراث‌ها زمینه را برای آنچه می‌توان نهادینگی بی‌نهادی نامید، فراهم کردند: فرهنگی حرفه‌ای که در آن ظواهر سرزندگی علمی اغلب بر تولید محتوایی دانش پیشی می‌گیرد.

< میان فرم و محتوا

انجمن جامعه‌شناسی ایران، اگر با محک صوری بسنجیم، گام‌های چشمگیری به سوی نهادینگی برداشته است: تعداد اعضا را افزایش داده، همایش سالانه‌اش را گسترش داده و حضورش در مباحث عمومی را پررنگ کرده است. گام اولیه و تعیین‌کننده به سوی سازمان‌یابی حرفه‌ای رسمی در سال ۱۹۹۱ برداشته شد؛ زمانی که هفده جامعه‌شناس ایرانی، که اغلب در اروپا و ایالات متحده تحصیل کرده بودند، انجمن جامعه‌شناسی ایران را تأسیس نمودند. انجمن ایران طی مرحله شکل‌گیری سازمان درونی ساختاریافته‌تری را ایجاد کرد. انجمن افزون بر کارکردهای اداری، مانند سازماندهی تدریجی همایش‌ها و نشریات خود، کارگروه‌هایی هم‌راستا با زیرشاخه‌های جامعه‌شناسی ایجاد کرد. هرچند بسیاری از این گروه‌ها بدون تمرکز مشخص و مجموعه اهداف تعریف‌شده فعالیت کرده‌اند.

آنچه در اینجا پدیدار می‌شود، تناقضی است که می‌توان آن را نهادینگی بی‌نهادینگی وصف کرد. انجمن‌های علمی اغلب به نحوی عمل می‌کنند که فرم در آنها بر محتوا غالب است: نمایش تولید دانش از طریق همایش‌ها، کارگاه‌ها و نشست‌ها به خود معیار مشروعیت بدل می‌شود، در حالی که تولید واقعی بینش‌های نو ثانوی باقی می‌ماند. بدین معنا، دگرآیینی (heteronomy) هم از طریق وابستگی به نیروهای خارجی شکل می‌گیرد و هم در عادی شدن رویه‌هایی که کار فکری را شبیه‌سازی می‌کنند، بی‌آنکه لزوماً دستورالعمل موسی ایجاد کنند.

< تحکیم و سپس تثبیت عرف

سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۵ دوره ثبات نسبی و تحکیم بود که طی آن انجمن جامعه‌شناسی ایران به اعتبار دانشگاهی و اجتماعی دست یافت. اما سال‌های پس از آن با نوعی پوست‌اندازی نسلی همراه بود: بسیاری از محققان ارشد طی این دوره از مشارکت فعال عقب نشستند و تازه‌واردانی - که اغلب در محیط دانشگاهی محدودکننده راه خود را باز می‌کردند - فرصت‌های معدودتری برای آموزش نظام‌مند و ادغام در شبکه‌های حرفه‌ای داشتند. با وجود تداوم رشد کمی انجمن، هسته فکری آن تضعیف شد. هنجارها و روال‌های نهادی که در دوره باثبات‌سازی وضع گردید، تثبیت شدند و هویتی را شکل دادند که زمانی کارآمد بود اما اکنون در برابر تغییر مقاوم شده است.

طرح سازمانی اولیه انجمن جامعه‌شناسی ایران بیش از آنکه بر برنامه‌ریزی صریح متکی باشد بر دانش ضمنی - یعنی عادات و مفروضات غیررسمی اعضای مؤسس خود - تکیه داشت. این انجمن به جای توسعه ساختارهای متناسب با واقعیت‌های ایران، عمدتاً از صورت ظاهری انجمن‌های حرفه‌ای در اروپا و ایالات متحده نسخه‌برداری کرد. این تقلید به انجمن ظاهر سازمان رسمی بخشید، اما بدون انطباق بازاندیشانه یا قواعد مدونی که بتواند هویت نهادی بادوامی را بنیان نهد. در نتیجه، انجمن بی‌بهره از اسناد بنیادی است که مأموریت فکری، اصول اخلاقی و علمی و چشم‌انداز بلندمدتش را صورتبندی کند. مناقشات درباره موضوعات محوری حیات پژوهشگرانه - همچون دموکراسی، اخلاقیات انجمنی و تقسیم کار میان کارگروه‌ها - همچنان بسط و توسعه کافی نیافته است.

فقدان هنجارهای مدون سبب شده است که تا انجمن جامعه‌شناسی ایران بر مبنای عرف‌های نامدون و تصمیم‌گیری شخصی شده عمل کند. این انجمن بیشتر نهادی ترکیبی است تا نهادی مدرن: از حیث فرم سازمان‌یافته است اما فاقد درک بازاندیشانه از خود است که برای تداوم نهادی ضروری است. این «نهادینگی در دل نهادینگی» در روندهای دموکراتیک مشاهده‌پذیر است: اعضا به ندرت خودشان در شور و مشورت‌های اساسی درباره جهت‌گیری انجمن مشارکت می‌کنند و انجمن جامعه‌شناسی ایران نیز در میان اعضای خود چندان به منزله یک پروژه فکری و سازمانی مشترک به رسمیت شناخته نمی‌شود.

< اعتبار بر دقت فکری و مسئولیت‌پذیری غلبه دارد

در عین حال، حیات درونی انجمن با تناقضات شکل گرفته است. انجمن جامعه‌شناسی ایران مناسک ظاهری حیات سازمانی - همایش‌ها، انتخابات، <<

رویه دموکراتیک، تکرارگری فکری و بازاندیشی نهادی ریشه دارد- همچنان در حاشیه فرهنگ مسلط بر انجمن است اما در عین حال اشارتی به افق‌های ممکن برای نوسازی دارند.

برای آنکه این جریان‌ها تحکیم شوند، چند رکن به هم وابسته ضروری است: دموکراسی، برای هدایت ناهمگونی به سمت شور و مشورت جمعی به جای چنددستگی؛ تکرارگری، برای اطمینان از اینکه کارگروه‌ها بازتاب‌دهنده جهت‌گیری‌های متنوع باشند؛ استقلال عملیاتی، تا این گروه‌ها بتوانند دستورکارهای محتوایی خود را تعیین کنند؛ و تداوم همایش‌های دوره‌ای، که به جای تمرکز بر دستورکارهای هویت‌محور یا اعتبارمحور، حول پژوهش‌های مسئله‌محور متمرکز باشند. تغییر مسیر تدریجی به سمت مقالات همایشی مسئله‌محورتر نشانه‌ای از گشایش برای چنین تغییری است و تقویت همکاری‌هایی فراتر از خود رویداد را ممکن می‌سازد.

< چالش پیش‌رو

انجمن جامعه‌شناسی ایران امروز بازتابی از میراث‌های چندلایه است: جامعه‌شناسی نخبه‌گرا و متأثر از خارج در دوره پیش از انقلاب؛ گسست‌ها و تصفیه‌های ایدئولوژیک دهه ۱۹۸۰؛ گسترش رانتی-بوروکراتیک دهه‌های پس از جنگ؛ و فرهنگ فکری بیش از پیش چندپاره کنونی. این تاریخ انجمن جامعه‌شناسی ایران را هم واجد سرزندگی و هم دچار تلاطم کرده است: پایگاه عضویتی گسترده که از وفاداران بوروکراتیک تا روشنفکران مستقل و پژوهشگران انتقادی درگیر با عرصه جهانی را دربرمی‌گیرد، اما فاقد خودفهمی مدون یا فرهنگ مباحثه پایدار دموکراتیک.

چالش پیش‌رو رشد عددی یا دیده‌شدن در میان مردم نیست، بلکه پروردن عادت‌ها، هنجارها و ساختارهایی است که انجمن را قادر سازد تا به چیزی فراتر از جمع گروه‌های درونی‌اش بدل شود. به بیان دیگر، وظیفه فرارفتن از تناقض فرم بدون محتواست: تبدیل اجرای نمادین به عملکرد و ظواهر به تولید علمی واقعی. اگر انجمن جامعه‌شناسی ایران بتواند پایه‌های خود را بر تکرارگری، شور و مشورت دموکراتیک و استقلال فکری استوار کند، هنوز این امکان را دارد که ناهمگنی‌اش را به منبع نیروی جمعی بدل سازد. بدون چنین تغییری، این خطر وجود دارد که در فرم انجمن باقی بماند اما در محتوا نه؛ نهادی با ظاهر منسجم اما واقعیتهای چندپاره. خط سیری که این انجمن برمی‌گزیند فصل بعدی حیات جمعی جامعه‌شناسی در ایران را رقم خواهد زد. ■

ارتباط با نویسنده:

Esmail Khalili <esmaeil.khalili@gmail.com>

انتشار نشریات- را بازتولید می‌کند، بی‌آنکه اهداف اساسی یک انجمن علمی را تحقق بخشد. به جای آنکه مناقشه‌های جدی فکری پیرامون نظریه‌ها، روش‌ها و اولویت‌های پژوهشی تقویت شود، انرژی‌های رقابتی آن اغلب به سمت مسائل مربوط به اعتبار، دیده شدن و هویت سوق پیدا می‌کند. انگیزه‌های کنشگرانه و هویت‌طلبانه در سال‌های اخیر نمایان‌تر شده‌اند و اگرچه وجهه عمومی انجمن را بسط داده‌اند، گاه بر وظیفه ایجاد ظرفیت نهادی پایدار سایه انداخته‌اند.

این پویایی‌ها در سه محور متلاقی رقابت بروز می‌یابند: محورهای ایدئولوژیک، اعتبارمحور و نهادی. شکاف‌های ایدئولوژیک، که در گذشته به دلیل همگنی نسبی اعضای اولیه کم‌رنگ‌تر بود، اکنون آشکارتر شده‌اند و اغلب با کنشگری و سیاست هویتی تلاقی پیدا کرده‌اند. رقابت اعتبارمحور بازتابی از فرهنگ گسترده‌تر دانشگاهی در ایران است، که در آن مناصب مدیریتی بیش مسئولیت‌پذیری فکری به طلب سرمایه نمادین درخواست می‌شوند. در همین حال محور نهادی هنوز توسعه نیافته است: در انجمن جامعه‌شناسی، با وجود برگزاری سمینارها و همایش‌ها، نشانه‌های چندانی از رقابت علمی - بحث بر سر نظریه‌ها، روش‌شناسی‌ها و برنامه‌های پژوهشی - دیده نمی‌شود؛ رقابتی که می‌توانست به تحکیم یک جامعه علمی نیرومند بیانجامد.

اینها الگوهایی صرفاً داخلی نیستند، اما ضعف ساختاری خود نظام دانشگاهی ایران نیز تقویت‌شان می‌کند: آمادگی دانشگاهی نامتوازن پیش از حضور در انجمن، آموزش و راهنمایی محدود در دانشگاه‌ها و تسلط منطق رانتی و محفل‌های الیگارشیک دانشگاهی. در مجموع، اینها تناقض انجمنی را آشکار می‌سازند که به لحاظ صوری وجود دارد، در معرض دید عموم است و از حیث کمی در حال گسترش است، اما همچنان در تقلای تحکیم یک بنیان فکری و نهادی پایدار است، و از همین‌رو مسیر آینده آن همچنان پرسشی گشوده باقی مانده است.

< چشم‌اندازهای آینده

در میانه ابهامات نهادی انجمن جامعه‌شناسی ایران فرصت‌هایی برای تحول در حال ظهورند. گروهی کوچک اما روبه‌رشد از پژوهشگران انتقادی، که اغلب فاقد امتیازات نسل‌های پیشینند، عمیقاً با اندیشه انتقادی جهانی درگیر شده‌اند، در برابر اعتبارخواهی هویت‌محور مقاومت می‌کنند و می‌کوشند تا هویت پژوهشی خود را مستقل از هژمونی‌های مسلط بر سازند. تعهدات آنان - که در

< میان سیاست و سود: کلاس‌های خصوصی جامعه‌شناسی در ایران

ریحانه جوادی و زهره بیات‌ریزی، دانشگاه آلبرتای کانادا



نیروهای سیاسی و اقتصادی داخلی، بین‌المللی و فراملی از دیرباز بر آموزش و پژوهش دانشگاهی اثر می‌گذاشته‌اند و این وضعیت اغلب پیامدهایی هم‌سازنده و هم‌زیان‌بار داشته است. در دهه‌های اخیر، کمبود بودجه، الگوهای نولیبرال تأمین مالی و سیاسی شدن آموزش و پژوهش دانشگاه‌های بسیاری از کشورها را واداشته که به آموزش‌های حرفه‌ای و نیز پژوهش‌های همسو با ترجیحات دولت یا بخش خصوصی اولویت دهند. در حوزه آموزش، ریزمدرک‌گرایی (micro-credentialism)، دوره‌های آنلاین انبوه و آزاد (MOOCs) و آموزش گواهی‌منا دست‌کم تا حدی واکنشی است به همین فشارهای گسترده سیاسی-اقتصادی؛ روندی که به نوبه خود به کالایی شدن بیشتر آموزش عالی، تضعیف آموزش رسمی کلاس‌محور و ارزش‌زدایی بسیاری از حوزه‌های آموزش و پژوهش انجامیده است.

نوشته تابلو: «دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران». در این عکس که در سال ۲۰۰۹ گرفته شده، تابلوی قدیمی در گوشه‌ای از حیاط دانشگاه، تکیه‌داده به دری آسیب‌دیده، به حال خود رها شده است.

امتیاز عکس: ریحانه جوادی

این روندهای کلان پویایی‌های ازپیش‌موجود محلی را گاهی تضعیف و گاهی تقویت می‌کنند. در مورد ایران که تمرکز ما در این مقاله بر آن است، سانسور سیاسی، کمبود بودجه و سیاست‌های استبدادی که وفاداری ایدئولوژیک را بر شایستگی علمی ترجیح می‌دهند، مدت‌هاست که آموزش جامعه‌شناسی را محدود کرده‌اند. از سوی دیگر، کنشگری دانشجویی از اوایل قرن بیست و یکم برای آموزش مرغوب‌تر و تبادل آزاد اندیشه‌ها فشار آورده است. دانشجویان حلقه‌هایی مطالعاتی درباره موضوعات محبوب یا ممنوعه تشکیل داده‌اند و کلاس‌هایی خصوصی با دانشگاهیان طردشده سیاسی برگزار کرده‌اند. به‌مرور، دوره‌های خصوصی پولی نیز پدید آمدند تا هم شکاف کیفی دانشگاه‌ها را جبران کنند و هم سکولای آموزشی جایگزین فراهم آورند.

این مقاله سراغ بررسی کلاس‌های خصوصی جامعه‌شناسی در ایران می‌رود و خاستگاه‌ها، ساختار، شرکت‌کنندگان، پنداشت‌ها از کیفیت و پیامدهای گسترده‌تر سیاسی و دانشگاهی آن‌ها را تحلیل می‌کند. به نظر ما، این کلاس‌ها پویایی دوگانه کالایی‌سازی و مقاومت در محیط دانشگاهی را به نمایش می‌گذارند. در این پژوهش، ترکیبی از چند روش را به کار گرفته‌ایم: مطالعات آرشیوی، پژوهش اینترنتی و مصاحبه نیمه‌ساختاریافته با ۲۸ دانشجو و مدرس از هشت مؤسسه خصوصی برگزارکننده کلاس‌های جامعه‌شناسی. یافته‌های ما نشان می‌دهند که هرچند برخی از این تحولات مختص ایران‌اند، اما از جهاتی با دگرگونی‌های گسترده‌تر آموزش عالی در جهان، به‌ویژه کالایی شدن دانش، هم‌سو هستند. با این حال، در بستر ایران، کلاس‌های خصوصی جامعه‌شناسی به فضایی برای مقاومت بالقوه در برابر محدودیت‌های تحمیلی دولت هم تبدیل شده‌اند.

< کلاس‌های خصوصی: از حلقه‌های مطالعاتی تا سودجویی

حلقه‌های مطالعاتی و سلسله‌سخنرانی‌ها سابقه‌ای طولانی در ایران دارند. با این حال، دوره‌های پولی جامعه‌شناسی عمدتاً در دهه ۲۰۱۰ و در بخش خصوصی، در مؤسساتی چون **پرشش** و **رخداد تازه** (دو مؤسسه شاخص تهرانی) شکل گرفتند. انجمن‌های علمی، از جمله **انجمن جامعه‌شناسی ایران**، نیز به برگزاری دوره‌های پولی روی آورده‌اند. دوره‌های برگزارشده در این بسترها دامنه وسیعی دارند، از موضوعات نظری خاص‌پسند و مُد روز (مثل «پدیدارشناسی روح» یا «دریدا در داروخانه افلاطون») گرفته تا روش‌شناسی‌های کاربردی (مانند تحلیل گفتمان یا کدگذاری در نرم‌افزار ان‌ویو). این مؤسسات نمونه‌ای از نوعی «آموزش در سایه» هستند؛ مؤسساتی که در کنار نهادهای رسمی فعالیت می‌کنند اما با انگیزه‌ها و منطق‌هایی متفاوت شکل گرفته‌اند.

بسیاری از این دوره‌های خصوصی سخنرانی‌محورند، مشارکت در آن‌ها محدود است، و سرفصل درسی، ارزیابی یا تکلیف درسی ندارند. برخی مؤسسات خصوصی گواهی‌نامه‌هایی صادر می‌کنند که عمدتاً برای پروپیمان کردن تقاضانامه‌های متقاضیان دکتری به کار می‌آیند. شهریه دوره‌ها که بسیار متغیر است و درآمد محدود حاصل از فروش نسخه‌های ضبط‌شده کلاس‌ها منبع سود این مؤسسات است. هرچند انگیزه‌های مالی وجود دارد، اما مؤسسات خصوصی جامعه‌شناسی چندان سودآور نیستند؛ از میان هشت مؤسسه‌ای که ما شناسایی کردیم، دو مورد ورشکسته شده بودند.

عجیب نیست که چنین مؤسساتی به موضوعات کم‌هزینه، سخنرانی‌محور و پرتعداد گرایش داشته باشند. در آغاز، این موضوعات عمدتاً مباحث نظری مُد روزی بودند که مخاطبانی تضمین‌شده در میان لایه‌های روشنفکری مراکز شهری بزرگی چون تهران (که چندین دانشگاه مهم را در خود جای داده و از دیرباز بستر شکوفایی محافل روشنفکری بوده) داشتند. اما این کلاس‌ها منتقدانی هم دارند. یکی از مصاحبه‌شوندگان توضیح می‌دهد که انگیزه سودآوری چگونه باعث می‌شود مؤسسات خصوصی فضای بیشتری به مباحث نظری خاص‌پسند غربی اختصاص دهند: «این مؤسسات دستور کار را تعیین می‌کنند. کسب‌وکارهای قدرتمندی‌اند و مثل تاجرها عمل می‌کنند. کالایشان چیست؟ اندیشه [اجتماعی]؛ اندیشه‌ای که هیچ ربطی به وضعیت اجتماعی و اقتصادی ما ندارد.» (مصاحبه‌شونده شماره ۵)

< فضاهای پادعمومی فرعی خصوصی‌شده

این فضاها در حکم آنچه فریزر «فضاهای پادعمومی فرعی» (subaltern counterpublics) می‌نامد، عمل می‌کنند: محافلی نیمه‌مستقل که صداهای به‌حاشیه‌رانده‌شده، فارغ از کنترل دولتی، در آن‌ها وارد گفت‌وگوی انتقادی می‌شوند. شرکت‌کنندگان پیشینه‌های دانشگاهی گوناگون دارند و انگیزه‌های مختلفی مثل کنجکاوی علمی، سرخوردگی سیاسی، شبکه‌سازی و گریز از فشارهای دانشگاهی. بسیاری این کلاس‌ها را پناهگاهی فکری می‌دانند، به‌ویژه در دهه ۲۰۱۰ و پس از سرکوب جنبش سبز در سال ۱۳۸۸ که تأثیر عمیقی بر دانشگاه‌ها گذاشت. برای جامعه‌شناسان مطرود سیاسی، دوره‌های خصوصی هم امکانی برای تداوم فعالیت علمی فراهم می‌کنند و هم راهی برای امرار معاش. در عین حال، استادان دانشگاهی‌ای که درآمد ثابت دارند نیز در این کلاس‌ها تدریس می‌کنند، چون آن‌ها را فضایی آزادتر برای بیان دیدگاه‌های انتقادی می‌بینند.

با وجود نیاز به مجوز دولتی، مؤسسات خصوصی، در مقایسه با دانشگاه‌ها، بحث‌های آزادتری را ممکن می‌کنند. مناسبات نرم‌تر قدرت در این فضاها، برخلاف سلسله‌مراتب خشک دانشگاهی، به مذاق دانشجویان خوش می‌آیند. برخی این مؤسسات را منبعی برای اعتبار روشنفکرانه می‌دانند، به‌ویژه مؤسسه پرشش که اکنون تعطیل شده، اما در دوران اوج خود از سرمایه نمادین و سرمایه اجتماعی نخبه‌گرایانه چشمگیری برخوردار بود. دانشجویانی که می‌خواهند نزد استادانی غیر از استادان دانشگاه خودشان درس بخوانند هم جذب این کلاس‌ها می‌شوند.

شرکت‌کنندگان کلاس‌های خصوصی غالباً برنامه‌های جامعه‌شناسی دانشگاهی را ناکارآمد می‌دانند و در نتیجه سراغ گزینه‌های جایگزین می‌روند. هرچند کلاس‌های خصوصی تعامل بیشتری فراهم می‌کنند، اما ارزیابی‌ها از کیفیت آن‌ها متفاوت‌اند. برخی دانش تخصصی ارائه‌شده در این کلاس‌ها را ارزشمند می‌دانند، اما گروهی دیگر معتقدند این دوره‌ها صرفاً روشنفکرمایی را کالایی می‌کنند و چیزی چندان بیشتر از آنچه به صورت عمومی در دسترس است، ارائه نمی‌دهند. منتقدان بر مخاطره کالایی شدن خود اندیشه، یعنی تبدیل کار پیچیده نظری به محتوایی فروختنی برای مصرف فردی، انگشت می‌گذارند.

به‌شدت رقابتی شده و خانواده‌های پردرآمدتر، با بهره‌گیری از امکانات خاص، می‌توانند نتیجه این رقابت را به سود خود رقم بزنند. افزون بر این، گرچه این دانشگاه‌ها قرار است رایگان باشند، مدام راه‌های جدیدی برای دریافت پول از دانشجویان می‌یابند و به کار می‌گیرند. افت کیفیت آموزشی در دانشگاه‌های دولتی و رشد دوره‌های خصوصی پولی، ضمن تقویت نابرابری‌های موجود، دسترسی به آموزش مرغوب را بیش از پیش محدود می‌کند.

در بسیاری از کشورها، ریزمدرک‌گرایی نتیجه فشار شرکت‌ها بر دانشگاه‌هاست. در ایران، دوره‌های پولی از دل منازعه سیاسی و ضعف دانشگاه‌های تحت کنترل دولت برآمده‌اند. این دوره‌ها در آغاز فضاهایی فکری برای بحث‌های نظری بودند، اما اکنون آموزش‌های مهارت‌محور و گواهی‌نامه‌های تقویت‌کننده چشم‌اندازهای دانشگاهی و شغلی را هم در بر می‌گیرند.

< جمع‌بندی

کلاس‌های خصوصی جامعه‌شناسی در ایران صرفاً نوعی انطباق با بازار نیستند؛ آن‌ها در فضایی مناقشه‌آمیز واقع شده‌اند که در آن کالایی‌سازی و مقاومت به هم می‌رسند. این کلاس‌ها، به عنوان شکلی از «آموزش در سایه»، هم منطق‌های نو لیبرال مدرک‌گرایی را بازتاب می‌دهند و هم فضاهایی پادعمومی می‌آفرینند که با کنترل دولتی و یکدستی فکری درمی‌افتند. این واکنش‌های خصوصی‌شده به محدودیت‌های ساختاری سیاسی بازتاب دگرگونی‌های گسترده‌تر آموزش عالی ایران‌اند؛ جایی که نهادهای عمومی زیر فشار کمبود بودجه، مداخله ایدئولوژیک و نابرابری فزاینده تضعیف شده‌اند.

پژوهش‌های آینده باید بررسی کنند که رشد شبکه‌های اجتماعی به عنوان فضایی برای مشارکت فکری چه تأثیری بر پویایی‌های دانش عمومی می‌گذارد و مرزهای میان آموزش رسمی و غیررسمی را چگونه از نو تعریف می‌کند. شبکه‌های اجتماعی ممکن است جامعه‌شناسی عمومی را گسترش دهند و گفت‌وگوی انتقادی را فراتر از کلاس درس ببرند، اما در عین حال می‌توانند از طریق برندسازی و پولی‌سازی محتوا، دانش را بیش از پیش کالایی کنند. این پرسش که آیا چنین تحولی دسترسی به بینش جامعه‌شناختی را دموکراتیک می‌کند یا صرفاً منطق بازار را در قالبی دیجیتال بازتولید می‌کند، همچنان گشوده مانده است. ■

ارتباط با نویسندگان:

Reyhaneh Javadi <javadi1@ualberta.ca>

Zohreh Bayatrizi <bayatrizi@ualberta.ca>

بسیاری از کلاس‌های خصوصی برای دانشجویانی که خواهان درگیری نظری عمیق‌تر از برنامه‌های محدود دانشگاهی‌اند، فضایی فکری فراهم می‌آورند، هرچند منتقدان می‌گویند این کلاس‌ها اغلب اندیشه غربی را، بی‌توجه به موضوعیتش در بستر ایران، ستایش می‌کنند. مصاحبه‌شونده‌ای این تجربه را به نوعی روان‌پالایی روحی (spiritual catharsis) تشبیه می‌کند: شرکت‌کنندگان این کلاس‌ها احساس غنای فکری می‌کنند، بی‌آن‌که واقعاً چیز مهمی آموخته باشند. این مصاحبه‌شونده مدافع آموزش رسمی دانشگاهی است و می‌گوید دانشگاه، برخلاف کلاس‌های خصوصی که تمرکز نظری‌شان ربطی به واقعیت ندارد، دست‌کم دانشجویان را با پژوهش اجتماعی در ایران آشنا می‌کند.

< پیامدها

کلاس‌های خصوصی بدیلی مناقشه‌انگیز اما حیاتی برای محیط محدودکننده دانشگاهی ایران فراهم می‌کنند. برخی معتقدند این کلاس‌ها با ارائه بدیل‌های مرغوب، دانشگاه‌ها و در نتیجه، کنشگری دانشجویی در فضای دانشگاهی را تضعیف می‌کنند. برخی دیگر آن‌ها را برای حفظ گفتمان مستقل جامعه‌شناختی در محیط دانشگاهی تحت کنترل دولت ضروری می‌دانند. از نظر این گروه، دانشگاه‌ها چنان خشک و صلب شده‌اند که دیگر امکان اصلاح درونی ندارند و بنابراین وجود فضاهای فکری بیرونی ضروری است. برخی نیز کلاس‌های خصوصی را فضایی تازه، هرچند معیوب، برای بده‌بستان انتقادی می‌دانند: «اگر این مؤسسات تعطیل شوند، جایگزینش چیست؟ دولت همه‌چیز را کنترل خواهد کرد.» (مصاحبه‌شونده شماره ۲۳)

کلاس‌های خصوصی همچنین تنش‌های ساختاری عمیق‌تری را در نظام آموزش عالی ایران آشکار می‌کنند، به‌ویژه درباره مسئله اصلاح و مشروعیت نهادی. برخی بر این باورند که رقابت بخش خصوصی دانشگاه‌ها را وادار به بهبود می‌کند، در حالی که برخی دیگر نگران‌اند این مؤسسات به ابزاری انحرافی بدل شوند و دولت را از انجام اصلاحات واقعی بی‌نیاز سازند. برای بسیاری، کلاس‌های خصوصی جامعه‌شناسی بدیلی مناقشه‌برانگیز اما حیاتی برای فضای محدودکننده دانشگاهی ایران‌اند.

تأثیر اجتماعی-اقتصادی این کلاس‌ها نیز شایان توجه است. چند دهه تغییر بازارمحور چشم‌انداز آموزش عالی ایران را دگرگون ساخته و دسترسی به آن را به شکل فزاینده‌ای طبقاتی‌تر کرده‌اند. ورود به دانشگاه‌های بزرگ دولتی

< قومیت در ایران:

مسئله‌ای که جامعه‌شناسی ایران از آن می‌پرهیزد

عقیل دغاغله، دانشگاه کلردوی شمالی، ایالات متحده

گروه‌های قومی اصلی در نقشه تنوع قومی ایران. منبع: گروه‌های قومی در ایران، مَپر ۰۱، ویکی‌مدیا کامنز، CC BY-SA 4.0



این ادبیات، سوژه همچنان یک «مردم ایرانی» یگانه است و قومیت مسکوت می‌ماند.

این انکار، از یکسو، در دیدگاه‌های ملی‌گرایانه‌ای ریشه دارد که ایران را ملتی تاریخی، یکپارچه و همگن تصویر می‌کنند. در این نگاه، قومیت صرفاً مسئله‌ای مربوط به تنوع فرهنگی تلقی می‌شود، نه بُعدی ساختاردهنده به تجربه اجتماعی. این دیدگاه اغلب به روایت‌های ایران باستانی شکوهمند و اسطوره‌های آریایی تبار متوسل می‌شود تا وحدت ملی را طبیعی جلوه دهد و وجود چندپارگی ملی را انکار کند. در این چهارچوب، وارد کردن قومیت به عنوان محوری تحلیلی برای فهم واقعیت‌های روزمره کشور را نامربوط و حتی خطرناک تلقی می‌کنند، زیرا بیم آن می‌رود که به رسمیت‌شناختن قومیت این تمایزها را تثبیت کند و آن کلیت یکپارچه مفروض را از هم بگسلد.

پژوهشگران انتقادی بیشتر تمایل دارند بر ساخت مدرن ملت را بپذیرند. بیشتر آنان اذعان دارند که ایران در تاریخ جهانی شکل‌گیری دولت‌ملتها استثنا نیست. با این حال، حتی در این سنت فکری نیز قومیت کمتر به عنوان بُعدی ساختاردهنده در حیات اجتماعی-سیاسی ایران مورد توجه قرار گرفته است، هرچند برخی پژوهش‌های جدید کوشیده‌اند این خلأ را جبران کنند. مثلاً

قومیت در ایران همان فیل حاضر در اتاق است، دست‌کم وقتی پای جامعه‌شناسی جریان اصلی در میان باشد. ایران وطن گروه‌های قومی متعددی است، از جمله فارس‌ها، کردها، ترک‌ها، عرب‌ها و بلوچ‌ها. فارس‌ها اکثریت را در فلات مرکزی تشکیل می‌دهند، در حالی که دیگر گروه‌های قومی عمدتاً در مناطق پیرامونی متمرکزند. این تقسیم‌بندی‌های قومی با تفاوت‌های دینی نیز تلاقی دارند: اسلام شیعی در مرکز غالب است و جمعیت‌های سنی بیشتر در مناطق پیرامونی حضور دارند. حتی همین توصیف کوتاه نیز پرسش‌های جامعه‌شناختی متعددی را پیش می‌کشد، از جمله این‌که این تمایزها و تلاقی‌های قومی و دینی چگونه تجربه‌های اجتماعی را شکل می‌دهند. با این حال، شگفت‌آور است که در پژوهش‌های مربوط به ایران، این چندپارگی‌ها عمدتاً نادیده گرفته می‌شوند.

این سخن به معنای انکار رشد ادبیات مربوط به قومیت — که بعدتر به آن خواهم پرداخت — نیست، اما در مطالعات جامعه‌شناختی عمومی، قومیت را عمدتاً مقوله تحلیلی متمایزکننده تجربه‌های اجتماعی در ایران نمی‌بینند. مطالعات بی‌شماری منتشر می‌شوند که موضوعات متنوعی را بررسی می‌کنند؛ از انقلاب‌های ایران گرفته تا مبارزات زنان، جنبش‌های اجتماعی، سیاست‌های فرودستان و دیگر چالش‌های اجتماعی-سیاسی کشور. اما در بخش بزرگی از

مقاله‌ای تازه از **کدیور و همکارانش (۲۰۲۵)** قومیت را در نقش یکی از ابعاد تحلیل موج‌های اخیر اعتراضات در ایران به کار می‌گیرد. با این همه، چنین رویکردی همچنان حاشیه‌ای باقی مانده است.

این سکوت تحلیلی تصادفی نیست بلکه دقیقاً از جایگاه جامعه‌شناسی ایران سرچشمه می‌گیرد. این حوزه از آغاز تحت تأثیر سنت‌های فکری فارسی، شیعی و طبقه متوسط شکل گرفته و معمولاً ملت را با فرهنگ، زبان و تجربه تاریخی فلات مرکزی ایران یکی می‌پندارد و در نتیجه امکان وجود واقعیت‌های اجتماعی متفاوت را نادیده می‌گیرد. این مسئله زمانی مهم‌تر می‌شود که به تقاطع قومیت و مذهب توجه کنیم، زیرا بخش بزرگی از جمعیت پیرامونی هم سنی‌اند و هم غیرفارسی. همچنین باید به یاد داشت که جوامع پیرامونی مسیرهای متفاوتی را در رابطه خود با دولت مرکزی ایران تجربه کرده‌اند. مثلاً شکل‌گیری دولت مدرن ایران — که در مرکز اغلب در حکم زایش ملت مدرن ایران و تمامیت ارضی آن ستوده می‌شود — در **مناطق پیرامونی به منزله از دست رفتن خودمختاری به یاد آورده می‌شود**. همین را می‌توان درباره انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ نیز گفت، زمانی که تأکید بر تشیع موجب مقاومت و سرکوب خشونت‌بار در پیرامون شد. بی‌تردید می‌توان این فهرست را ادامه داد. اما نکته این است که «نگاه از لبه‌ها»، به تعبیر **آرش خازنی**، مورخ ایرانی، تا حد زیادی در این ادبیات غایب مانده است. مسئله صرفاً این نیست که آشتی دادن این دیدگاه‌ها دشوار است یا این که پژوهشگران شخصاً تمایلی ندارند جهان اجتماعی را از چشم حاشیه‌نشینان ببینند. مسئله آن است که نگاه از پیرامون، از درون موضعی که عمیقاً در مرکز ریشه دارد، اساساً نامتصور باقی می‌ماند. البته در پس همه این‌ها، روابط قدرت عمیق‌تری قرار دارند که فعلاً آن‌ها را کنار می‌گذارم.

< فهم قومیت در ایران معمولاً نه به عنوان محور نابرابری بلکه همچون آسیب اجتماعی

با وجود این سکوت تحلیلی گسترده‌تر، پژوهش درباره قومیت در ایران به صورت حوزه‌ای محدود، جدا افتاده اما روبه‌رشد شکل گرفته است. در داخل کشور، بخش بزرگی از این پژوهش‌ها **نگاهی سیاست‌محور و آسیب‌شناسانه** به قومیت دارند. قومیت در قالب «مسئله‌ای می‌نشیند که تهدیدی وجودی برای انسجام ملی است و باید زیر نظر گرفته، مهار یا خنثا شود. پژوهشگران چنان میان گروه‌های قومی مختلف حرکت می‌کنند که گویی مشغول بررسی مناطق پرخطرند. آن‌ها مدام سطح هویت ملی را می‌سنجند و ارزیابی می‌کنند که وابستگی‌های قومی تا چه اندازه با هویت ملی هم‌سو یا از آن منحرف‌اند و آیا در مقطع کنونی تهدیدی به شمار می‌روند یا نه.

موضوعاتی چون تجزیه‌طلبی، انسجام ملی و قوم‌گرایی بر این حوزه غلبه دارند. برخی مطالعات حتی وجود قومیت در ایران را انکار می‌کنند و آن را افسانه‌ای می‌دانند که نخبگان یا بازیگران خارجی برای بی‌ثبات کردن ملت ساخته‌اند. برخی دیگر قومیت را بحرانی در حال شکل‌گیری تلقی می‌کنند: تهدیدی نهفته علیه حاکمیت، «بیماری امنیتی»‌ای که باید تشخیص داده و درمان شود، نقطه انفجاری بالقوه برای درگیری‌های آینده یا چالشی امنیتی که باید مدیریت شود. این دقیقاً همان جامعه‌شناسی‌ای است که به تعبیر جیمز

اسکات «مانند دولت می‌بیند»؛ جامعه‌شناسی‌ای که می‌کوشد جمعیت‌های قومی را برای سیطره‌پذیر کردن‌شان، خوانا و مدیریت‌شدنی کند، نه این که آن‌ها را بر اساس منطق درونی خودشان بفهمد.

در کنار این رویکرد، بدنه‌ای انتقادی‌تر و تفسیری‌تر نیز شکل گرفته که بررسی می‌کند سیاست‌های قومی چگونه تحت تأثیر پروژه‌های گسترده‌تر دولت‌سازی بوده‌اند. این پژوهش‌ها به جای آن که قومیت را آسیب یا بحران بدانند، هویت قومی را در بستر تاریخی ملت‌سازی، ادغام اجباری و توسعه نامتوازن قرار می‌دهند. آثار این سنت نشان می‌دهند که چگونه گفتمان‌ها و نهادهای دولتی، از خلال سازوکارهایی چون همگن‌سازی زبانی، سرکوب تاریخ‌های اقلیت‌ها و امنیتی‌سازی جوامع غیرفارسی، باعث به‌حاشیه‌رانی شده‌اند. برخی پژوهشگران همچنین شکل‌های مقاومت روزمره را برجسته کرده‌اند: این که اقلیت‌های قومی چگونه در روایت‌های مسلط هویت ملی اما و اگر می‌آورند، این روایت‌ها را مختل می‌کنند یا با آن‌ها درمی‌افتند. افزون بر این، **بدنه‌ای از پژوهش‌های تجربی** — هرچند هنوز محدود — در حال رشد است که **نابرابری‌های قومی** در آموزش، بهداشت و فرصت‌های اقتصادی را بررسی می‌کند و این پرسش دشوار اما هنوز عمدتاً بی‌پاسخ را به پیش می‌کشد که آیا قومیت در ایران معاصر به مثابه **محور نابرابری** عمل می‌کند یا نه.

< درهم‌تنیدگی قومیت با منازعاتی دیرپا

با این حال، خلأهای مهمی همچنان باقی مانده‌اند. نخستین خلأ مفهومی است: قومیت در بستر ایران همچنان مفهومی گریزپا باقی مانده و همین باعث شده برخی پژوهشگران برای پرهیز از تنش‌های سیاسی و نظری، به جای آن از واژه‌هایی چون «اقلیت» استفاده کنند. «اقلیت» معمولاً بر حاشیه‌نشینان عددی یا فرودستی ساختاری دلالت می‌کند، اما کمتر درگیر پرسش‌های مناقشه‌برانگیزی مثل این که گروه قومی را چگونه باید تعریف کرد، مرزهای آن را کجا باید کشید یا چگونه می‌توان از ذات‌انگاری هویت‌ها پرهیز کرد، می‌شود. این جابه‌جایی به پژوهشگران امکان می‌دهد چیزی را دنبال کنند که راجز برویکر آن را «قومیت بدون گروه‌انگاری» می‌نامد (چنان که در **آثار الینگ** دیده می‌شود)؛ رویکردی که شاید تحلیل حاشیه‌سازی را بدون توسل به ادعاهای هویت جمعی یا درافتادن با حاکمیت ممکن کند.

با این همه، پرسش همچنان باقی است: «قومیت» — حتی وقتی محتاطانه‌تر در قالب «اقلیت» می‌نشیند — در بستر ایران واقعاً چه معنایی دارد؟ این پرسش زمانی مهم‌تر می‌شود که چهارچوب‌های نظری غربی بدون نقد کافی به کار گرفته شوند؛ نظریه‌هایی که اغلب بر هویت، تفاوت فرهنگی یا مرزهای نمادین تأکید می‌کنند، اما توجه بسیار کمتری به مسئله تاریخی حاکمیت دارند. در ایران، قومیت صرفاً مسئله تمایز فرهنگی نیست و با منازعات دیرپای مربوط به حاکمیت دولت، کنترل سرزمینی و ادغام اجباری مناطق پیرامونی درهم‌تنیده است. گروه‌های قومی اصلی کشور — ترک‌ها، کردها، بلوچ‌ها، عرب‌ها و ترکمن‌ها — عمدتاً در مناطقی متمرکزند که معمولاً «پیرامون» نامیده می‌شوند: مناطقی دور از تهران و فلات مرکزی. این مناطق و جوامع‌شان اغلب تجربه تاریخی حکومت‌های نیمه‌مستقل و تنش‌های دیرپا با دولت مرکزی داشته‌اند و ادغام‌شان در کالبد سیاسی دولت ایران با لشکرکشی

مسلط را متزلزل می‌کند و خواستار ادغام تاریخ‌های قبیله‌ای در جامعه‌شناسی قومیت می‌شود.

< نیاز سانسور شده به پژوهش تجربی‌ای برای به رسمیت‌شناختن چندگانگی تجربه‌های زیسته

با این همه، فهم قومیت — فارغ از چهارچوب نظری — نیازمند بنیانی تجربی است. قومیت باید در حکم پدیده‌ای زیسته، مذاکره‌شده و موقعیت‌مند مطالعه شود؛ پدیده‌ای که از خلال کردارهای روزمره و معنا‌های مناقشه‌برانگیز شکل می‌گیرد. چنین کاری مستلزم درگیری قوم‌نگارانه بلندمدت است. اما چنین پژوهش‌هایی در ایران به‌شدت زیر فشار موانع سیاسی و ساختاری قرار دارند. امنیتی‌سازی قومیت فضایی از ترس و خودسانسوری پدید آورده است. هم پژوهشگران و هم مشارکت‌کنندگان در معرض اتهام تجزیه‌طلبی یا اقدام علیه امنیت ملی قرار دارند. کار میدانی پرمخاطره می‌شود و بعید است نهادها از پژوهش‌هایی حمایت کنند که با روایت‌های مسلط درمی‌افتند.

در مرکز توجه گذاشتن قومیت جامعه‌شناسی ایران را ناگزیر می‌کند با حذف‌های خود روبه‌رو شود، با تخیل‌های ملی مسلط دربیفتد و چندگانگی تجربه‌های زیسته را به رسمیت بشناسد. چنین کاری امکان فهم ریشه‌دارتر دولت ایران را نیز فراهم می‌کند؛ دولتی که نه فقط از خلال انقلاب و ایدئولوژی بلکه از خلال جغرافیاهای مناقشه‌آمیز، تاریخ‌های پیرامونی و کشمکش‌های مربوط به حاکمیت شکل گرفته است. ■

ارتباط با نویسنده:

Aghil Daghighagheleh <aghiil.daghighagheleh@unco.edu>

نظامی، همانندسازی اجباری و کنترل جمعیت همراه بوده است. با این حال، این تجربه‌های تاریخی اغلب از تحلیل‌های معاصر قومیت حذف می‌شوند و همین موضوع فهم پیچیدگی پویایی‌های قومی امروز را دشوار می‌کند.

< ادغام تاریخ‌های قبیله‌ای در جامعه‌شناسی قومیت به مثابه بازتاب تأثیر میراث تاریخی بر شکل‌گیری واقعیت کنونی

البته گسترش پیرامون سوی دولت مستند شده است، به‌ویژه در ادبیات تأثیرپذیرفته از مطالعات فرودستان. این آثار خشونت دولتی و مقاومت محلی را دنبال می‌کنند، اما معمولاً در قالب «سیاست قبیله‌ای». با این حال، مطالعات مربوط به سیاست قبیله‌ای و مطالعات قومیت جدا از یکدیگر باقی مانده‌اند؛ اولی به تاریخ سپرده شده و دومی به اکنون. این جدایی پنهان می‌کند که چگونه میراث تاریخی به واقعیت‌های امروز شکل می‌دهند. پیوند زدن این دو حوزه می‌تواند افق‌های مفهومی تازه‌ای برای مطالعات قومیت در ایران بگشاید.

بدنه‌ای کوچک اما روبه‌رشد از پژوهش‌ها دقیقاً در همین مسیر حرکت می‌کند. این آثار، با تکیه بر تاریخ‌های پیرامونی دولت‌سازی، ماهیت خود دولت ایران را زیر سؤال می‌برند. آن‌ها نمونه‌های کوچ اجباری، محو فرهنگی و خشونت دولتی را بررسی می‌کنند و استدلال می‌کنند که شکل‌گیری دولت تنها فرایندی مدرن‌ساز نبوده بلکه منطق‌هایی استعماری نیز در آن دخیل بوده‌اند. از این منظر، گسترش ایران به سوی پیرامون‌های قومی‌اش به نوعی پروژه استعماری وطن‌گزین (settler colonial project) شباهت دارد و مقاومت در برابر آن کنشی استعمارزدایانه محسوب می‌شود. این بازصورت‌بندی پارادایم‌های

< زندگی‌های موقعیت‌مند، دانش مناقشه‌انگیز: بازپس‌گیری مطالعات جنسیت در ایران

شیوا علی‌نقیان، پژوهشگر مستقل، ایران

مدرسان از پیش می‌دانستند: دانش جنسیت در ایران شکننده است، زیرا از دل زندگی روزمره سر بر می‌آورد، نه علی‌رغم آن.

< وقایع‌نگاری مطالعات جنسیت در ایران: رشته‌ای که از بالا ساخته شد

برای فهم اهمیت شیوه‌های آموزشی به‌کارگرفته‌شده در مطالعات جنسیت در ایران باید آن‌ها را در بطن تاریخ محلی این حوزه دید. مطالعات جنسیت در ایران نه در محیط دانشگاهی آزاد و مستقل بلکه در بستری شکل گرفت که علوم اجتماعی در آن به‌شدت محدود و تحت نظارت سیاسی بودند. سایه انقلاب فرهنگی — تغییر ساختار دانشگاه‌ها بین سال‌های ۱۳۵۹ و ۱۳۶۲ — هنوز هم بر حیات دانشگاهی ایران سنگینی می‌کند. گروه‌های علوم انسانی زیر ذره‌بین رفتند، برنامه‌های درسی بازنویسی شدند و رشته‌هایی که بالقوه اخلاق‌گر تلقی می‌شدند به‌شدت تحت کنترل قرار گرفتند. مطالعات جنسیت در دل همین فضای مملو از سوءظن متولد شد.



تصویرسازی: یونه‌سو

در سال‌های آغازین قرن بیست‌ویکم، این حوزه رسماً به مثابه پروژه‌ای دولتی راه‌اندازی شد. برنامه‌های مطالعات زنان در دانشگاه‌های بزرگ ایجاد شدند. هدف، از همان ابتدا، نه پرورش نقد فمینیستی بلکه مهار حوزه‌ای از دانش بود که کم‌کم در جامعه بیش‌ازپیش دیده می‌شد. هم‌زمان با گسترش کنشگری زنان و ورود مباحث جنسیتی به عرصه عمومی، دولت کوشید با تعیین این‌که «مسائل زنان» را از چه منظری می‌توان مطالعه کرد، این نیروها را مهار کند. در نتیجه، این رشته سازوکاری برای هدایت دغدغه‌های اجتماعی به چهارچوب‌های حقوقی-اداری و خانواده‌محور شد، نه فضایی برای رشد پژوهش انتقادی.

حوزه‌های علمیة اسلامی این تنش را آشکارتر هم می‌کنند. نظریه‌های فمینیستی وارد این فضاها می‌آید، اما فقط در محدوده فقه اسلامی. این نظریه‌ها نه برای بازاندیشی در سلسله‌مراتب جنسیتی بلکه برای تأیید «نقش‌های طبیعی»، دفاع از مرزهای اعتقادی یا پاسخ‌گویی به اعتراض‌های دینی به کار گرفته شدند. هم در دانشگاه‌ها و هم در حوزه‌ها، مفاهیم فمینیستی گردش داشتند، اما همیشه در شرایطی که ظرفیت دگرگون‌کننده آن‌ها خنثا می‌شد.

در هشت سالی که در دانشگاه‌های تهران دوره‌هایی درباره جنسیت، قوم‌نگاری و روایت تدریس می‌کردم، تجربه شخصی‌ام پیوسته با محدودیت‌های نهادی و سیاست روزمره تنیده بود. اخراج من از موقعیت آموزشی‌ام در سال ۲۰۲۲ — درست هم‌زمان با خیزش «زن، زندگی، آزادی» (ژینا) — صرفاً گسستی شخصی نبود؛ نمایش عریان این واقعیت بود که تولید دانش انتقادی درباره جنسیت در ایران از روابط قدرت و شکل‌های مقاومت روزمره جدایی‌ناپذیر است. در چنین شرایطی، حتی تصمیم‌های کوچک آموزشی — دعوت دانشجویان به خرده‌قوم‌نگاری (mini-ethnographies)، برجسته‌سازی تجربه زیسته، یا بحث درباره نظریه‌های فمینیستی جهانی در کنار روایت‌های محلی — عمیقاً سیاسی می‌شوند چون انتظار نهادی محدودسازی جنسیت به چهارچوب‌های حقوقی-اداری یا سیاست‌های «ایمن» خانواده را مختل می‌کنند.

با این حساب، کلاس درس فضایی دانشگاهی و محافظت‌شده نیست؛ جایی است که در آن منطق‌های انضباطی دولت با میل دانشجویان به فهم زندگی خودشان برخورد می‌کنند. اخراج من صرفاً چیزی را مرئی کرد که بسیاری از

برابر اهلی‌سازی این رشته مقاومت می‌کردند.

بیرون از دانشگاه، فعالان حقوق زنان، سازمان‌دهندگان سازمان‌های غیردولتی، فمینیست‌های کرد و عرب و بلوچ، زنان مهاجر و بسیاری دیگر چهارچوب‌هایی تحلیلی ساختند که نه از برنامه‌های درسی تأییدشده دولتی بلکه از دل مبارزه زیسته برمی‌آمدند. همین کار دیرپا زمینه دگرگونی عمیقی را فراهم کرد که پس از خیزش ژینا رخ داد.

لحظه ژینا، که از کردستان ایران آغاز شد، نوع تازه‌ای از آگاهی فمینیستی را قابل فهم ساخت: آگاهی‌ای با جهت‌گیری تقاطعی، استعمارزدایانه و فراملی. این آگاهی از دهه‌ها سازمان‌دهی زنان کرد، بلوچ، عرب و مهاجر تغذیه می‌کرد؛ زنانی که مدت‌ها با رژیم‌های درهم‌تنیده پدرسالاری، نظامی‌گری، حاشیه‌نشینی قومی و سلب مالکیت اقتصادی روبه‌رو بوده‌اند. مبارزات آنان فمینیسم تهران‌محور را استانی و محدود جلوه داد و آشکار کرد که جنسیت از قومیت، طبقه، خشونت و استعمارزدگی جدایی‌ناپذیر است.

این آگاهی فمینیستی نوظهور، هرچند ریشه در زمینه محلی دارد، به مدارهای جهانی خشونت و همبستگی نیز حساس است. این آگاهی درمی‌یابد که مبارزات در روژها (کردستان ایران) و سیستان و بلوچستان با مبارزات در فلسطین و افغانستان هم‌پژواک‌اند و مطالبه زندگی و کرامت همواره فراملی است. چنین نگاهی مطالعات جنسیت را به گسستن از خاستگاه‌های دولت‌ساخته‌اش فرامی‌خواند و از آن می‌خواهد خود را بر پایه همبستگی‌های برخاسته از پایین بازسازی کند؛ بر پایه دانشی که از بدن‌ها، جوامع و بقای روزمره سر برمی‌آورد

< ضرورت تحقق جامعه‌شناسی مبتنی بر تجربه زیسته و متعهد به دگرگونی جمعی

از این منظر، اخراج من حادثه‌ای منفرد نبود بلکه نشانه‌ای از کشمکش گسترده‌تر بر سر این بود که چه کسی حق تولید دانش دارد و وجود چه شکل‌هایی از دانش مجاز است. این ماجرا یادآوری می‌کند که بازپس‌گیری مطالعات جنسیت مستلزم آن است که دقیقاً همان شکل‌های روایت، مراقبت و پژوهش ریشه‌دار را که از دیرباز حاشیه‌ای تلقی شده‌اند، به مرکز صحنه بیاوریم.

از این نقطه، پراکسیس فمینیستی نه بدیلی برای مطالعات جنسیت بلکه جهت‌گیری دوباره آن به نظر می‌رسد. این پراکسیس نوعی اخلاق منطقه‌ای همبستگی را پیش می‌نهد که مبارزات اقلیت‌ها، افغان‌ها و فلسطینی‌ها را بدون ساختن سلسله‌مراتب رنج در کنار هم نگه می‌دارد. در چنین چشم‌اندازی، مطالعات جنسیت به کنشی پیونددهنده از جنس شنیدن، ترجمه و مرئی‌سازی جهان‌های زیسته حاشیه‌نشینان بدل می‌شود: معرفت‌شناسی‌ای که هم موقعیت‌مند است و هم متقاطع؛ هم ریشه در زمینه دارد و هم می‌تواند از مرزهای رشته‌ای، ملی و هویتی عبور کند. آینده این حوزه نه به برسمیت‌شناسی نهادی بلکه به توانایی‌اش در تولید و تحقق جامعه‌شناسی‌ای برای مردم وابسته است؛ جامعه‌شناسی برآمده از تجربه زیسته و متعهد به تحول جمعی. ■

ارتباط با نویسنده:

Shiva Alinaqian <sh_alinaghian@yahoo.com>

این انتخاب‌های نهادی را نظم معرفتی گسترده‌تر حاکم بر علوم اجتماعی تقویت می‌کرد. اثبات‌گرایی و روش‌های کلاسیک کمی غالب در سلسله‌مراتب نهادی تعیین می‌کردند چه چیزی دانش مشروع به شمار می‌آید و رویکردهای مبتنی بر تجربه زیسته یا بدن‌مندی را «غیرعلمی» قلمداد می‌کردند. چنین سلسله‌مراتبی با میل دولت به رشته‌ای سیاست‌زدوده و از نظر اداری مفید هم‌راستا بود.

< در میان کاستی‌های اساسی، دانش و مقاومت برخاسته از پایین امکان‌هایی تازه گشودند

غیاب بنیادین دیگری نیز بر این رشته اثر گذاشت: حذف تقریباً کامل نظریه کویر که هم به لحاظ حقوقی و هم به لحاظ دانشگاهی به‌شدت به حاشیه رانده شده بود. این حذف مطالعات جنسیت را از تحلیل‌هایی تقاطعی که جنسیت را به سکسوالیته، میل، خویشاوندی و بدن‌مندی‌های غیرهنجاری پیوند بزنند، باز می‌داشت. هم‌زمان، سلطه فمینیسم لیبرال انگلیسی‌زبان که بدون پایگاه اجتماعی تولیدکننده‌اش وارد شده بود، این رشته را به دغدغه‌های فردگرایانه و طبقه متوسطی محدود کرد. این چهارچوب برای فهم شرایط ساختاری زندگی اقلیت‌ها و زنان فرودست کافی نبود، اما چالش‌هایی را در بستر طبقه متوسط آشکار کرد که همچنان حل نشده باقی مانده‌اند: مانند بی‌ارزش‌شمردن مداوم کار بازتولیدی و مراقبتی، آسیب‌پذیری‌های حقوقی و زبانه شدن فقر. در مجموع، این نیروها رشته‌ای پدید آوردند که در نام حضور داشت اما در محتوا محدود بود؛ رشته‌ای که اکنون باید هم با حوزه‌های مغفول‌مانده خود روبه‌رو شود و هم با نابرابری‌های پایدار در هسته مفروض.

اما این حوزه دانشگاهی، با این که محدود ماند، بازتاب اجتماعی چشمگیری پیدا کرد. هرچند مطالعات زنان هرگز کاملاً در دانشگاه تثبیت نشد، از آغاز قرن بیست و یکم عمیقاً با کنشگری زنان گره خورد. زنان از خلال سازمان‌های غیردولتی، انجمن‌های خیریه، حلقه‌های ادبی، کمپین‌ها و کنش‌های خاموش روزمره گونه‌های تحلیل و نقد خاص خود را تولید کردند. این شکل‌های مردمی دانش در تنش دائمی با ساختارهای دانشگاهی ساخته‌شده از بالا وجود داشتند

از دل این تاریخچه، رشته‌ای پدید آمد که تحت تأثیر دو نیروی متضاد شکل گرفته است: تنظیم و کنترل از بالا و مقاومت از پایین. این پویایی دوگانه — یعنی کنترل دولتی و نوآوری فمینیستی — مسیر مطالعات جنسیت در ایران را تعریف کرده و همچنان امکان‌هایی برای بازاندیشی مرزهای خود دانش اجتماعی می‌گشاید.

< از تنظیم تا بازپس‌گیری: بازساختن مطالعات جنسیت در ایران

در برابر محدودیت‌های نهادی‌ای که از دیرباز به مطالعات جنسیت در ایران شکل داده‌اند، پژوهشگران، دانشجویان و کنشگران فمینیست — اغلب در سکوت و همراه با مخاطره شخصی — پیوسته کوشیده‌اند فضای فکری‌ای را که از آن حذف شده‌اند، پس بگیرند. در کلاس‌های خودم، این مقاومت در تکلیف‌هایی که دانشجویان انتخاب می‌کردند آشکار می‌شد: روایت‌هایی درباره کار مراقبتی، صمیمیت، جابه‌جایی و قواعد ریز شکل‌دهنده زندگی جنسیت‌مند. این‌ها صرفاً تمرین آموزشی نبودند؛ گونه‌هایی شورشی از دانش بودند که در

< در شرایط محدودیت: پژوهش جامعه‌شناختی دربارهٔ ایران میزگرد



منبع: هانس پیتر گاوستر، آنسپلش

این میزگرد شش جامعه‌شناس را گرد هم می‌آورد که دربارهٔ ایران مطالعه می‌کنند و در حوزه‌های دانشگاهی و بسترهای نهادی متفاوت در موقعیت‌های ژئوپلیتیکی گوناگون قرار دارند. این شرکت‌کنندگان با وجود اینکه همگی از نظر تحصیل در رشتهٔ جامعه‌شناسی مشترکند، جایگاه‌های ناهمگونی را نمایندگی می‌کنند که موقعیتشان درون یا بیرون ایران به آن شکل داده است و دانشی در گسترهٔ مرزهای ملی، زبانی و نهادی تولید می‌کنند. این میزگرد به سه مسئلهٔ روش‌شناختی کلیدی می‌پردازد که چالش‌ها، نوآوری‌ها و معضلات اخلاقی انجام پژوهش جامعه‌شناختی دربارهٔ ایران را واکاوی می‌کند. اگرچه تحقیقات مشارکت‌کنندگان طیفی از موضوعات، شامل حیات شهری، سیاست تحصیلی، کنشگری دیجیتال و عدالت زیست‌محیطی را دربرمی‌گیرد، همهٔ آنها در تعهد به پژوهش بنیادی، انتقادی و بازاندیشانه اشتراک دارند. هریک از این افراد در بحبوحهٔ محدودیت سیاسی، حذف معرفتی، موانع نهادی و سلسله‌مراتب جهانی تولید دانش، راه خود را در عرصهٔ پیچیدهٔ پژوهش دربارهٔ جامعهٔ ایران باز می‌کنند. معرفی کوتاه هر یک از مشارکت‌کنندگان به شرح زیر است.

نیز از طریق یکی از همین مؤسسات انجام شده است.

حساسیت‌های سیاسی همچنان محدودیت‌های موضوعی ایجاد می‌کنند و برخی از موضوعات هنوز در حیطه ممنوعه قرار دارند. با وجود این، با تمرکز بر جمعیت‌ها و حیطه‌های دسترسی‌پذیر و نیز با ابتکار عمل روش‌شناختی توانسته‌ام با دلالت‌های گسترده‌تر جامعه‌شناختی داده‌های کیفی عمیقی را تولید کنم. با وجود اینکه، امکان انتشار عمومی، به‌ویژه خارج از مجلات علمی-همچنان محدود است، این رویکرد به من اجازه داده است که در شرایط محدودکننده پژوهش انتقادی را ادامه دهم.

فاطمه مقدسی: تأملات نفیسه درباره دشواری دسترسی به داده‌های اتکاپذیر درباره مسائل زنان تجربه خودم در پژوهش درباره سیاست‌گذاری اجتماعی را تداعی می‌کند. موانعی که من در کارم با آنها روبرو بوده‌ام کمتر به تابوهای فرهنگی مربوط بوده‌اند و بیشتر به محدودیت‌های نهادی ریشه‌داری مربوطند که ساختار خود این حوزه را شکل می‌دهند.

سیاست‌گذاری اجتماعی مستلزم تعامل پایدار میان پژوهشگران و سیاست‌گذاران است، اما در ایران این رابطه به‌طرز بارزی ضعیف است. غالباً رویکردهای انتزاعی و فلسفی و همچنین تقاضای اندک سیاست‌گذاران برای پژوهش تجربی، پژوهشگران را منزوی کرده و پیوند میان تولید دانش و اقدام سیاست‌گذارانه را گسسته است. این گسست پژوهش من درباره نابرابری تحصیلی و خصوصی‌سازی آموزش عمومی را تحت تأثیر قرار داده و بارها مرا با موانع روش‌شناختی مواجه کرده است.

نخست، مسئله دسترسی به داده‌های سطح خرد مطرح است. برای تحلیل کارآمد نابرابری تحصیلی، به داده‌هایی نیاز است که زمینه فردی، خانوادگی و محیطی دانش‌آموزان را منعکس کند. در ایران چنین داده‌هایی کمیابند، نامنجم گزارش می‌شوند و معمولاً فقط در سطوح ملی یا استانی در دسترسند. سازوکارهای رسمی برای دستیابی به داده‌های تفکیکی از طریق نهادهایی چون وزارت آموزش و پرورش عمدتاً یا وجود ندارند یا کارآمد نیستند. این وضعیت پژوهشگران را به اتکا به کانال‌های غیررسمی و شبکه‌های شخصی سوق می‌دهد؛ روش‌هایی که نه تنها ناپایدارند، بلکه از حیث اخلاقی نیز مسئله‌برانگیزند.

دوم، کنترل دولت بر داده‌های پیمایشی یکی از موانع مهم به شمار می‌رود. از دهه ۱۹۹۰ پیمایش‌های بزرگ‌مقیاس ملی و پیمایش‌های کوچک‌تر نگرش‌ها انجام شده‌اند که عمدتاً از سوی مؤسسات عمومی تأمین بودجه می‌شوند. با وجود این، داده‌های حاصل از این مطالعات همچنان در دسترس پژوهشگران مستقل قرار نمی‌گیرند. این انحصار داده‌های میدانی به کمپایی گسترده‌تر منابع اتکاپذیر در علوم اجتماعی دامن می‌زند.

دست آخر، دسترسی به خود میدان پژوهش نیز به‌طور فزاینده محدود شده است. حتی زمانی که با مجوزهای رسمی وزارتخانه‌ها کار می‌کنم، تلاش برای مشاهده، مصاحبه یا سایر اشکال جمع‌آوری داده در محیط مدرسه اغلب با موانع بوروکراتیک یا سوءظن مواجه می‌شود. با محیط آموزشی به منزله یک فضای حساس سیاسی برخورد می‌شود، به‌طوری که اجرای حتی ساده‌ترین کارهای

نفیسه آزاد: پژوهشگر اجتماعی ساکن ایران است که در کار خود، با تکیه بر روش‌های کیفی، بر جنسیت و حیات شهری تمرکز دارد. **مارال لطیفی:** پژوهشگر مستقر در ایران درباره حاشیه‌نشینی شهری و رنج اجتماعی است که به بررسی تحرک روبه‌پایین در تهران می‌پردازد. **محبوبه مقدم:** دانشجوی دکتری دانشگاه ایلینوی (ایالات متحده) است که با اتکا به نظریه فمینیستی فراملی، کنشگری، زیبایی‌شناسی و سوژگی سیاسی جوانان را مطالعه می‌کند. **فاطمه مقدسی:** پژوهشگر حوزه آموزش و سیاست اجتماعی در ایران، خصوصی‌سازی آموزش، کار کودکان و ابتکارات ضد فقر را واکاوی می‌کند. **لادن رهبری:** دانشیار جامعه‌شناسی در دانشگاه آمستردام (هلند)، گفتمان (دیجیتال) و سیاست‌های جنسیت و مقاومت را بررسی می‌کند. **رضا سهرابی:** دانشجوی دکتری در دانشگاه کارلتون در اتاوا (کانادا)، درباره سیاست‌های محیط‌زیستی و کمبود آب پژوهش می‌کند.

این پژوهشگران در کنار یکدیگر به سه موضوع محوری می‌پردازند: چگونه می‌توان در شرایط نظارت و دسترسی محدود، راه خود را از میان موانع روش‌شناختی مطالعه ایران باز کرد؛ در بحبوحه حساسیت‌ها و مخاطرات سیاسی، کدام چهارچوب‌های اخلاقی راهنمای کار آنهاست؛ پویایی‌های قدرت در سطح جهانی چگونه شرایط و سلسله‌مراتب تولید دانش را شکل می‌دهند؟ اینها پرسش‌هایی است که **ریحانه جوادی و نازنین شاه‌رکنی**، که تنظیم‌کننده چهارچوب بحث و هدایت‌گر گفت‌وگو بودند، مطرح کردند.

ریحانه جوادی (ر.ج) و نازنین شاه‌رکنی (ن.ش):
اجازه دهید از چالش‌هایی آغاز کنیم که خود امکان‌های پژوهش را شکل می‌دهند. در انجام پژوهش درباره ایران، با چه مانع روش‌شناختی مشخصی مواجه شده‌اید و چگونه راه خود را از میان آن باز کردید یا خود را با آن وفق دادید؟ این تجربه چه بینش‌های وسیع‌تری درباره عمل جامعه‌شناسی در بسترهای سیاسی محدود و غیرشفاف به دست می‌دهد؟

نفیسه آزاد: پژوهش اخیر من بر تلاقی زنان و حیات شهری تمرکز دارد و از روش‌های کیفی برای واکاوی تجربه‌های زیسته زنان بهره می‌گیرد. دو مانع پایدار بر این پژوهش اثرگذار بوده‌اند: دسترسی محدود به داده و حساسیت سیاسی بالا پیرامون مسائل زنان در ایران.

دسترسی به داده‌های اتکاپذیر همچنان یکی از چالش‌های اصلی در پژوهش اجتماعی، به ویژه در حوزه‌های مربوط به جنسیت است. آمارهای کلیدی – مانند آمارهای مربوط به خودسوزی یا قتل‌های ناموسی – اغلب طبقه‌بندی شده یا دسترسی‌ناپذیرند. من با مثلث‌سازی (triangulating) داده‌های مرکز آمار ایران و ارقام منتشر شده از سوی سازمان‌های نیمه‌دولتی یا خصوصی، توانسته‌ام علی‌رغم این موانع بینش‌هایی جزئی استخراج کنم.

مانع دوم ناشی از شکاف فزاینده میان فرهنگ رسمی و فرهنگ عمومی در ایران است که امکان و زیرساخت پژوهش مستقل در سطح ملی را دچار فرسایش کرده است. مؤسسات مستقلی که حاضر باشند درگیر موضوعات حساس شوند، اندکند، اما همین‌ها هم فرصت‌هایی مهم را خارج از نظام دانشگاهی عرضه می‌کنند. جدیدترین مطالعه من درباره عاملیت اقتصادی زنان



کتابخانه ملی ایران. امتیاز عکس: ویکی‌کامنز.

نحوه بیان احساسات کاربران فارسی‌زبان نسبت به دین، تمرکز من در این پروژه خاص بوده است. چالش روش‌شناختی مداومی که با آن مواجه بوده‌ام، تفکیک نقد اسلام در مقام دین از انتقاد از جمهوری اسلامی به عنوان یک نظام سیاسی است. این دشواری تحلیلی احتمالاً برای بسیاری از پژوهشگران مشغول به کار درباره ایران و برای گفتمان سیاسی مردمی درباره دین و دینداری آشنا باشد. من دیده‌ام که تمایلی به تفسیر بیش از حد داده‌ها به نفع یکی از دو سر طیف وجود دارد.

اگر دسترسی مستقیم به میدان داشتم، تحلیل گفتمان را با یک پیمایش بزرگ‌مقیاس کمی-کیفی تکمیل می‌کردم تا نیت‌ها و تفسیرها را روشن‌تر کنم. می‌دانم که پیمایش از راه دور از نظر فنی ممکن است، اما اجرای آنها با استفاده از ابزارهای برخاسته از کشوری دیگر با پیچیدگی‌ها و سوگیری‌های متعددی همراه است. افزون بر این، چنانکه پژوهشگران ایران به خوبی می‌دانند، دیاسپورا نمی‌تواند نماینده آماری اتکاپذیری برای کل جمعیت ایران باشد. بنابراین، من فقط ابزارهای ناقصی در اختیار دارم که می‌توانم با آنها کار کنم.

البته مسلماً راه‌هایی برای غلبه بر این چالش‌ها وجود دارد. به عنوان مثال، من باید بر روش‌های جایگزینی چون به‌کارگیری خوانندگان همکار (co-readers) و تفسیر مشارکتی (collaborative interpretation) و همچنین تکنیک‌های بازبینی توسط مشارکت‌کنندگان (member-checking techniques) اتکا

تجربی را دشوار می‌کند. در نتیجه، پژوهشگران اغلب مجبور به اتکا به اسناد یا تحلیل‌های ثانویه می‌شوند که دامنه و عمق پژوهش کیفی را محدود می‌کند.

این محدودیت‌ها نه تنها تعیین می‌کنند که چه نوع پرسش‌هایی را می‌توان مطرح کرد، بلکه بر خود امکان انجام پژوهش سیاست‌گذاری معنادار و متکی بر شواهد در ایران اثر می‌گذارند.

لادن رهبری: من هم مانند فاطمه با داده‌های دسترس‌ناپذیر یا ناقص دست‌وپنجه نرم کرده‌ام، اما فاصله نهادی‌ای که او توصیف می‌کند، هنگامی که کسی از دیاسپورا کار می‌کند یا دسترسی آسان و امنی به میدان ندارد، شکل متفاوتی به خود می‌گیرد. انجام پژوهش از خارج از ایران لایه‌ای دیگر به پیچیدگی کار می‌افزاید. می‌توانم از پژوهش درباره گفتمان‌های دیجیتال مقاومت و مخالفت، مثالی از این موضوع را برای شما بیاورم.

در یکی از پروژه‌های فعلی‌ام در حال تحلیل پست‌های فارسی‌زبانی توئیتر هستم که در جریان خیزش «زن، زندگی، آزادی» در سال ۲۰۲۲ و پس از آن منتشر شدند. زمان برد تا من به درک جامعه‌شناختی از این خیزش برسم و احساس کنم که آماده مطالعه‌اش هستم، به‌ویژه به‌عنوان پژوهشگری که از نظر حرفه‌ای و شخصی خود را به موضوع نزدیک احساس می‌کنم، ولی دور از مرکز رخدادها، در هلند، زندگی می‌کنم.

کنم. اما حتی با وجود اینها همچنان بر این باورم که این استراتژی‌ها، هرچقدر هم که ارزشمند باشند، نمی‌توانند تماماً جای دقت و دامنه یک پیمایش معتبر و نمایای انجام‌شده در ایران را بگیرند. روش بازبینی توسط مشارکت‌کنندگان از راه دور احتمالاً می‌تواند تا حدودی کمک‌کننده باشد، اما نمی‌تواند ابهام‌های تفسیری را به‌طور کامل برطرف کند. این تنها یک مثال جدید از محدودیت‌ها و چالش‌های روش‌شناختی متعددی است که ناگزیرم در پژوهش خود‌شناسایی کنم و از پشیمان بریایم.

محبوبه مقدم: در امتداد نگرانی لادن درباره فاصله از میدان و موانع ناشی از محدودیت‌های سفر، من نیز ناچار شده‌ام معنای «حضور در میدان» را از نو تعریف کنم. یکی از مهمترین چالش‌های روش‌شناختی‌ای که من در پژوهش درباره نقش نسل Z در جنبش زن، زندگی، آزادی با آن روبه‌رو بودم، ناتوانی‌ام برای سفر به ایران و انجام پژوهش میدانی حضوری بوده است. این محدودیت مانع از دسترسی به تعاملات روزمره و گفت‌وگوهای غیررسمی حیاتی برای پژوهش مردمنگاران شده است.

این جنبش موجب اعتراضاتی به رهبری جوانان در سراسر ایران علیه خشونت جنسیتی و حاکمیت اقتدارگرا شد. من به جای رها کردن این موضوع به مردمنگاری دیجیتال روی آوردم. در این روش آموزش دیده‌ام و جمع‌آوری نظام‌مند داده از پلتفرم‌های شبکه‌های اجتماعی، گزارش‌های خبری و آرشیوهای دیجیتال را آغاز نموده‌ام. برای غنی کردن این رویکرد دیجیتال از طریق نمونه‌گیری گلوله‌برفی مشغول ایجاد یک شبکه اعتماد شده‌ام تا با افرادی که در حال حاضر در ایران هستند و همچنین آنهایی که به‌تازگی کشور را ترک کرده‌اند، مصاحبه‌های آنلاین و گفت‌وگوی غیررسمی انجام دهم. همچنین به‌طور مرتب با افرادی که بین ایران و ایالات متحده در سفرند، صحبت می‌کنم و از آنها سوال‌های هدفمند می‌پرسم و مشاهداتشان را جمع‌آوری می‌کنم. دوستانم در ایران به من کمک می‌کنند تا به آخرین پژوهش‌ها و پایان‌نامه‌های دانشگاهی دسترسی پیدا کنم.

با وجود اینکه این پروژه هنوز در مراحل ابتدایی است، این استراتژی تطبیقی و چندمنبعی به من امکان داده است تا علی‌رغم غیبت فیزیکی‌ام، بینش‌هایی درباره زندگی روزمره و دیدگاه‌های کنشگران محلی مورد مطالعه‌ام را جمع‌آوری کنم تا درکی زمینه‌مندتر و دقیق‌تر از میدان به دست آید.

رضا سهرابی: معطوف شدن محبوبه به مردمنگاری دیجیتال و روایت‌های شخصی به من یادآوری می‌کند که امروزه دسترسی تا چه حد به روابط با مشارکت‌کنندگان و همچنین خودِ روش‌ها وابسته است. در مورد من، اعتمادسازی صرفاً پیش‌نیاز پژوهش نبود، بلکه خود به یک روش بدل شد.

پژوهش دکتری من بر کمبود آب و جنبش‌های اجتماعی در ایران متمرکز است. این مطالعه، مطالعه‌ای تطبیقی میان استان‌های اصفهان و خوزستان است؛ من در آنجا با پژوهشگران، کنشگران و کشاورزان درباره سیاست آب مصاحبه می‌کنم. موانع کار میدانی به ویژه در زمینه جذب مشارکت‌کنندگان بسیار مشهود بوده است.

همان‌طور که محبوبه گفت، پژوهش از خارج از کشور باعث شده است که

اعتمادسازی برای تأمین مصاحبه‌ها حیاتی شود. من برای مدیریت این امر به شدت متکی بر نمونه‌گیری گلوله‌برفی بودم: درخواست معرفی افراد و پیشنهادها بدون آنکه مشخص کنم پیگیری خواهم کرد یا نه، تا از ناشناس ماندن افراد حفاظت شود. همچنین دریافتم که تعامل با جامعه [مورد مطالعه] استراتژی بسیار مؤثری است. برقراری ارتباط آزاد با مشارکت‌کنندگان پیش از مصاحبه به انتقال ماهیت دانشگاهی و هدف پروژه من کمک کرد. وقتی که آنها به اهمیت سهم خود پی می‌بردند، بسیاریشان مشتاق مشارکت می‌شدند.

پژوهش در بسترهای دارای حساسیت سیاسی مستلزم رویکردهای زمینه‌مند محلی است: رویکردهایی که بر اعتماد مشارکت‌کنندگان به پژوهشگر و باورشان به ارزش پروژه تکیه داشته باشند. ارتباط و تعامل با اجتماع برای من نه فقط به ابزارهایی برای دسترسی، بلکه به مؤلفه‌های اصلی انجام اخلاقی و کارآمد پژوهش در شرایط محدودیت تبدیل شدند.

مارال لطیفی: آنچه رضا درباره شکندگی اعتماد در موقعیت‌های پژوهشی حساس مطرح می‌کند، بسیار مهم است. پایان‌نامه دکتری من از طریق چهارچوبی بوردیویی، به بررسی تحرک نزولی گروه‌های با درآمد متوسط در تهران می‌پرداخت و بر درهم‌تنیدگی رنج اجتماعی و جابه‌جایی فضایی در بحران‌های اقتصادی اخیر ایران متمرکز بود. این پژوهش از حیث تجربی بر اساس ۳۲ مصاحبه با افرادی انجام شد که در این خط سیر حرکت می‌کردند که ۲۵ نفر از آنان هسته تحلیلی را تشکیل می‌دادند. دو چالش روش‌شناختی اصلی اتخاذ رویکرد بازتابی و رابطه‌ای بوردیویی را ضروری کرد. نخست، از مشارکت‌کنندگان خواسته شد تا اشکال مزمن و تهنشین‌شده رنج اجتماعی را بیان کنند؛ اشکالی از رنج اجتماعی که بورديو misère du monde (فلاکت جهان) می‌خواند و طی سال‌های متعددی آشکار شده بود. دوم، این تجربه‌ها پیوند نزدیکی با فرایندهای فقیرسازی داشتند؛ فرایندهایی که برای طبقات متوسط انگ خاصی را به همراه دارند.

این تنگنای دوگانه این خطر را در پی داشت که مصاحبه‌ها به تبادلهای کلیشه‌ای فروکاسته شوند و، از آن مهمتر، خشونت ساختاری در خود مواجهه پژوهشی بازتولید شود. یک روش‌شناسی دقیق و بر پایه اعتماد برای مواجهه اخلاقی با این روایت‌های فقدان و جابه‌جایی ضرورت داشت.

روح و ن.ش: آنچه از تأملات شما برمی‌آید این است که روش هرگز صرفاً یک موضوع فنی نیست، بلکه شرایطی که پژوهش در آن جریان دارد بر آن اثر می‌گذارد. جایی که دسترسی منززل باشد، اطلاعات مخفی می‌شود و خود میدان ناپایدار می‌ماند. با توجه به این شرایط شما در پژوهش خود درباره ایران چگونه تنش‌های اخلاقی مربوط به خطر را برای خود، برای مصاحبه‌شوندگان یا داده‌هایتان مدیریت کرده‌اید؟ کدام اصول اخلاقی راهنمای تصمیمات شما بوده‌اند و این اصول از چه طریق ممکن است چهارچوب‌های مسلط بر اخلاق پژوهش را پیچیده کنند یا به چالش بکشند؟

لادن رهبری: من نیز مانند بسیاری از جامعه‌شناسانی که درباره ایران پژوهش می‌کنند، به طور مداوم با پرسش‌هایی پیچیده درباره امنیت و حفظ

مستقیماً به آنها استناد نکنم. در عوض محتوای او را ناشناس و بازنویسی کردم و در روایت‌های تلفیقی گنجاندم تا از شناسایی مجددش جلوگیری کنم. من همواره امنیت و رضایت مشارکت‌کننده را بر آنچه «کامل بودن» تصور می‌شود، اولویت داده‌ام. برخی از چهارچوب‌های اخلاقی داده‌های عمومی را بی‌طرف در نظر می‌گیرند، اما من نمی‌توانم خطر بیش‌نمایی (hypervisibility) را در این بستر حساس سیاسی نادیده بگیرم.

پس از سرکوب جنبش، این دختر بسیاری از پست‌ها و استوری‌هایش را حذف کرد. لحن پروفایل او به‌طور محسوسی تغییر کرد؛ هایلایت‌های اینستاگرام و پست‌های تلگرامش از اظهارنظرهای اجتماعی سیاسی به طنز و مطالب روزمره و غیرسیاسی تغییر جهت داد. این تغییر دربارهٔ مخاطرات واقعی در معرض دید بودن جای تردیدی باقی نگذاشت.

دغدغهٔ اخلاقی دیگری نیز طی مصاحبه‌های برخط با مشارکت‌کنندگان داخل ایران مطرح شد. من از پلتفرم‌های رمزنگاری‌شده مانند سیگنال استفاده کردم، از ضبط مکالمات، مگر با کسب اجازهٔ صریح، خودداری کردم و ناشناس ماندن کامل را تضمین نمودم. این رویه‌ها فقط انتخاب‌های فنی نیستند بلکه تعهداتی اخلاقی‌اند که شرایط متزلزلی که هم پژوهشگران و هم مشارکت‌کنندگان در آن فعالیت می‌کنند، موجب شده است.

رضا سهرابی: توجه محبوه به موضوع دیده شدن تنش گسترده‌تری را به ذهن متبادر می‌سازد که بسیاری از ما با آن مواجهیم؛ چگونه می‌توان یکپارچگی روایت‌های مشارکت‌کنندگان را حفظ کرد، بی‌آنکه آسیب‌پذیریشان بیشتر شود. من در پژوهشم به این چالش اخلاقی با رویکردی منعطف و مشارکت‌محور پرداختم؛ رویکردی که به افراد اجازه می‌داد فرایند مصاحبه را در حین انجام آن ارزیابی و هدایت کنند.

مشخص شد که انجام مصاحبه‌های ناشناس ضروری بود. این کار به مشارکت‌کنندگان امکان می‌داد تا آزادانه‌تر و بدون ترس از عواقب سخن بگویند. ناشناس بودن اضطرابی را که بسیاری هنگام بیان دیدگاهشان داشتند، تا حد زیادی کاهش داد. در یک مورد، یک کنشگر انتقاد مفصلی از سیاست‌های دولتی مدیریت آب ارائه داد. با وجود اینکه بحث آزاد بود، اما مشارکت‌کنندگان بعداً ابراز نگرانی می‌کردند که اظهاراتشان قابل ردیابی باشد. آنها پس از به بحث گذاشتن مخاطرات، اطمینان پیدا می‌کردند که نظراتشان قابل شناسایی نیست و رضایت می‌دادند که نظراتشان گنجانده شود.

با وجود این، من گام‌های بیشتری برای تقویت ناشناس‌سازی برداشتم و برای به حداقل رساندن خطر افشا، ارجاعات زمانی و جغرافیایی مشخص را حذف کردم. این کار به من امکان داد ضمن حفظ هویت مشارکت‌کننده، فحوای روایت را از دست ندهم.

این تجربه برایم مشخص کرد که پژوهش اخلاقی، به ویژه در زمینه‌های حساس سیاسی، نه تنها نیازمند دقت در اخلاق دیده شدن است، بلکه نیازمند تعهد به امنیت مشارکت‌کننده به‌مثابهٔ بخشی جدایی‌ناپذیر از خود پژوهش است. انعطاف و پاسخگویی به دغدغه‌های مشارکت‌کنندگان کلید ایجاد فضای اعتماد، و در نهایت، ممکن کردن پژوهش بود.

اطلاعات مشارکت‌کنندگانم و همچنین خودم و سایر پژوهشگرانی که با آنها همکاری می‌کنم یا برای من کار می‌کنند، درگیرم. اما یکی از مهمترین چالش‌هایی که اخیراً با آن روبه‌رو شده‌ام، نه از خود میدان مطالعه یا از دولت ایران، بلکه از فرایند بازبینی اخلاقی دانشگاه خودم ناشی شده است.

پس از درخواست و دریافت بودجه برای پروژه‌ای که در نظر قبلی‌ام توضیح دادم، هیئت اخلاق دانشگاه آن را پروژه‌ای پرخطر ارزیابی کرد؛ بر این اساس که هرگونه تماس با افراد در ایران می‌تواند سازوکار نظارت (از راه دور) دولت ایران را فعال کند تا من، مؤسسه‌ام و نیز کاربران شبکه‌های اجتماعی مورد مطالعه‌ام را هدف قرار دهد. می‌پذیرم که این نگرانی‌ها تماماً بی‌پایه نبودند و مسلماً خودم هم برخی از این نگرانی‌ها را دارم. اما پروتکل‌های پیشنهادشده برای کاهش این مسائل امنیتی، مبتنی بر آگاهی کافی نبودند و انجام پژوهش را بیش از حد دشوار یا تقریباً ناممکن می‌کردند.

یکی از توصیه‌ها این بود که از همه کاربران شبکه‌های اجتماعی در مجموعه‌داده نسبتاً بزرگی که قصد کار روی آن را داشتم، رضایت آگاهانه بگیرم. این کار نه تنها عملی نبود، بلکه می‌توانست نتیجه‌ای معکوس داشته باشد، زیرا تماس مستقیم با من احتمالاً آن کاربران را بیش از پیش در معرض خطر قرار می‌داد. توصیهٔ دیگر این بود که تمام تحلیل‌ها را در یک محیط دیجیتال فوق امنیتی انجام دهم و فوراً داده‌ها را حذف کنم، که این کار مانع از مراجعهٔ مجدد من به مطالب یا تأیید یافته‌هایم می‌شد.

پس از ماه‌ها مذاکره بالاخره تأییدیهٔ ادامهٔ کار را گرفتم. این فرایند، فرایندی طولانی بود که شروع پروژه را ماه‌ها به تأخیر انداخت. پس از طی این فرایند واقعاً دلسرد شدم و تصمیم گرفتم دادهٔ جدیدی جمع‌آوری نکنم. در عوض از مجموعه‌دادهٔ موجودی استفاده کردم که یکی از همکاران در دانشگاه دیگری در هلند گردآوری کرده بود و پیش‌تر تأییدیهٔ اخلاقی دانشگاهش را به دست آورده بود. بسیار خوش‌شانس بودم که چنین مجموعه‌داده‌ای از پیش وجود داشت.

این داستان را به اشتراک گذاشتم تا نشان دهم چهارچوب‌های اخلاقی (در غرب) چگونه می‌توانند خود به ابزار امنیتی‌سازی بدل شوند، به‌ویژه زمانی که با پژوهش‌هایی سروکار دارند که محوریتشان زمینه‌های به‌اصطلاح غیرغربی است و حوزه‌هایی «حساس» و «پرخطر» تلقی می‌شوند. این فرایندها، حتی اگر نیت خیر پشتشان باشد، ممکن است به خودسانسوری بیانجامد یا پژوهشگران را به حدی دلسرد کنند که دست آخر موضوع‌ها یا استراتژی‌های پژوهش را به‌کلی تغییر دهند؛ چیزی که خطر محدود کردن آزادی دانشگاهی را به‌ویژه برای پژوهشگران مهاجر و دیاسپورایی مانند من در پی دارد.

محبوبه مقدم: امنیتی‌سازی نهادی که لادن شرح داد، تنگنای اخلاقی مشابهی را برایم تداعی کرد که اغلب در کار خودم با آن مواجهم. در پژوهش من دربارهٔ کنشگری دیجیتال نسل Z در ایران، تنش‌های اخلاقی اغلب حول محور دیده شدن و مخاطره ایجاد می‌شوند.

یک مورد درخور توجه مربوط به دختر نوجوانی بود که محتوای عمومی اینستاگرامش در جریان جنبش زن، زندگی، آزادی به نماد تبدیل شد. با وجود اینکه پست‌های او به‌طور گسترده به اشتراک گذاشته می‌شد، من تصمیم گرفتم

مارال لطیفی: من هم مانند رضا به این درک رسیده‌ام که اخلاق نه یک چک‌لیست، بلکه رابطه‌ای مداوم است. این امر برای من مستلزم بازنگری هم در ناشناس بودن و هم در دستور زبان تعامل با مشارکت‌کنندگان بود. مقاومت اخلاقی در برابر اِژه‌سازی از مشارکت‌کنندگان به معنای گذار از «توی» برون‌فکنی‌شده به «مای» جمعی و همدلانه بود.

من به پیروی از رویکرد بوردیو در کتاب وزن جهان، مشارکت‌کنندگان را از طریق شبکه‌های اجتماعی مورد اعتماد - چه از طریق آشنایان مستقیم چه از طریق معرفی دیگران - جذب کردم. این استراتژی فاصله‌نمادین را کاهش داد و شرایط به‌اشتراک‌گذاری تجربه‌های انگ‌خورده را به وجود آورد. این راه با قربایت زندگی‌نامه‌ای خودم که تجربه‌اشکالی از تنزل فضایی را داشتیم، بیشتر تقویت می‌شد. این وجوه اشتراک به درک متقابل کمک کرد و تفسیرهای دقیق‌تر را ممکن ساخت.

با وجود این، همان شرایطی که اعتماد و دسترسی را تسهیل می‌کرد، در عین حال ناشناس‌سازی را نیز پیچیده می‌کرد و نیازمند تطبیق روش‌شناختی بود. به عنوان مثال، من ترجیح دادم از نگارش پرتره‌های زندگی‌نامه‌ای صرف‌نظر کنم - با اینکه می‌توانست تصویر بهتری از عمق رابطه‌ای رنج مشارکت‌کنندگان ارائه دهد - و به جای آن به تحلیل تماتیک روی آوردم که حفاظت بیشتری از هویت [مشارکت‌کنندگان] ایجاد می‌کرد، حتی با اینکه به قیمت از دست رفتن انسجام روایی تمام می‌شد.

فاطمه مقدسی: نکته مارال درباره قربایت و مخاطره به معضلی اشاره می‌کند که من اغلب با آن مواجهم: همان اعتماد و صمیمیتی که پشتوانه پژوهش اخلاقی است، ممکن است با مؤسسه‌های دولتی‌ای که پژوهش انتقادی را تهدیدی سیاسی تلقی می‌کنند، در تعارض قرار بگیرد. اگرچه دانشگاه به پژوهشگران در انتخاب موضوعات و روش‌ها تا حدی آزادی می‌دهد، این آزادی هنگامی که پژوهش از مرزهای دانشگاهی گذر می‌کند - خواه در همکاری با مؤسسه‌های دولتی خواه در انتشار عمومی یافته‌ها - فوراً محدود می‌شود. این محدودیت‌ها فقط فنی یا بوروکراتیک نیستند؛ آنها عمیقاً اخلاقی و ایدئولوژیک‌اند.

در حوزه سیاست‌گذاری تحصیلی، نقد عموماً تا جایی تحمل می‌شود که مستقیماً متوجه ناکارآمدی‌های مدیریتی یا کاستی‌های اجرایی باشد. اما وقتی این نقد مسائل عمیق‌تر - مانند مبانی ایدئولوژیک نظام تحصیلی، ارزش‌های هنجارین گنجانده‌شده در مدارس یا مسائل مربوط به عدالت زبانی، فرهنگی و سیاسی - را به چالش می‌کشد اغلب واکنش‌هایی را برمی‌انگیزد که به جای تعامل علمی، از حساسیت ایدئولوژیک یا کنترل سیاسی نشئت می‌گیرند.

در چنین محیطی از نقد ساختاری چندان استقبال نمی‌شود. چنین نقدی اغلب با عنوان «ترفند سیاسی» رد شده یا به «تضعیف مؤسسه‌های ملی» متهم می‌شود. این شرایط پژوهشگر را در موقعیت اخلاقی دشواری قرار می‌دهد و او را میان یکپارچگی علمی، دسترسی به میدان و امنیت شخصی و حرفه‌ای به ویژه در پژوهش‌های عدالت‌محوری، که فی‌نفسه با مخاطرات و پیچیدگی‌های خاص خود همراهند، به مجادله مداوم وامی‌دارد.

نقیسه آزاد: تأمل فاطمه درباره سیاسی شدن آزادی پژوهش با کار من در مطالعات زنان همخوانی دارد؛ حوزه‌ای که در آن نگرانی‌های مربوط به امنیت و رضایت در تمام مراحل فرایند پژوهش تعیین‌کننده‌اند. با توجه به اتکای من بر روش‌های مردم‌نگارانه و نمونه‌گیری هدفمند، ناشناس ماندن، به ویژه در پژوهش درباره زنان، امری ضروری است. من طیفی از تکنیک‌های محافظت از مشارکت‌کنندگان را به کار می‌گیرم، از جمله ناشناس‌سازی داده‌ها در هنگام ذخیره‌سازی، حذف جزئیات هویتی و پاک کردن مصاحبه‌ها پس از تکمیل پژوهش. مشارکت‌کنندگان می‌توانند در هر مرحله - به طور کامل یا جزئی - از ادامه مصاحبه انصراف بدهند و در هر زمانی که بخواهند درخواست توقف ضبط را مطرح کنند. من تمام اقدامات ممکن را برای تضمین امنیتشان به کار می‌گیرم. از به اشتراک گذاشتن مصاحبه‌ها از طریق پیام‌رسان‌ها یا ایمیل خودداری می‌کنم و فقط زمانی مصاحبه‌ها را با سایر اعضای تیم پژوهش در میان می‌گذارم که مشارکت‌کنندگان رضایت صریح داده باشند.

در برخی موارد، زمانی که مشارکت‌کنندگان با اشتراک‌گذاری متن مصاحبه‌ها موافقت نکردند، از ارائه پژوهش به نهادهای سفارش‌دهنده خودداری کرده‌ام. در موارد دیگر برای خودداری از افشای نام و مکان زنان مشارکت‌کننده، مسئولیت کامل تحلیل‌های نگارش‌شده را بر عهده گرفته‌ام. این احتیاط‌ها خارج از نظام دانشگاهی، جایی که حمایت‌ها و منابع نهادی محدودترند، به مراتب چالش‌برانگیزتر می‌شوند.

شاید دردناک‌ترین و اجتناب‌ناپذیرترین جنبه این پژوهش این باشد که گاهی - وقتی احساس می‌کنم نمی‌توانم امنیت داده‌ها، امنیت مشارکت‌کنندگان یا خودم را در انتشار یافته‌ها تضمین کنم - کل آن حیطه‌های پژوهشی را به طور پیشگیرانه کنار می‌گذارم.

رج و ن.ش: با وجود این، تنش‌های اخلاقی و روش‌شناختی فقط محلی نیستند، بلکه در ساختارهای قدرت جهانی جا خوش کرده‌اند و سیاست‌های دانش آنها را شکل داده‌اند. این قدرت است که تعیین می‌کند چه چیز پژوهش محسوب می‌شود؛ از این که چه پرسش‌هایی امکان طرح شدن دارند گرفته تا این که روایت‌های چه کسانی معتبر تلقی می‌شوند. پویایی‌های جهانی، مانند تحریم، موقعیت دیاسپورا و انتظارات دانشگاهی غرب چه تأثیری بر تولید و گردش و دریافت دانش جامعه‌شناختی در ایران می‌گذارند؟

مارال لطیفی: مانع دیگری که کمتر به چشم می‌آید اما بر سر راه تولید دانش جامعه‌شناختی در ایران قرار دارد غلبه این انتظار است که پژوهش جامعه‌شناختی باید به تحولات روز سیاسی بپردازد یا نتایج نهایی اعتراضات جمعی را پیش‌بینی کند. این الزام که ریشه در گفتمان «جامعه در حال گذار» دارد، به‌طور نامحسوس پژوهش بنیادی درباره پویایی‌های فضای اجتماعی را کم‌اهمیت جلوه می‌دهد. طنز ماجرا اینجاست که همین فشارها ظهور جامعه‌شناسی ایرانی‌ای را که توان تبیین اکنون و تصور آینده‌های اجتماعی ممکن را داشته باشد، در تنگنا قرار می‌دهد.

فاطمه مقدسی: در ادامه نکته مارال، من دریافته‌ام که حتی تلاش‌ها

دانشگاهی که پژوهشگرانی که در بسترهای کمترسیاسی شده پژوهش می‌کنند با آنها روبه‌رو نیستند.

نقیسه آزاد: انزوایی که رضا به آن اشاره می‌کند نه فقط مادی بلکه عمیقاً فکری است. من که از داخل ایران صحبت می‌کنم انزوای خفقان‌آوری را تجربه می‌کنم که هم تحریم‌های بین‌المللی و هم محدودیت‌های داخلی ایجاد کرده‌اند. تحریم‌ها دسترسی به منابع دانشگاهی، برنامه‌های آموزشی و ابزارهای پژوهشی ضروری را محدود کرده‌اند. رد درخواست ویزا اغلب مانع شرکت در همایش‌های بین‌المللی می‌شود و این امر در سال‌های اخیر عملاً ناممکن شده است. این موانع با قیدوبندهای خود دولت ایران بر سر راه شرکت در رویدادهای بین‌المللی تشدید می‌شود و به انزوای فراگیر پژوهشگران ایرانی منجر می‌شود؛ انزوایی که از پیش نهادینه شده و به تازگی پدید نیامده است.

با وجود این، آنچه نگران‌کننده‌تر است، انتظارات و سوگیری‌های مؤسسه‌های دانشگاهی غربی است که اغلب پیچیدگی‌ها و تنوع جامعه ایران را، به ویژه در رابطه با زنان، از دید پنهان می‌کنند. دیدگاه‌های قالبی درباره زنان مسلمان خاورمیانه همچنان بر برداشت‌های داوران و سردبیران مجلات اثر می‌گذارد. یکی از مقالات اخیرم از سوی یک مجله برجسته مطالعات جنسیت رد شد زیرا یافته‌ها فهم‌ناپذیر یا نپذیرفتنی تلقی شدند. بر این باورم که این تصمیم از ناهمخوانی میان پژوهش من با روایت‌های مسلط غربی از زن مسلمان سرچشمه گرفت. نموده‌های عاملیت، مقاومت یا رویکردهای بدیل درباره خانواده و مادری اغلب در سطحی بنیادین محل تردید قرار می‌گیرند.

در طول فرایند داوری به‌طور فزاینده احساس می‌کردم که با من نه به عنوان یک محقق، بلکه به عنوان یک گردآورنده داده برخورد می‌شود. مقاله دیگری – که نهایتاً پس از بازنگری‌های گسترده منتشر شد – به وضوح این حس را داشت که داوران، با وجود اینکه هیچ‌گاه در ایران نبوده‌اند، تصور می‌کردند که زنان ایران را بهتر از من می‌شناسند. تلاش برای بازنمایی زنان در تمام تنوع و دگرگونی‌شان اغلب در فضاهای دانشگاهی جهان با مقاومت جدی روبه‌رو می‌شود. این موضوع در محیط‌های همایش، که در آنها مناسبات مشابهی در جریان است، حتی مشهودتر است. متأسفانه برخی از پژوهشگران ایران در مؤسسه‌های غربی این مناسبات را تقویت می‌کنند و کار همتایانشان را از همان نگاه غریب‌انگارانه ارزیابی می‌کنند. اما آنچه از پژوهش میدانی عمیق برمی‌آید، زنانی‌اند که زندگی و انتخاب‌هایشان نقض این روایت‌های تقلیل‌گرایانه است.

لادن رهبری: من قصد دارم تمرکز را به سیاست صدا و اعتبار در فضاهای دیاسپورا به ویژه در دانشگاه غربی معطوف کنم. من به عنوان فردی دانشگاهی که جزئی از دیاسپورای گسترده ایرانی است و تا حدی از طریق منابع نهادی توانمند شده است، هم از سرکوب دولت ایران مصونم و هم تا حدی از حمایتی برخوردارم که همه به آن دسترسی ندارند. با وجود این، از نظارت و آزار از راه دور در امان نیستم و چه در مؤسسه‌های دانشگاهی و متأسفانه هم در محافل ایرانی‌های دیاسپورا با شکل‌های دیگری از کنترل مواجه می‌شوم.

همچنین متوجه شده‌ام که برخی صداها، به ویژه آنهایی که متخصصان (گاه خودخوانده) سکولار غرب‌گرا شناخته می‌شوند، در بسترهای غربی آسان‌تر پذیرفته می‌شوند. این صداها معمولاً روایت‌های استعماری یا شرق‌شناسانه از

برای پیگیری پژوهش طولانی‌مدت یا بنیادین اغلب به دلیل محدودیت‌های ساختاری بودجه به بن‌بست می‌رسند. یکی از موانع اصلی پژوهش جامعه‌شناختی در ایران اتکای دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی به پروژه‌های سفارشی است که اغلب دولت یا مؤسسات نیمه‌دولتی تأمین بودجه‌شان می‌کنند. این پروژه‌ها از یک الگوی «درخواست و پاسخ» پیروی می‌کنند که فضای اندکی برای پژوهش‌های مستقل یا طولانی‌مدت باقی می‌گذارند.

طبق تجربه من، طرح‌هایی که درباره موضوعات اجتماعی فوری تهیه کرده‌ام به دلیل کمبود بودجه هرگز محقق نشده‌اند. این امر نه تنها پتانسیل پژوهشی را تلف می‌کند، بلکه انگیزه را سست می‌کند و از کیفیت تولید دانش می‌کاهد.

در سطح بین‌المللی نیز ایران به ندرت در اولویت مطالعه موردی سیاست‌گذاری اجتماعی قرار می‌گیرد. دستور کارهای پژوهشی در مؤسسات متمرکز بر خاورمیانه و شمال آفریقا معمولاً در راستای منافع نهادهای بین‌المللی تنظیم می‌شوند یا به سراغ موردی‌هایی می‌روند که دسترسی آسان‌تری به داده‌های آنها وجود دارد. در نتیجه، مسائل ایران اغلب کنار گذاشته می‌شود یا به چهارچوب‌های ژئوپلیتیک و امنیتی تقلیل می‌یابند.

این شکاف در ادبیات مربوط به خصوصی‌سازی آموزش نیز مشهود است. کشورهایی چون افغانستان و عراق – با وجود مواجهه با بحران‌ها – به‌طور مرتب تحلیل می‌شوند، در حالی که ایران، با وجود تغییرات مهم سیاستی کنونی‌اش، همچنان تا حد زیادی در این ادبیات غایب مانده است. بخشی از این مسئله به فقدان نظام داده‌ای شفاف و نبود همکاری‌های پایدار بین‌المللی برمی‌گردد؛ عواملی که جای دادن ایران را به عنوان موضوعی «تحلیل‌پذیر» در چهارچوب‌های پژوهش فراملی دشوار می‌کنند.

رضا سهرابی: در تکمیل نکته فاطمه درباره محروم‌سازی‌های ساختاری، قصد دارم تأکید کنم که تحریم‌های بین‌المللی چگونه حتی ابتدایی‌ترین تدارکات پژوهش دانشگاهی را به ویژه برای پژوهشگران دیاسپورا تحت تأثیر قرار می‌دهد. تحریم‌های اقتصادی ایالات متحده علیه ایران از طرق متعدد بر پژوهشگران اثر می‌گذارد. من در طی کار میدانی‌ام نمی‌توانستم از مشارکت‌کنندگان حمایت مالی کنم یا برایشان هدیه بفرستم، چرا که تراکنش‌های بین‌المللی، که شامل کارت‌های هدیه نیز می‌شود، مسدود بودند.

همچنین برای یک کمک‌هزینه پژوهشی خارج از دانشگاه درخواست دادم اما درخواستم هرگز بررسی نشد، زیرا کار میدانی‌ام در ایران بود. توجیه‌شان به ممنوعیت پژوهش در «مناطق جنگی» استناد می‌کرد؛ عنوانی که ایران را نیز، علی‌رغم نبود درگیری فعال در سال‌های اخیر، شامل می‌شد. این موضوع نشان می‌دهد که تصورات فراگیر نظامی‌شده از خاورمیانه و جنوب جهانی تا چه اندازه طبقه‌بندی‌های غربی را شکل می‌دهند، تصویری مخدوش از واقعیت‌های موجود ارائه می‌دهند و پژوهشگران دیاسپورا را از منابع ضروری محروم می‌کنند.

این تجربه‌ها پرده از محدودیت‌های شاخصی برمی‌دارند که پژوهشگران مشغول به پژوهش از دیاسپورا با آنها مواجهند؛ محدودیت‌هایی عبارت از محدودیت در جابه‌جایی، دسترسی محدود به بودجه و موانع ساختاری

نجات‌دهندگی غرب را بازتولید می‌کنند. در چنین محیطی که روایت‌های خاص و گاه روایت‌های دیاسپورایی مسلط از پیش چهارچوب‌های پذیرفته‌شده و ارجح را شکل داده‌اند، شنیده‌شدن دشوار می‌شود.

این امر اهمیت تولید پژوهش‌های زمینه‌مند و تجربی را دوچندان می‌کند. اما همان‌طور که در نظر قبلی‌ام اشاره کردم، پروتکل‌های بیش‌ازحد امنیتی‌شده، نه فقط بر سر راه گردآوری و بررسی داده بلکه همچنین بر سر راه فرایند وسیع‌تر تولید دانش، موانعی جدی ایجاد می‌کنند. همچنین با آنچه نفیسه درباره نحوه کار مؤسسه‌ها درون پارادایم‌های معرفت‌شناسی ازپیش‌تثبیت‌شده و انعطاف‌پذیری ناچیز آنها در برابر دانش بدیل یا شکل‌های ساخت دانش می‌گوید، همدلم. کاری که فکر می‌کنم باید انجام دهیم ردّ رویکردی است که ما را همچون معادن داده برای اثبات نظریات غربی ازپیش‌تثبیت‌شده می‌نگرد: بستر ایران ویژگی‌های خاص خود را دارد و بهترین شناخت از آن از طریق ترکیبی از منابع دانش محلی، منطقه‌ای و، بله، گاهی فراملی حاصل می‌شود. آنچه اکنون بیش از همه به آن نیاز داریم، پژوهش‌های موشکافانه و نازک‌بینانه‌ای است که در برابر چهارچوب‌های تقلیل‌گرا، وارداتی، تکراری و اغلب کهنه مقاومت کند.

می‌دانم که تمام اینهایی که می‌گویم کار آسانی نیست. فشارهای نهادی و نتولیبرال برای ساده‌سازی واقعیات سیاسی و اجتماعی ایران وجود دارند. و نمی‌توان تمام اینها را به گردن ساختارها انداخت. دانشگاهیان مانند هر کس دیگری بخشی از بازار سرمایه‌داری منفعت‌محورند و گاه «انتخاب‌های» دشوار پرهزینه‌اند. باز کردن راه خود از میان این چالش‌ها در کنار موانع روش‌شناختی و اخلاقی، هنجارهای این رشته، سیاست دیاسپورا و کنترل مداوم واقعاً و حقیقتاً فرساینده است. برای بسیاری از دانشگاهیان (به‌ویژه در مراحل ابتدایی حرفه) که می‌کوشند در بازار بی‌رحم شغلی دوام بیاورند، این تصمیم‌های معرفت‌شناسانه با زندگی شخصی فرد گره می‌خورند. همان‌طور که ما جامعه‌شناسان دوست داریم بگوییم: مسئله پیچیده است.

محبوبه مقدم: تأمل لادن درباره فرسودگی عمیقاً به دل من نشست. من در پژوهش خودم دیده‌ام که معرفت‌شناسی‌های مسلط چگونه دایره آنچه را که دانش ارزشمند محسوب می‌شود، تنگ می‌کنند. من پژوهش‌م را بر رویکردهای فمینیستی و ضداستعماری فراملی بنا نهاده‌ام و مناسبات جهانی قدرت را نه به عنوان موانع خارجی، بلکه محور نحوه تولید، گردش و دریافت دانش درباره ایران در نظر می‌گیرم.

من به عنوان یک پژوهشگر دیاسپورایی از اشکالی از قابلیت دیده شدن – پلتفرم‌ها، دسترسی زبانی و فرصت‌های انتشار – برخوردارم که اغلب از کسانی که زندگی‌ها و مقاومتشان را مطالعه می‌کنم دریغ شده است. تحریم‌ها، تنش‌های ایالات متحده و ایران، سانسور و نظارت همچنان دسترسی‌ام به آرشیوها، کار میدانی و همکاری با پژوهشگران داخل ایران را محدود می‌کنند.

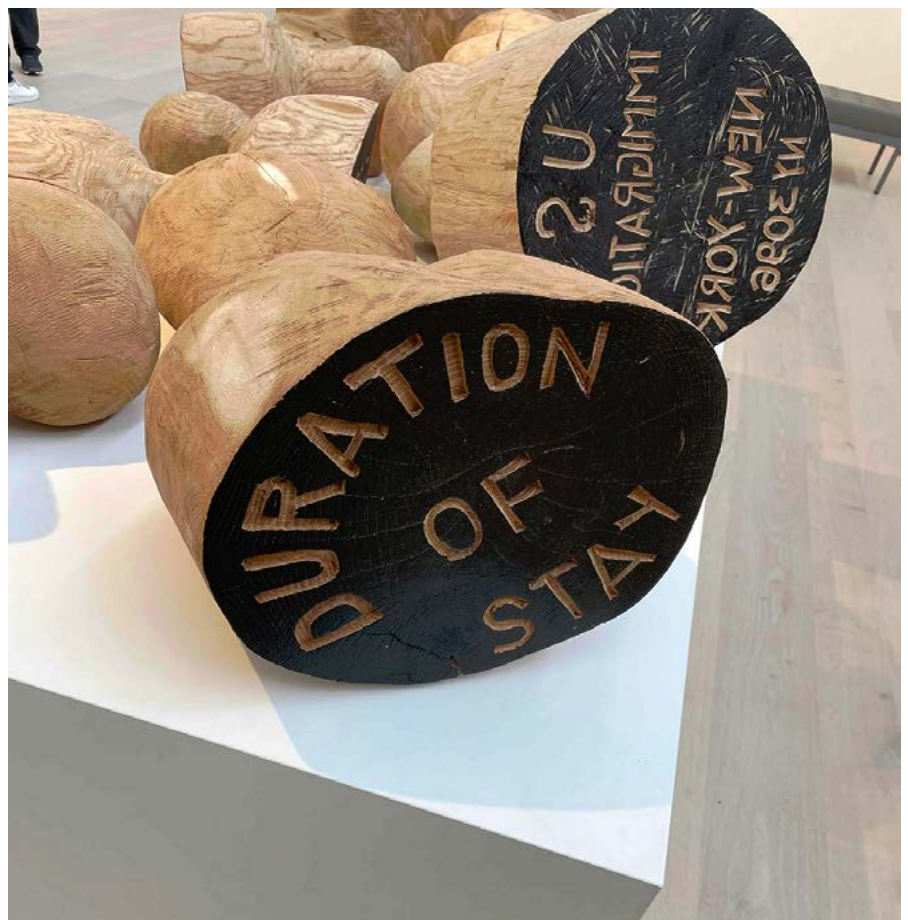
در عین حال، دانشگاه‌های غربی معمولاً شکل‌های لیبرال و نهادی دانش را – که در محور قانون، سیاست‌گذاری یا اصلاح باشد – برتر می‌دانند و همزمان اهمیت سیاسی عاطفه، حافظه، زیبایی‌شناسی و مقاومت روزمره را نادیده می‌گیرند. ادعای پژوهش من این است که این رویه‌های کمتر خوانا از حیث سیاسی حیاتی‌اند. این صرفاً یک موضع نظری نیست، بلکه بازتاب شرایط خاص ایران و راهبردهای خلاقانه مبارزه‌ای است که در دل آن شکل می‌گیرند

پژوهش من همچنین تعهدی اخلاقی برای مقاومت در برابر چهارچوب‌های استخراج‌گرانه است و به شکل‌هایی از دانستن محوریت می‌دهد که ریشه در تجربه بدنمند دارند. این کار امتناع فمینیستی از خوانا کردن پژوهش فقط بر اساس اصطلاحاتی است که شمال جهانی تعریف کرده است. ■

< اقتصاد سیاسی و اجتماعی مهاجرت نیروی کار

کارن شایر، دانشگاه دویسبورگ اسن آلمان، هایدی گاتفرید، دانشگاه ایالتی وین و بنیاد راسل سیچ ایالات متحده آمریکا، رینا آگاروالا، دانشگاه جان هاپکینز ایالات متحده آمریکا

تمبرهایی از یک نمایشگاه هنری، امتیاز عکس: کارن شایر.



دیگر همین معضلیم. برای میلیاردها انسان، مهاجرت تنها شانس بقای اقتصادی و یا امنیت فیزیکی است. با وجود این، همین جریان‌های مهاجرتی ناامنی و بیم عمیقی برای میلیاردها بومی ایجاد می‌کنند. این تنش‌ها کشورها را یکی پس از دیگری به سمت ائتلاف‌های راست‌گرایی سوق می‌دهند که از نفرت تغذیه می‌کنند. وقت آن رسیده است که مجموعه‌ای از دریاچه‌های تحلیلی تازه برای بررسی مسئله مهاجرت ارائه دهیم و جامعه‌شناسان کاملاً آماده‌اند تا این چالش را بپذیرند.

این بخش ویژه با تمرکز بر دولت‌ها، سیاست‌ها، بازیگران و چالش‌های پیش‌روی افرادی که می‌کوشند از طریق جابه‌جایی، چه در داخل و چه در

قرن‌هاست که مهاجرت بین فرصت تلقی شدن برای برخی و مصیبت قلمداد شدن برای برخی دیگر در نوسان بوده است. از قرن پانزدهم تا نوزدهم، مهاجرت از اروپا به جنوب و جنوب شرقی آسیا، شمال و جنوب آمریکا و آفریقا برای مهاجران اروپایی منابع و زمین و فرصت‌های تازه‌ای فراهم کرد. اما همین جریان‌های مهاجرتی برای جوامع بومی کشورهای مقصد به معنای تسخیر، سلب مالکیت زمین، بیماری، خشونت و (در مواردی) نابودی کامل فرهنگی بود. طی قرن‌های هجدهم و نوزدهم، مهاجرت اجباری از آفریقا و جنوب آسیا به سایر نقاط آفریقا، آسیا و به ویژه قاره آمریکا برای ساکنان کشورهای مقصد ثروت به ارمغان آورد، اما برای خود مهاجران و البته برای نسل‌های بعد آن مهاجران، خشونت غیرانسانی و خفت به همراه داشت. امروزه ما شاهد نسخه

< مهاجرت نیروی کار خانگی و نیروی کار مراقبتی

پژوهش جامعه‌شناختی دربارهٔ جابه‌جایی‌های مهاجران مدت‌هاست که پیامدهای مهاجرت مراقبتی را ردیابی کرده است؛ چه در جوامع مبدأ که با کمبود مراقبت مواجه می‌شوند و چه از حیث نابرابری‌های اجتماعی در جوامع مقصد؛ جایی که ریشه‌های شرایط کاری استثماری به سلسله‌مراتب اجتماعی و قومی جهانی گره می‌خورند. مجموعه مقالات دربارهٔ مهاجرت خانگی و مراقبتی به مقایسهٔ جابه‌جایی‌های میان کشورها درون جنوب جهانی و مقایسه‌هایی میان مهاجرت روستا به شهر و مهاجرت فرامرزی می‌پردازد.

وگا سالازار، مورنو، کاستیلیانکو-مورنو و پیندا نشان می‌دهند که جابه‌جایی‌های جنوب به جنوب زنان در آمریکای لاتین به‌طور نظام‌مند با جریان‌های جنوب به شمال، که تاکنون بر پژوهش‌های مهاجرت مراقبتی غالب بوده‌اند، تفاوت دارند. زنجیره‌های جهانی مراقبت صرفاً نظام‌های سادهٔ انتقال نیروی کار بازتولیدی نیستند. جمعیت بزرگ زنان ونزوئلایی که به کلمبیا کوچ می‌کنند، اگر با بچه‌ها و بزرگسالان وابسته‌شان مهاجرت کنند، وظایف مراقبتیشان در خانه را نیز به دوش می‌کشند. با این حال در بخش کار مراقبتی، زنان کلمبیایی بیکار نیز به تعداد زیادی حضور دارند، هم‌زمان مهاجرت نامنظم و عدم رسمیت رایج در این بخش بر شرایط کاری و امنیت معیشتی زنان مهاجر ونزوئلایی اثر می‌گذارد.

ان‌جی و بی‌الگوهای موجود در شرق و جنوب شرقی آسیا را مقایسه می‌کنند: مقایسهٔ مهاجرت مراقبتی روستا به شهر در جمهوری خلق چین با مهاجرت فراملی کارگران خانگی از کشورهای کم‌درآمد به سنگاپور. ایدئولوژی‌های «توسعه‌گرایی سیار» در هر دو بستر بسیار مشابه هم عمل می‌کنند و کارگران خانگی سیار و مهاجر را به عنوان افرادی نه‌چندان مدرن و بنابراین چندان شایستهٔ کار درخور و رفتار منصفانهٔ خانواده‌های مدرن شهری که برایشان کار می‌کنند، در نظر می‌گیرند.

< به‌پرسش کشیدن مفروضات دربارهٔ مهاجران تحصیل‌کرده و ماهر

تمرکز دو مقاله بر تحلیل مهاجران تحصیل‌کرده و ماهر است که همچنان در تحقیقات علمی مهاجرت تا حدی مغفولند. این غفلت به ویژه در پژوهش دربارهٔ مهاجرت به کشورهای حوزهٔ خلیج فارس صدق می‌کند. پاول، یاولاش و پارک یافته‌های پژوهششان دربارهٔ مهاجران جلا‌ی‌وطن‌کرده از خاورمیانه و شمال آفریقا (Middle East and North Africa) به دبی را به بحث می‌گذارند: مقصدی که بر بازارهای کار متعارف شمال جهانی ترجیح داده می‌شود. پیشرفت شغلی و استانداردهای زندگی در دبی تفاوت معناداری با بستر شمال جهانی ندارد، همچنین مهاجران خاورمیانه و شمال آفریقا و جنوب آسیا نزدیکی جغرافیایی را که امکان دیدارهای آسان با خانواده را فراهم می‌کند و مدارا نسبت به هویت‌های دینی و قومی را عواملی می‌دانند که دبی را به مقصدی ارجح نسبت به شمال جهانی تبدیل می‌کند. اما این شرایط در مورد مهاجران آفریقای جنوب صحرا (Sub-Saharan Africa) صدق نمی‌کند، آنها در دبی تبعیضی را تجربه می‌کنند که بی‌شباهت با آنچه در شمال جهانی تجربه

فراسوی مرزهای ملی، معیشتشان را بهبود دهند، تحلیل‌های جامعه‌شناختی اقتصاد سیاسی و اجتماعی مهاجرت نیروی کار را بسط می‌دهد. مقالات پیش‌رو بر پایهٔ مباحثی نوشته شده‌اند که ابتدا در همایش «اقتصاد سیاسی بین‌المللی نیروی کار مهاجر» ارائه شدند؛ همایشی که با حمایت کمیتهٔ پژوهشی اقتصاد و جامعه انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی (RC02) و بنیاد جامعهٔ جهانی در دانشگاه دویسبورگ-اسن در تابستان ۲۰۲۴ برگزار شد. این مقالات به کشورهای مبدأ و سیاست‌های مهاجرفرست؛ سرمایه برای سرمایه‌گذاری خارجی؛ تلاقی پیچیدهٔ مهاجرت روستا به شهر و مهاجرت فرامرزی، به ویژه از جنوب جهانی و به آن؛ مقایسهٔ کشورهای مبدأ و مقصد؛ مهاجرت نیروی کار تحصیل‌کرده و کم‌دستمزد؛ و چگونگی تأثیر همهٔ اینها بر شکل‌دهی به انتظارات و مسیر زندگی مهاجران می‌پردازند. کشورهای مطرح‌شده جغرافیای اجتماعی سیاسی گسترده‌ای را دربرمی‌گیرند و جریان‌های پیچیدهٔ مهاجرتی درون منطقه‌ای و فراملی در سراسر نظام جهانی را آشکار می‌سازند.

< تحلیل رژیم‌های مهاجرت-توسعه

یکی از نوآوری‌های مهم در تحلیل جامعه‌شناختی مهاجرت گرایش به مفهوم‌سازی نقش و پیامدهای مهاجرت نیروی کار بر کشورهای مبدأ است که تحول اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در آنها با مهاجرت گره می‌خورد؛ چیزی که آگاروالا آن را «رژیم‌های مهاجرت-توسعه» می‌نامد. همان‌طور که در مقالهٔ اصلی آگاروالا خلاصه شده است، سه پرسش راهنمای مطالعهٔ رژیم‌های مهاجرت-توسعه در هند -جایی که آگاروالا در ابتدا این مفهوم را پروراند- و نیز در سایر بسترهای جهان در حال توسعه است: اول، چه کسی از مهاجرت سود می‌برد؛ دوم، مهاجرت چه پیامدهایی دارد؛ و سوم، پیوند میان مهاجرت و توسعه چگونه به‌طور مستمر دگرگون می‌شود.

آشکار کردن اینکه چه کسی از مهاجرت سود می‌برد، می‌تواند بر افکار عمومی دربارهٔ مهاجرت و حمایت از آن به طرز مثبتی اثر بگذارد. بررسی موشکافانهٔ پیامدهای مهاجرت، به ویژه در رابطه با سلسله‌مراتب طبقاتی و ائتلاف نخبگان، می‌تواند دربارهٔ مهاجرت به عنوان الگوی رشد و اثراتش بر حمایت‌های اجتماعی بینش‌هایی به دست دهد. دست آخر، مطالعهٔ چگونگی تغییر رژیم‌های مهاجرت-توسعه در طول زمان می‌تواند تصورات بدیلی از امکان سودمندی مهاجرت برای توسعهٔ اجتماعی ارائه دهد.

کومار در مطالعهٔ مهاجرت به خارج از هند به بخش‌های کم‌دستمزد خارج بررسی می‌کند که آیا توافق دوجانبه‌ای میان کشورهای مبدأ و مقصد وجود داشته است یا خیر؛ رویه‌ای که دست‌کم به‌طور اسمی نویدبخش تضمین مهاجرت امن و منظم است. کومار دریافته است که این توافقنامه‌ها به اندازهٔ کافی سلامت و امنیت مهاجران خروجی هند را در نظر نمی‌گیرند؛ تا حدی به این دلیل که از مشورت با سازمان‌های مهاجران و اتحادیه‌های کارگری در توسعهٔ سازوکارهای حمایتی غفلت کرده و مشارکت آنها را میسر نکرده‌اند. مهاجرت به خارج برای دولت هند اهداف متعددی را دنبال می‌کند، از جمله ارتقای توسعهٔ اقتصادی، در عین حال تضمین مشروعیت سیاسی هم در داخل و هم در خارج و کسب رضایت نسبت به عادت‌وارهٔ جدید نئولیبرالی.

پیشین درباره توسعه وابسته در آمریکای لاتین و سایر زمینه‌های جنوب شرقی آسیا شباهت دارد.

< ایدئولوژی‌ها و سیاست‌ها تعیین می‌کنند که مهاجرت به تحرک اجتماعی بیانجامد یا صرفاً سلسله‌مراتب موجود را تقویت کند

مسیرهای جدیدی که این مقالات برای آینده پژوهش جامعه‌شناختی درباره مهاجرت پیشنهاد می‌کنند بر اهمیت دولت‌ها -چه کشورهای مبدأ و چه مقصد- و الگوهای توسعه و سرمایه‌گذاری آنها در تعیین این موضوع تاکید دارند که آیا مهاجرت فرصت‌هایی را برای تحرک اجتماعی و امنیت معیشت فراهم می‌کند یا منجر به گرفتار شدن مهاجران از پیش آسیب‌پذیر در معیشت‌های متزلزل می‌شود. طبقه اجتماعی و همچنین جنسیت و قومیت، به ویژه هنگامی که این موارد با تفاوت سطوح درآمدی کشورهای مبدأ و مقصد همپوشانی پیدا می‌کنند، نقشی جدی در شکل دادن به این پیامدهای احتمالی مهاجرت دارند. با وجود اینکه مهاجران تحصیل کرده بیش از دیگران احتمال تجربه مزایای مهاجرت را دارند، اما این امر به ادغام در بازارهای کار یا طردشان از آن بازارها در کشورهای مقصد بستگی دارد.

ایدئولوژی‌ها و سیاست‌های توسعه در تعیین این اهمیت دارند که آیا مهاجرت فرصتی برای تحرک اجتماعی فراهم می‌کند یا موقعیتی برای تثبیت سلسله‌مراتب جنسیتی، طبقاتی و قومی. با وجود این، حکمرانی بین‌المللی برای مهاجرت ایمن و منظم هنوز برای مهاجرانی که در کارهای کم‌دستمزد مشغولند عدالت و حمایت به بار نیاورده است. همچنین، سیاست‌های کشورهای مقصد نیز هنوز حمایت‌های اجتماعی و سیاسی مورد انتظار مهاجران ماهر را ارائه نمی‌دهند. پیامدهای مهاجرت در رابطه با مرزها و مسائل مربوط به ادغام یا طرد در مهاجرت درون کشور و بین‌کشوری بسیار مشابهند و در بخش‌هایی مانند کار خانگی و مراقبتی و بخش تولید کم‌مهارت با هم تلاقی پیدا می‌کنند. مهاجرت جنوب به جنوب و تلاقی مهاجرت برون‌مرزی و درون‌مرزی در شمار فزاینده زمینه‌ها، ضرورت تحقیقات بیشتر درباره نهادها و رویه‌های تعیین‌کننده تجربه‌های مهاجران در جهان را برجسته می‌کند. ■

ارتباط با نویسندگان:

Karen Shire <karen.shire@uni-due.de>
Heidi Gottfried <ag0921@wayne.edu>
Rina Agarwala <agarwala@jhu.edu>

می‌کنند، نیست. شهرهای جهانی مانند دبی محل ادغام شمار زیادی از مهاجران با دستمزد پایینند که به مهاجران نخبه خدمت می‌کنند و یک اقتصاد بی‌ثبات و زبانه‌شده در خدمات بازتولیدی ایجاد می‌کنند.

شو انگیزه‌های مهاجران چینی را مقایسه می‌کند: کسانی که برای تحصیل یا در داخل چین جابه‌جا می‌شوند یا به کانادا مهاجرت می‌کنند. تحقیقات فرض را بر این گرفته‌اند که شهروندی در کانادا و وضعیت ثبت «هوکوی» شهری در چین، انگیزش‌های اصلی مهاجرت تحصیلی در سطح بین‌المللی و در داخل کشور هستند. در مقابل، شو دریافت کرده است که مهاجران تحصیلی روستایی بیش از تغییر وضعیت ثبت (هوکو)، به فرصت‌های شغلی بهتر در بازارهای کار شهری چین پس از فارغ‌التحصیلی علاقمندند. مهاجران تحصیلی چینی به کانادا - همچون چینی‌هایی که از مناطق روستایی در چین به کانادا مهاجرت کرده‌اند- اقامت دائم را به شهروندی ترجیح می‌دهند، زیرا شهروندی خارجی می‌تواند امکان رفت‌وآمدشان به چین و تواناییشان برای زندگی بین دو کشور را محدود کند.

< مورد نفوذ چین در کامبوج

مقاله پایانی به قلم لای و سیو به‌طور ویژه بر این موضوع متمرکز است که سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی چین در کامبوج، که ۹۰ درصد صنعت پوشاک و ۵۵ درصد کل کارخانه‌های دارای مالکیت خارجی را تشکیل می‌دهد، چگونه به تقویت الگویی از سرمایه‌داری اقتدارگرا در کامبوج انجامیده است؛ الگویی که در آن رشد اقتصادی متکی بر سرمایه‌گذاری خارجی بر حقوق کارگران و مشارکت دموکراتیک اولویت می‌یابد. در حالی که کارگران پوشاک کامبوج به مبارزه علیه استثمار ادامه می‌دهند، میزان وقوع اعتصاب‌ها به شدت کمتر شده است، زیرا کشور به دنبال آن است که با عرضه نیروی کار ارزان، سرمایه‌گذاران چینی را جذب کند و راضی نگه دارد. ظهور رژیم مهاجرت-توسعه به پژوهش‌های

< بینش‌های جامعه‌شناختی درباره چالش‌های مهاجرت

رینا آگاروالا، دانشگاه جان هاپکینز، ایالات متحده آمریکا

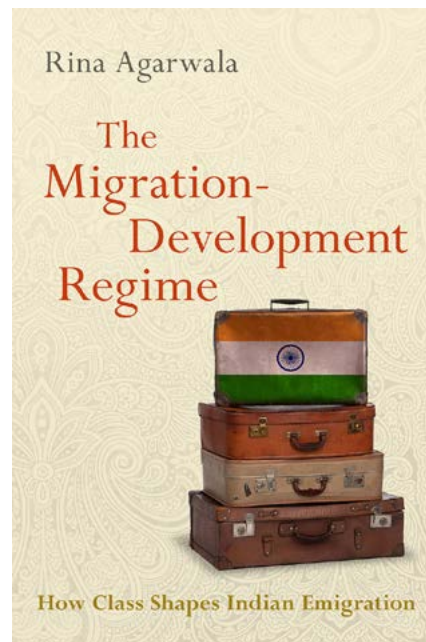
بیشتر از سایر مناطق می‌کشد. جامعه‌شناسان با در نظر گرفتن این امر که انسان‌ها را نمی‌توان صرفاً کنشگرانی عقلانی دانست، برخی فرایندهای میانجی را نیز مطالعه کرده‌اند؛ فرایندهایی مثل شبکه‌های قومیتی، قرابت‌های فرهنگی و مجموعه انتخاب‌ها در سطوح خانواده/خانوار برخی جریان‌های مهاجرت را تقویت می‌کنند، حتی زمانی که این مسیرها کم‌هزینه‌ترین یا کم‌خطرترین گزینه‌ها نیستند.

اما ما در مقام جامعه‌شناس، نباید تحقیقات خود را در این نقطه متوقف کنیم. من در کتاب اخیرم، *رژیم مهاجرت-توسعه: طبقه چگونه مهاجرت هندی‌ها را شکل می‌دهد*، چارچوب تحلیلی جدیدی را ارائه می‌کنم که آن را رژیم مهاجرت-توسعه می‌نامم و با استفاده از جعبه ابزار جامعه‌شناختی‌مان، تحقیقات را از سه جهت مهم گسترش می‌دهد.

< چه کسانی از رژیم‌های مهاجرت سود می‌برند؟

اول از همه، ما باید از درک جامعه‌شناختی خود از قدرت بهره بگیریم تا توجه را به کنشگران غیرمهاجری را معطوف کنیم که نه تنها از مهاجرت ضرر نمی‌کنند بلکه حتی از آن سود می‌برند. در حالی که بحث‌های عمومی و سیاسی درباره مهاجرت به وضوح نشان داده‌اند که مهاجرت بر جمعیت‌هایی که مهاجرت نمی‌کنند، تأثیر می‌گذارد، مباحثات کنونی گرایش دارند بر هزینه‌های تحمیل شده تمرکز کنند. برجسته کردن این امر که دقیقاً چه کسانی در میان جمعیت‌های غیرمهاجر از مهاجرت سایرین سود می‌برند و چگونه این سود بردن، بهتر می‌تواند توضیح دهد که چرا جریان‌های مهاجرت علی‌رغم هزینه‌ها و ریسک‌هایش همچنان تداوم می‌یابد. تاکید بر این ذی‌نفعان و سودهای حاصله می‌تواند به افزایش حمایت عمومی از مهاجرت کمک کند. در نهایت، آشکار کردن این ذی‌نفعان و منافع می‌تواند به تشخیص دقیق حوزه‌های نیازمند حمایت کمک کند.

بنابراین، کدام کنشگران غیرمهاجر از مهاجرت سود می‌برند و چگونه؟ در زمینه مهاجرت جهانی، می‌دانیم که کارفرمایان بومی اغلب از طریق نیروی کار ارزان مهاجر در حوزه تولیدی مزدی، به افزایش سود اقتصادی و تحرک منزلتی مبتنی بر نژاد و جنسیت دست می‌یابند. جامعه‌شناسان همچنین به آشکار کردن این موضوع کمک کرده‌اند که چگونه خانواده‌های بومی با تکیه بر مهاجران برای مراقبت از سالمندان، کودکان و حتی خودشان، در عرصه بازتولید اجتماعی



جلد کتاب رینا آگاروالا رژیم مهاجرت-توسعه، انتشارات دانشگاه آکسفورد.

مهاجرت جهانی یکی از بزرگترین چالش‌های قرن ماست. این موضوع حتی نتایج انتخابات‌ها را تعیین می‌کند و بینش‌های مردم درباره آن باعث شکاف میان کشورها، اجتماعات و حتی خانواده‌ها می‌شود. جامعه‌شناسی چگونه می‌تواند به رفع این چالش کمک کند؟

جامعه‌شناسان چندین دهه است که می‌کوشند کانون توجه صرف ما به مهاجرت فردی را تغییر دهند و توجه ما را به نیروهای کلان‌تر اجتماعی اقتصادی محرک جریان‌های مهاجرت داخلی و جهانی جلب کنند. فهم این عوامل ساختاری به روشن شدن پرسش‌های ذیل کمک کرده است: چه کسی، چگونه و به کجا مهاجرت می‌کند و چرا با وجود هزینه‌ها و ریسک‌های مهاجرت دست به این اقدام می‌زند؟ برای مثال، جامعه‌شناسان «عوامل دافعه» مختلفی را تحلیل کرده‌اند؛ عواملی چون فقر اقتصادی، شیوع بیماری، سلب مالکیت زمین و خشونت برخی جمعیت‌ها را به سوی گرفتن تصمیم دشوار و گاه خطرناک رها کردن خانه‌ها و نزدیکان خود در مناطق مبدأ سوق می‌دهد. جامعه‌شناسان همچنین به «عوامل جاذبه» مختلفی نیز پرداخته‌اند؛ عواملی چون چارچوب‌های نهادی و قانونی و تقاضای نیروی کار نیز مردم را به سوی برخی مناطق مقصد

مزدی و غیرمزدی به قدرت فزاینده مبتنی بر نژاد و جنسیت دست می‌یابند.

اما همچنان پرسش‌های مهم دیگری باقی می‌ماند که باید در تحقیقات آینده پاسخ داده شود. به طور فزاینده، دولت‌ها همزمان هم به عنوان مبدأ و هم مقصد نقش ایفا می‌کنند. دولت‌ها این نقش‌های متضاد را چگونه مدیریت می‌کنند؟ رژیم‌های دولتی در سطح ملی چه تفاوتی با رژیم‌های دولتی در سطح درون ملی دارند و چه تضاد بالقوه‌ای با آنها دارند؟ در همین جهت، آیا چارچوب رژیم مهاجرت-توسعه ما را فرا می‌خواند تا مرزهای تحلیلی رایج میان تحلیل مهاجرت در سطح داخلی و بین‌المللی را درنورددیم؟

< رژیم‌های مهاجرت چه پیامدهای مشخصی دارند؟

ثانیاً، با برجسته کردن دقیق ذی‌نفعان مهاجرت، می‌توانیم پیامدهای (خواسته و ناخواسته) آن را نیز با دقت بیشتری آشکار کنیم؛ که به نوبه خود می‌تواند سرشت دقیق مسائل نیازمند پاسخ را نمایان‌تر سازد.

درباره هند، من از چارچوب رژیم مهاجرت-توسعه استفاده می‌کنم تا مستدل کنم که پیامد اصلی سیاست‌ها و اعمال مهاجرتی دولت هند از دهه ۱۸۳۰ تا کنون این است که به طور مداوم نابرابری‌های مبتنی بر طبقه را در میان شهروندان تقویت و تثبیت کرده است. به عنوان مثال، در پی لغو برده‌داری در ۱۸۳۳، رژیم استعماری بریتانیا، مهاجرت کارگران فقیر هندی را تشویق کرد تا به مثابه کولی‌های تحت سیاست‌های نژادپرستانه (بردگی قراردادی، کار غیررسمی و مشاغل حرفه‌ای طبقه متوسطی) خدمت کنند. اما از ۱۹۰۰ تا امروز، دولت هند به طور قانونی مهاجرت شهروندان فقیر به خارج از کشور را محدود کرده است در حالی که به شهروندان نخبه اجازه مهاجرت آزادانه را می‌دهد. در حالی که این محدودیت‌ها بر جابجایی به نام حمایت و ملی‌گرایی اعمال می‌شد، چیزی را دادند که من «حمایت پدرسالارانه» نامگذاری می‌کنم که به نوبه خود نابرابری‌های طبقاتی درون هند و در سطح جهانی را عمیق‌تر کرده است.

در عین حال، از دهه ۱۹۸۰، دولت هند به مهاجران نخبه این امکان را داد که من آن را «توافق نخبگانی» نامگذاری می‌کنم؛ توافق با رهبران دولتی و تجاری در هند که به نوبه خود جایگاه هند در نظم سرمایه‌داری جهانی را برای اولین بار از ۱۸۰۰ بدین‌سو تغییر داد. بر اساس سیاست‌ها و اعمال مهاجرتی دولت هند، شهروندان هندی-آمریکایی، به طور ویژه، به مثابه یک مجرای فراملی برای انتقال آرمانهای نولیبرال و کردارهای مبتنی بر خصوصی‌سازی،

خوداتکایی و اراده‌گرایی از فضاهای نخبگانی‌آمریکایی به نخبگان هندی عمل کردند. این امر، کسب‌وکارها، نهادهای جامعه مدنی، آموزش و پرورش، نظام سلامت، نظام مالیاتی و بازار املاک و مستغلات هندی را متحول کرد و هند را به نوع جدیدی از کنشگر اقتصادی جهانی تبدیل نمود. نخست‌وزیر سابق بریتانیا که اصالتی هندی دارد، نمونه‌ای اعلای این است که چطور این مجراهای فراملی حتی وارد فضای خصوصی می‌شوند؛ او با یک شهروند هندی که دختر بنیان‌گذار یکی از موفق‌ترین شرکت‌های فناوری هند است، ازدواج کرد.

اما باز هم یک پرسش مهم دیگر باقی مانده است که باید پاسخ داده شود. اگر چارچوب رژیم مهاجرت-توسعه نابرابری‌های طبقاتی را نمایان می‌سازد، آیا می‌تواند پیامدهای رژیم‌های مهاجرت بر جنسیت و کاست را نیز آشکار کند؟ دولتهای مهاجرتی چگونه این سلسله‌مراتب را در طول زمان تثبیت کرده‌اند؟

< رژیم‌های مهاجرت چگونه می‌توانند تغییر کنند و چگونه تغییر می‌کنند؟

در نهایت، ما به عنوان جامعه‌شناس درباره رابطه پیچیده و پویای عاملیت و ساختار به خوبی آموزش دیده‌ایم و می‌دانیم که قدرت می‌تواند هم از بالا و هم از پایین اعمال شود. بنابراین، چارچوب رژیم مهاجرت-توسعه، دولت مهاجرتی را نه تنها به عنوان یک موجودیت ثابت بلکه به عنوان میدانی برای منازعه مفهوم‌پردازی می‌کند. از این‌رو، در تحقیقات ما درباره مهاجرت، ما نباید تنها نشان دهیم که ساختارهای سیاسی و اقتصادی چگونه مهاجرت را از بالا شکل می‌دهند، بلکه ما باید نشان دهیم که چگونه مهاجران گاهی اوقات، ساختارهای اقتصادی و دولت را از پایین متحول می‌کنند. در نتیجه این رابطه دیالکتیکی میان دولت‌ها و مهاجران، رژیم‌های مهاجرت-توسعه در طول زمان تغییر می‌کنند. در مورد هندوستان، کتاب من ظهور و سقوط سه رژیم متمایز از دهه ۱۸۳۰ تا کنون را بررسی می‌کند. تحقیقات آینده باید تغییرات تاریخی که درون رژیم‌های کشورهای مختلف و در سطوح درون ملی را بررسی کنند و از این تواریخ برای تصور و ترسیم آینده‌های جایگزین استفاده کنند.

دهه‌هاست که جامعه‌شناسان سهم مهمی در فهم ما از مهاجرت جهانی داشته‌اند. اما چالش‌های معاصر، چرخش‌های نوینی ایجاد کرده‌اند و تحقیقات ما نیازمند هوای تازه است. چارچوب رژیم مهاجرت-توسعه ابزار جدیدی برای کمک به گسترش تحقیقات آینده ما ارائه می‌کند. ■

ارتباط با نویسنده:

Rina Agarwala <agarwala@jhu.edu>

< دولت هند چگونه مهاجرت ایمن و منظم را صورتبندی و اجرا می‌کند

اشوین کومار، دانشگاه کرنل، ایالات متحده آمریکا

در طول چند دهه گذشته، ادبیات قابل توجهی درباره نقش دولت، به ویژه دولت‌های مبدأ، در مدیریت مهاجرت برای تحقق اهداف مختلف سیاسی و توسعه‌ای پدید آمده‌است. درخواست برای مهاجرت ایمن و منظم در کنار [گفتمان](#) ارتباط و پیوند مهاجرت و توسعه ایجاد می‌شود. اهداف توسعه پایدار سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۵ و پیمان جهانی مهاجرت که در سال ۲۰۱۸ تصویب شد، الگویی برای مهاجرت «ایمن، منظم و مسئولانه» مطرح می‌کند.

این مقاله به بررسی واقعیت‌های میدانی این چارچوب و چگونگی طراحی و اجرای برنامه‌ها به دست دولت‌های ملی و فروملی برای تحقق این اهداف می‌پردازد. من به طور خاص بررسی می‌کنم که چگونه هند - به عنوان بزرگ‌ترین فرستنده نیروی کار جهان - مهاجرت ایمن و اخلاقی را از طریق ترویج مهارت‌های بازارپسند برای کارگران مهاجر آینده طراحی می‌کند. برای انجام این کار، من با سازمان‌های کارگری، همچنین آژانس‌های مهارت و استخدام فدرال و ایالتی، در مناطق عمده مهاجرفرست در دهلی، کراالا و تالانگانا مصاحبه کردم.

< ظرفیت و محدودیت‌های «اکوسیستم مهاجرت-مهارت» برای مهاجرت ایمن و منظم

رینا آگاروالا استدلال می‌کند که دولت استعماری و پسااستعماری هند همیشه درگیر مداخله در جمعیت مهاجر خود بوده تا به اهداف توسعه خود دست یابد. یکی از راه‌های اصلی این مداخله، تضمین امنیت کارگران مهاجر آن است.

اخیراً، دولت هند تلاش کرده‌است تا با آموزش مهارت‌های بازارپسند به کارگران مهاجر و اعزام آن‌ها از طریق کانال‌های رسمی مذاکره‌شده در توافق‌های دوجانبه کار (bilateral labor agreements) با کشورهای مقصد، کارگماری اخلاقی را ارتقا دهد. در حالی که این توافقات از قابلیت اجرایی محدودی برخوردارند، خواهان حصول اطمینان از توافق دوجانبه بر سر مجموعه‌ای از هنجارها در مورد شیوه‌های استخدام ایمن و اخلاقی و همچنین دستمزدها و حمایت‌های کاری در کشورهای مقصد هستند. تا فوریه ۲۰۲۵، دولت فدرال هند و همچنین برخی دولت‌های ایالتی، با کشورهایی مانند [آلمان](#)،



پرچم هند در حال تکان خوردن. امتیاز عکس: : راگو راجا، از طریق پیکسلز

وزیر ارشد، آن‌ها از فرستادن کارگران به اسرائیل تحت این توافقنامه خودداری کردند. یکی از ماموران استخدام دولتی کرالا گفت:

«ما [ادارات دولتی] باید بر استخدام اخلاقی کارگران در مقاصد مختلف متمرکز شویم. فرستادن آن‌ها به یک منطقه جنگی فعال با هر نوع نظام/اخلاقی در تضاد است!»

میزان ناتوانی دولت هند در حفاظت از کارگران نیز در استخدام و اخراج مشهود بود. چند ماه پس از ورود اولین گروه کارگران به اسرائیل، یک گزارش تحقیقی نشان داد که تقریباً ۲,۰۰۰ کارگر هندی توسط پیمانکاران محلی اسرائیلی از محل کار خود اخراج شده‌اند که منجر به اخراج بسیاری از آنها از اسرائیل شد. کارفرمایان «فقدان مهارت» را دلیل اخراج ذکر کردند و هیچ کاری از دست دولت برنمی‌آمد تا چاره مؤثری برای آن بیندیشد. این حادثه شکاف‌های متعددی را در چشم‌انداز این برنامه برای تسهیل مهاجرت «ایمن، منظم و مسئولانه» آشکار کرد.

< تقویت صداهای کارگران

در نهایت، فراتر از دولت‌های فدرال و ایالتی، جامعه مدنی نیز اهمیت دارد. به طور سنتی، سازمان‌های کارگری، گروه‌های مدنی و شبکه‌های کارگری فراملی در دفاع از حقوق مهاجران نقش کلیدی داشته‌اند. مصاحبه‌های من نشان می‌دهد که با گسترش مدیریت دولتی کارگران مهاجر، صدای سازمان‌دهندگان کارگران مهاجر کاهش یافته است. به عنوان مثال، اتحادیه‌های تجاری هند با توافقنامه هند با اسرائیل مخالف بودند و استدلال می‌کردند که به هیچ وجه اخلاقی نیست که به ستم و سرکوب فلسطینیان اضافه شود. با این حال، اتحادیه‌ها و دیگر سازمان‌های مهاجرتی تأیید کردند که در طول تدوین این توافقنامه‌ها با آن‌ها مشورت نشده است.

سازمان‌دهندگان خاطرنشان کردند که هرگونه حرکت به سمت استخدام ایمن و اخلاقی کارگران مهاجر نیازمند توجه به دیدگاه‌های کسانی است که در عمل از حقوق کارگران مهاجر دفاع می‌کنند. در زمینه تشدید کنترل مرزهای جهانی، شمولیت آن‌ها به طور فزاینده‌ای، به ویژه در سطح فراملی، حیاتی می‌شود. فراتر از آموزش کارگران مهاجر و تطبیق آن‌ها با خواسته‌های کارفرمایان، هر گونه امید به مهاجرت ایمن و منظم نیازمند یک چشم‌انداز جامع برای تضمین حقوق کارگران مهاجر خواهد بود. ■

ارتباط با نویسنده:

Ashwin Kumar <ak2398@cornell.edu>

اسرائیل و ژاپن برای مشاغل و بخش‌های مختلف از جمله ساخت‌وساز، برق و کار فنی و مراقبت‌های بهداشتی وارد توافق‌های دوجانبه کار شدند. دولت هند استدلال کرد که از طریق این توافقنامه‌ها می‌تواند بر عملکرد آژانس‌های خصوصی - که هنوز بر بازار استخدام تسلط دارند - از طریق نظارت و همکاری مقطعی کنترل بهتری داشته باشد. بازیگران جدید (آژانس‌های دولتی و فدرال، علاوه بر مؤسسات توسعه مهارت خصوصی) اکنون وارد اکوسیستم «مهاجرت-مهارت» شده‌اند.

با این حال، اجرای این برنامه‌ها در چارچوب فدرالی چندپارۀ مدیریت مهاجرت در هند به چالش کشیده شده است. بازیگران فدرال و ایالتی اهداف و راهبردهای متفاوتی را دنبال می‌کنند، مواضع سیاسی متمایزی را نیز حفظ می‌کنند و باعث رقابت و سردرگمی در طول فرآیند اجرا می‌شوند. مصاحبه‌های من با آژانس‌های مهارت دولتی و فدرال رقابت شدید بین آن‌ها را آشکار کرد، زیرا آن‌ها به دنبال پیشی گرفتن از یکدیگر برای قراردادهای جایگاه سازمانی و همچنین رقابت با چندین سازمان خصوصی استخدام و مهارت موجودند. این امر منجر به عدم همکاری و ایجاد سردرگمی در مورد استانداردهای مهارت‌آموزی مهاجران شده است. برای مثال، در حالی که توافق اخیر هند و آلمان نیازمند استانداردهای سخت‌گیرانه آموزش مهارت و زبان قبل از استخدام بود، توافق قدیمی‌تر هند و اسرائیل برای نیروی کار ساخت‌وساز تنها نیازمند یک آزمون سطحی مبتنی بر وظیفه بود.

< ملاحظات عملی و اخلاقی مهاجرت ایمن به مناطق خطرناک

در واقع، توافق هند و اسرائیل، بحث‌های زیادی را در مورد آنچه که مهاجرت کاری ایمن و اخلاقی را تشکیل می‌دهد، برانگیخت. هنگامی که از مقامات در مورد امنیت فرستادن کارگران هندی به یک منطقه درگیر جنگ سوال کردم، آژانس‌های دولتی فدرال و تالانگانا تصمیم خود را با اطمینان از نظارت شدید دولت توجیه کردند. کارگران دست‌مزد خوبی برای کارشان دریافت خواهند کرد و این توافقنامه حتی غذا و محل اقامت آن‌ها را پوشش می‌دهد. در صورتی که کارگران خود را در وضعیت خطرناکی بیابند، کنسولگری هند در صورت لزوم، به نیازهای آنان از جمله خارج کردن آنها از منطقه رسیدگی خواهد کرد.

از سوی دیگر، آژانس‌های ایالتی کرالا امنیت و اخلاق توافقنامه دو جانبه را زیر سوال بردند. در مقابل موضع بیشتر دوپهلوی دولت فدرال نسبت به این درگیری، وزیر ارشد کرالا حملات اسرائیل به غزه در دسامبر ۲۰۲۳ را رسماً محکوم کرد. آژانس‌های استخدام دولتی کرالا تأیید کردند که پس از بیانیه

< مراقبت فراسوی مرزها: زنان مهاجر و نزوئلایی در کلمبیا

ماریا کامیلا وگا-سالازار، دانشگاه آندس، کلمبیا، کارولینا مورنو، دانشگاه آندس، کلمبیا، سوئلن کاستیبلانکو-مورنو، دانشگاه لا ساله، کلمبیا و خاویر ای. پی‌ندا دی.، دانشگاه آندس، کلمبیا.



چادرهای اسکان در جنگل با لباس‌های شسته شده آویزان بر روی پیاده‌رو. امتیاز عکس: لونا آندراده آرانگو، از طریق پیکسلز

این مقاله با استفاده از پرونده مهاجرت گسترده زنان و نزوئلا از سال ۲۰۱۵ به کلمبیا، تمرکز خود را به مهاجرت جنوب-جنوب تغییر می‌دهد. از اواخر سال ۲۰۲۳، نزدیک به ۲٫۹ میلیون و نزوئلایی به کلمبیا نقل مکان کرده‌اند و زنان کمی بیشتر از مردان بودند. بسیاری از این زنان نه تنها با سیاست‌های مهاجرت بی‌ثبات و بازارهای کار خصمانه مواجه هستند بلکه نقش‌های مراقبتی مزدی و بی‌مزد را نیز به دوش می‌گیرند.

استدلال اصلی ما این است که نظریه زنجیره مراقبت جهانی باید برای بازتاب واقعیت‌های جریان‌های مهاجرت منطقه‌ای، زنانه و اغلب دایره‌ای در جنوب جهانی تجدید نظر شود. این پویایی‌های مراقبتی همیشه از همان الگوهای مشاهده‌شده در کشورهای ثروتمندتر پیروی نمی‌کنند. برای مثال،

در اوایل قرن بیست و یکم، آرلی هکشیلید جامع‌شناس مفهوم زنجیره‌های مراقبت جهانی را معرفی کرد؛ شبکه‌های فراملی انتقال مسئولیت‌های مراقبتی زنان در مرزها، معمولاً از کشورهای فقیرتر به کشورهای ثروتمندتر. این مفهوم منجر به ایجاد یک حوزه دانشگاهی پررونق شد که چگونگی درهم‌آمیختگی جنسیت، طبقه و مهاجرت با تأمین مراقبت را تحلیل می‌کند. عمده این ادبیات بر مهاجرت جنوب-شمال متمرکز شده‌است: زنان از جنوب جهانی به کشورهای ثروتمندتر برای برآورده شدن نیازهای مراقبتی روبه‌رشد حرکت می‌کنند. اما زمانی که زنجیره‌های مراقبت در جنوب جهانی کار می‌کنند چه اتفاقی می‌افتد؟ دانش‌پژوهان آمریکای لاتین در حال بررسی تنها این موضوع بوده‌اند و الگوهای پیچیده مهاجرت و تأمین مراقبت از کشورهای مختلف مانند [شیلی](#)، [برزیل](#)، [آرژانتین](#) و اخیراً کلمبیا را آشکار کرده‌اند.

تحصیلات همگی در تلاقی با یکدیگر نحوه توزیع مسئولیت‌های مراقبتی و اینکه چه کسانی محروم می‌شوند، را شکل می‌دهند.

مورد ونزوئلا نیز سوالاتی در مورد پایداری سیاست‌های مهاجرتی و نیروی کار کنونی مطرح می‌کند. تغییر رویکرد کلمبیا از کمک‌های بشردوستانه به «یکپارچگی اجتماعی-اقتصادی» هنوز به شکل حمایت یا فرصت‌های معنادار برای زنان مهاجر محقق نشده است. اخیراً تغییرات سیاسی منجر به درخواست بازگشت داوطلبانه به ونزوئلا علی‌رغم ادامه دار بودن بی‌ثباتی در آن کشور شده است.

ما استدلال می‌کنیم که کشورهایی مانند کلمبیا به جای تکیه بر مجوزهای موقت و ملاحظات سیاسی، به سیاست‌های مهاجرتی قوی و دائمی نیاز دارند که ارزش کار مراقبت را تشخیص دهند و حقوق شاغلان آن را فارغ از وضعیت قانونی اقامتشان تضمین کنند.

< بازاندیشی در زنجیره‌های مراقبتی در جنوب جهانی

این تحقیق به ادبیات رو به رشد دانش آمریکای لاتین اضافه می‌کند که مدل‌های اروپامحورانه مهاجرت نیروی کار مراقبتی را به چالش می‌کشد. به جای فرض جریان یک طرفه کار از جنوب به شمال، باید واقعیت‌های پویا و چند لایه مراقبت را در بافت‌های منطقه‌ای را به رسمیت شناخت. در کلمبیا، کار مراقبتی هم صادراتی و هم وارداتی است: در حالی که بسیاری از کلمبیا به عنوان مهاجر فرار کرده‌اند، این کشور همچنین میزبان هجوم زیادی از کارگران مراقبتی از خارج است.

علاوه بر این، مراقبت در جنوب جهانی اغلب با آوارگی، نابرابری و غفلت دولت شکل می‌گیرد. این مسئله تنها مسئله اشتغال نیست بلکه به بقا و همبستگی در میان زنان گره خورده است. مراقبت از طریق شبکه‌های غیررسمی، ترتیبات خانوادگی و راهبردهای مشترک و اغلب بدون حمایت دولتی توزیع می‌شود.

زنان ونزوئلایی در کلمبیا در حال بازتعریف این معنا هستند که مهاجر و همزمان مراقبت‌کننده بودن یعنی چه. تجربیات آنها مدل‌های ساده‌انگارانه زنجیره‌های مراقبت جهانی را به چالش می‌کشد و ما را دعوت می‌کند که مراقبت را نه فقط به عنوان کار بلکه به عنوان یک مکان مبارزه سیاسی و دگرگونی اجتماعی ببینیم. این مطالعه با مستندسازی این واقعیت‌ها، خواستار جامعه‌شناسی زمینه‌مندتر و فراگیرتر در حوزه مهاجرت و مراقبت است که بر صداها و عاملیت زنان در هدایت مسیر زندگی تمرکز می‌کند. ■

ارتباط با نویسندگان:

Maria Camila Vega-Salazar <mc.vega611@uniandes.edu.co>

Carolina Moreno <camoreno@uniandes.edu.co>

Suelen Castiblanco-Moreno <secastiblanco@unisalle.edu.co>

Javier A. Pineda D. <jpineda@uniandes.edu.co>

زنان مهاجر اغلب با فرزندان خود سفر می‌کنند، خانوارهای چند نسلی در کشور مقصد تشکیل می‌دهند، یا به مراقبت در خانواده‌های خود ادامه می‌دهند. در این زمینه‌ها، کار مراقبتی دوباره پیکربندی شده است نه این که به سادگی منتقل شده باشد.

< کار مراقبتی در کلمبیا: چشم‌اندازی پیچیده

کلمبیا از مدت‌ها پیش تحت تأثیر آوارگی داخلی ناشی از درگیری‌های مسلحانه بوده است و به شکل‌گیری جمعیت زیادی از زنانی انجامیده که در بخش‌های غیررسمی و خانگی کار می‌کنند. اکنون این کشور در عین حال مقصد اصلی مهاجران بین‌المللی به ویژه زنان ونزوئلا است.

در ابتدا، دولت کلمبیا با کمک‌های انسان‌دوستانه به هجوم ونزوئلایی‌ها پاسخ داد. در ادامه، سازوکارهای تنظیم قانونی، به ویژه مجوز حمایت موقت (Temporary Protection Permit) معرفی شد که دسترسی به کار و خدمات اساسی را ارائه داد. با این حال، تأخیرهای اداری، تغییر اراده سیاسی و اجرای محدود باعث شده است که بسیاری از مهاجران بدون مدرک و آسیب‌پذیر در برابر استثمار نیروی کار بمانند.

این امر به ویژه در اقتصاد مراقبت صدق می‌کند. با استفاده از داده‌های پیمایش رسمی خانوار کلمبیا دریافتیم که علی‌رغم داشتن سطح نسبتاً بالای آموزش، زنان ونزوئلایی در بخش‌های کم‌درآمد غیررسمی مانند مهمان‌داری، خدمات غذایی و خرده‌فروشی دچار بیش‌برآوردند. به طور شگفت‌انگیز، کار خانگی بخش اصلی برای این زنان نیست. این نقش تا حد زیادی توسط زنان آواره داخلی کلمبیایی پر شده است و نشان می‌دهد که چگونه درگیری‌های داخلی کلمبیا بازار کار مراقبت خود را شکل داده‌اند.

زنان ونزوئلایی که در نقش‌های خانگی کار می‌کنند، نسبت به هم‌تایان کلمبیایی جوان‌تر و تحصیل‌کرده‌تر هستند، با این حال با نرخ‌های بالاتری از اشتغال غیررسمی و محرومیت از حمایت‌های اجتماعی مواجه‌اند. برای مثال، ۴۰ درصد از کارگران خانگی ونزوئلایی در سال ۲۰۲۳ هیچ‌گونه پوشش بیمه درمانی نداشتند و تنها ۷ درصد با وجود حجم کاری تمام‌وقت به سیستم‌های صندوق بازنشستگی متصل بودند. بیشتر آنها فقط قراردادهای کاری شفاهی دارند که وضعیت بی‌ثباتکاری آنها را بدتر می‌کنند.

< فراتر از آمار: نقدی فمینیستی

مطالعه ما نیازمند رویکردی تلاقی‌محورتر برای تحلیل کار مراقبتی است. جنسیت تنها متغیر دخیل نیست. منشأ ملی، وضعیت حقوقی، نژاد، سن و

< «توسعه‌گرایی سیار» مهاجرت نیروی کار مراقبتی در چین و سنگاپور

لین یو لینگ ان جی، دانشگاه یورک، کانادا و یونای بی، دانشگاه ویکتوریا، کانادا

فراسوی مرزهای ملی پرداخته‌ایم و الگوهای مشترک استثمار ریشه‌گرفته از ایدئولوژی‌های توسعه را نمایان ساخته‌ایم. ما شرایط آنچه را که «توسعه‌گرایی سیار» می‌نامیم، تشریح می‌کنیم: ایدئولوژی‌های توسعه خطی و مرحله‌ای که در امتداد نظریه نوسازی مردم‌مدار، وضعیت‌های برتر و پایین‌تر مردم روستایی/سنتی و شهری/مدرن را برمی‌سازد.

تحركات مهاجران با چنین سلسله‌مراتب اجتماعی شکل می‌گیرند. در چین، کارگران روستایی خانگی براساس کیفیت پایین‌تر سوژی (کیفیت انسانی) مورد تبعیض واقع می‌شوند. در سنگاپور، کارگران خانگی خارجی به عنوان افرادی از بخش‌های «کم‌تر توسعه‌یافته» آسیا تلقی می‌شوند. زنان مهاجر هر دو گروه در معرض رتبه‌بندی تمدنی استعماری قرار دارند که در آن برخی از مردم ذاتاً بیشتر «مدرن» یا «توسعه‌یافته» تلقی می‌شوند.

این نظام رتبه‌بندی تصادفی نیست. این مسئله ناشی از نظریه نوسازی پس از جنگ است که پیشرفت خطی از جوامع روستایی/سنتی به جوامع پیشرفته شهری/مدرن را می‌ستاید. کارگران چه از مرزهای بین‌المللی (مانند مدل سنگاپور) چه از مرزهای داخلی روستایی-شهری (مانند مدل چین) عبور کنند، با بی‌ارزش‌سازی انسانی و نیروی کار خود مواجه‌اند.

< درک بحران مراقبت

دولت‌ها از راهبردهای توسعه برای توجیه تحقیر زنان و کارهای مراقبتی‌ای که انجام می‌دهند، استفاده می‌کنند. اهداف ملی نوسازی اقتصادی و «ارتقای کشور، بخش بزرگی از این تصویر است. تحقیقات اقتصاد سیاسی فمینیستی بسیاری درباره تحقیر نظام‌مند کار مراقبتی وجود دارد. این کار که به‌دست مهاجران روستایی چینی یا آسیایی انجام می‌شود، از طریق ایدئولوژی‌های جنسیتی که زنان رنگین‌پوست را به طور طبیعی آفریده‌شده برای خدمت به دیگران تلقی می‌کنند، نامرئی و در معرض استثمار قرار داده می‌شود. این وضعیت نشان‌دهنده شکست‌های گسترده جهانی برای ارزش بخشیدن به کار مراقبتی است. مراقبت به عنوان «وظیفه طبیعی» زنان دیده می‌شود: یک منبع نامحدود و آزاد با انگیزه «عشق» به جای استحقاق جبران عادلانه.



روز مرخصی برای همیاران خانگی. امتیاز عکس: رکس پی، از طریق Creative Commons CC BY 2.0

همه‌گیری کووید ۱۹ توجه تازه‌ای را به کار مراقبت و وابستگی جهانی ما به کارگران خانگی مهاجر جلب کرد. با این حال، با وجود درگیری‌های مشترک، تجربیات این کارگران به ندرت در زمینه‌های مختلف ملی تحلیل شده‌اند. تحقیقات پر جنب و جوش در این جبهه در شرق آسیا، اروپا و در واقع در کشورهای بزرگی مانند چین و هند جذابیت یافته‌اند اما در نسبت با زمینه‌های تحقیقاتی اصلی همچنان حاشیه‌ای باقی مانده‌اند. ما در این گفتگوی مهم با کنار هم قرار دادن شاغلان مراقبت خانگی در چین و کارگران خانگی خارجی در سنگاپور مشارکت می‌کنیم تا نشان دهیم که راهبردهای توسعه اقتصادی مشابه چگونه اشکال موازی استثمار را ایجاد می‌کنند.

< الگوهای قدیمی، روستایی/سنتی را به عنوان «عقب‌مانده» و شهری/مدرن را به عنوان «برتر» رتبه‌بندی می‌کنند

در مقاله ما «همان اما متفاوت: مهاجرت نیروی کار حوزه مراقبت در چین و سنگاپور» که در پرونده ویژه «فضامندی‌های کار خانگی» شماره آینده نشریه سازمان کار، کار و جهانی شدن منتشر خواهد شد، با استفاده از تحقیقات اقتصاد سیاسی فمینیستی و مردم‌نگاری آنلاین، به مقایسه تجارب کارگران خانگی در

< مفهوم سوژی suzhi (کیفیت انسانی) و آسیای «کمتر توسعه یافته» >

نظام هوکو (ثبت خانوار) چین که در دهه ۱۹۵۰ تأسیس شد، تفکیک نهادی روستایی-شهری را ایجاد می‌کند. مهاجران روستایی می‌توانند در شهرها کار کنند اما نمی‌توانند به مزایای شهری مانند بهداشت، آموزش برای کودکان و با تأمین اجتماعی دسترسی داشته باشند. گفتمان سوژی این موضوع را با نشان دادن روستاییان به عنوان «کم کیفیت» تقویت می‌کند: فاقد مدنیت و مانع از نوسازی چین.

یک کارگر مراقبتی خانگی با شجاعت این مسئله را به چالش کشید؛ زمانی که کارفرمای او از دادن مرخصی روز سال نو به او خودداری کرد پرسید: «به عنوان یک بائومو (Baomu) (اصطلاحی تحقیرآمیز برای کارگران خانگی)، چه حقی داری تعطیلات رسمی دولتی بخواهی؟» او پاسخ داد: «آیا بائوموها شهروندان چینی محسوب نمی‌شوند؟ اگر چنین باشد، آن‌ها حق دارند تعطیلات قانونی داشته باشند». مخالفت او در این قضیه به قیمت از دست دادن کارش تمام شد.

کارگران خانگی خارجی در سنگاپور به عنوان زنانی از کشورهای آسیایی «کمتر توسعه یافته» با تبعیض نژادی مواجه‌اند. وبسایت‌های کاریابی عکس‌ها، جزئیات شخصی و «مهارت‌ها»ی آنها را همچون کالاهای قابل فروش برای مقایسه خرید به نمایش می‌گذارند. سیاست دولتی الزام به سکونت در محل اقامت کارفرما و نظام کفالت کارفرما (مشابه سیستم کفالت kafala) روابط وابستگی ایجاد می‌کند که در آن کارگران حتی در مواجهه با سوءاستفاده نمی‌توانند به راحتی کارفرمایان را تغییر دهند.

کارگران چینی شهروندان هم‌نژادی هستند که در کشور خود حرکت می‌کنند. همتایان آن‌ها در سنگاپور اتباع خارجی‌اند که از مرزهای بین‌المللی عبور می‌کنند. هر دو گروه با چالش‌های مشابهی مواجه هستند.

آسیب‌پذیری قانونی: در چین، بیش از ۹۰ درصد کارگران خانگی فاقد قراردادهای استخدام رسمی هستند زیرا تنها شرکت‌ها، نه خانوارها، به عنوان کارفرما شناخته می‌شوند. به طور مشابه، در حالی که کارگران خانگی خارجی در سنگاپور قرارداد دارند، اما آن‌ها به عنوان «کارگران مهمان» موقت در پایین‌ترین رده ویزا طبقه‌بندی می‌شوند و باید هر دو سال یک‌بار تمدید شود.

استثمار سکونت (ناشی از سکونت در محل کار): هر دو گروه به طور معمول با خانواده کارفرما زندگی می‌کنند و از آنها انتظار می‌رود که به طور شبانه‌روزی در کل هفته در دسترس باشند. یکی از کارگران خانگی خارجی در سنگاپور چنین گفت: «من ساعت ۴ صبح بیدار می‌شوم تا صبحانه درست کنم [...] زمان استراحت من از ساعت ۱۱ شب تا ۱۲ نیمه‌شب شروع می‌شود، بسته

به اینکه چه زمانی از کار به خانه می‌رسند». شعر یک کارگر مراقبت خانگی چینی می‌گوید: «تا زمانی که سرم به بالش می‌رسد، ساعت یازده شب است. خسته و خیس از عرق در رختخواب دراز می‌کشم و به خانه فکر می‌کنم».

رفتار غیرانسانی: هر دو گروه با نگرش‌های تحقیرآمیز و از موضع برتری مواجه‌اند که ریشه در ایدئولوژی توسعه دارند. کارفرمایان چینی از کارگران مراقبت‌های خانگی تحت عنوان «ماندارین غیراستاندارد» انتقاد می‌کنند و آن‌ها را مجبور به تمرین «درست» صحبت کردن می‌کنند. کارفرمایان سنگاپوری نیز کارگران خانگی خارجی را نیازمند «نظم و انضباط» می‌دانند تا آن‌ها را شایسته زندگی شهری کنند، از بهداشت، عدم آشنایی با لوازم مدرن و سبک زندگی «بی‌خیال» روستایی آن‌ها انتقاد کنند.

< استثمار در فضاهای خصوصی و ایدئولوژی‌های توسعه سبب می‌شود کارگران مهاجر مراقبتی کم‌تر سزاوار کرامت و حمایت دیده شوند >

دیدگاه تطبیقی ما به امر ملی در مهاجرت بین‌المللی توجه می‌کند. مهاجرت داخلی (چین) و مهاجرت بین‌المللی (سنگاپور) هر دو ایدئولوژی‌های توسعه را در مقیاس‌ها و زمینه‌های مختلف آشکار می‌سازند. هر دو چیزی را ایجاد می‌کنند که می‌توان آن را «فضامندی‌های کار خانگی» نامید: فضاهای خصوصی که در آنجا استثمار از موشکافی عمومی و مقررات کار فراتر می‌رود. راهبردهای توسعه جهانی سلسله‌مراتب محلی ایجاد می‌کنند که رفتار با جمعیت‌های خاص را به عنوان نیروی کار بی‌ارزش و یک‌بارمصرف توجیه می‌کند. چه این توجیه از طریق شکاف توسعه روستایی-شهری باشد و چه از طریق شکاف بین‌المللی، نتیجه مشابه است: کار مراقبتی زنان به کالایی تبدیل می‌شود که برای حمایت از بازتولید اجتماعی خانواده‌های دیگر استخراج می‌شود.

فهم توسعه‌گرایی سیار به ما کمک می‌کند تا ارتباط بین موقعیت‌های ظاهراً متفاوت را ببینیم. کارگران خانگی چینی برای حقوق بنیادین کار مبارزه می‌کنند و کارگران خانگی خارجی سنگاپوری که برای رفتار عادلانه سازماندهی می‌کنند، با چالش‌های مشابهی مواجه‌اند که ریشه در ایدئولوژی‌های توسعه دارند که آن‌ها را ذاتاً کمتر شایسته احترام و حمایت می‌دانند.

در نهایت، به رسمیت شناختن جمعی این شباهت‌ها امکان همبستگی فراملی و رابطه‌ای و یادگیری در سراسر زمینه‌ها را فراهم می‌کند. هر دو گروه زنان تاب‌آوری قابل‌توجهی را نشان می‌دهند، از فضاهای آنلاین برای به اشتراک گذاشتن تجربیات خود استفاده می‌کنند، حمایت مشترک ارائه می‌دهند و بی‌عدالتی‌ها را مستند می‌کنند. صدای آن‌ها تحقیر جریان غالب نسبت به کار مراقبتی و استثمار نیروی کار آن را به چالش می‌کشد و خواستار به رسمیت شناختن کامل انسانیتشان است. ■

ارتباط با نویسندگان:

Lynn Yu Ling Ng <lynnngyl@yorku.ca>

Yunhui Ye <yunhuiye@uvic.ca>

< جاذبه متمایز دبی برای مهاجران غیرعربی

آنجو ماری پل، مصطفی یواش و سژین پارک، دانشگاه نیویورک ابوظبی، امارات متحده عربی

در همین حال، دبی (و سایر شهرهای امارات متحده عربی) به شدت به مهاجران وابسته است تا رشد اقتصادی خود را حفظ کند. در سال ۲۰۲۳، ۹۲ درصد جمعیت دبی اماراتی نبودند. در حالی که عموم مردم تصور می‌کنند بیشتر مهاجران در دبی، غربی‌ها هستند، تعداد بیشتری از آنها از جنوب آسیا و خاورمیانه و شمال آفریقا (منا) می‌آیند.

< نوع دیگری از مهاجران

برای ارزیابی جذابیت نسبی دبی، ما با مهاجران دارای مهارت بالا از سه منطقه جهانی که مستقیماً در اطراف امارات متحده عربی (جنوب آسیا، منا و جنوب صحرای آفریقا) واقع شده‌اند، مصاحبه کردیم. ما کشورهای شمال آفریقا را جزو منا در نظر گرفتیم و از بقیه آفریقا جدا کردیم زیرا مردم این کشورها عربی صحبت می‌کنند و باز نظر قومی عرب تلقی می‌شوند.

داده‌های پیمایش ما نشان داد که هر سه گروه پاسخگو قبل از مهاجرت خود تمایل شدیدی به نقل مکان به امارات متحده عربی داشتند (میانگین ۳،۶۸ در مقیاس ۱ تا ۵). اما پاسخ‌دهندگان جنوب آسیا و منا نسبت به مهاجران جنوب صحرای آفریقا (۳،۳۵ در مقابل ۲،۷۱) تمایل بیشتری برای ماندن در امارات متحده عربی ابراز کردند. این واگرایی به سطوح متفاوت رضایت سه گروه در مقایسه زندگی آن‌ها در امارات متحده عربی با کشور قبلی‌شان مرتبط بود.

در حالی که پاسخ‌دهندگان جنوب آسیا و منا پیشرفت‌های قابل توجهی را در سه موضوع کلیدی - شغل، استانداردهای زندگی و آشنایی فرهنگی - در امارات داشتند، پاسخ‌دهندگان آفریقایی جنوب صحرا تنها بهبود قابل توجهی در زمینه شغل و استانداردهای زندگی گزارش کردند نه در زمینه آشنایی فرهنگی؛ زیرا اجتماعات این گروه در امارات کوچک‌تر است. در نتیجه، پاسخ‌دهندگان آفریقایی جنوب صحرا نسبت به دو گروه دیگر بیشتر علاقمند به نقل مکان به خارج از امارات متحده عربی به کشور سوم بودند.

< مزایای اقتصادی، سبک زندگی و ایمنی دبی

مصاحبه‌های عمیق ما با ۴۶ نفر از این مهاجران متخصص که قبل از آمدن به دبی در خارج از کشور خود ساکن بودند، به توضیح این دیدگاه‌های متفاوت کمک کرد. هر سه گروه بر مزایای اقتصادی، سبک زندگی راحت و امنیت بیشتری که در دبی داشتند، تاکید کردند. این مزایا برای تمام مهاجران ماهر که به عنوان مهاجر در امارات متحده عربی کار می‌کنند، بدون توجه به کشور مبدأ آن‌ها قابل دستیابی‌اند. مزایای مالی که دبی به متخصصان مهاجر می‌دهد،

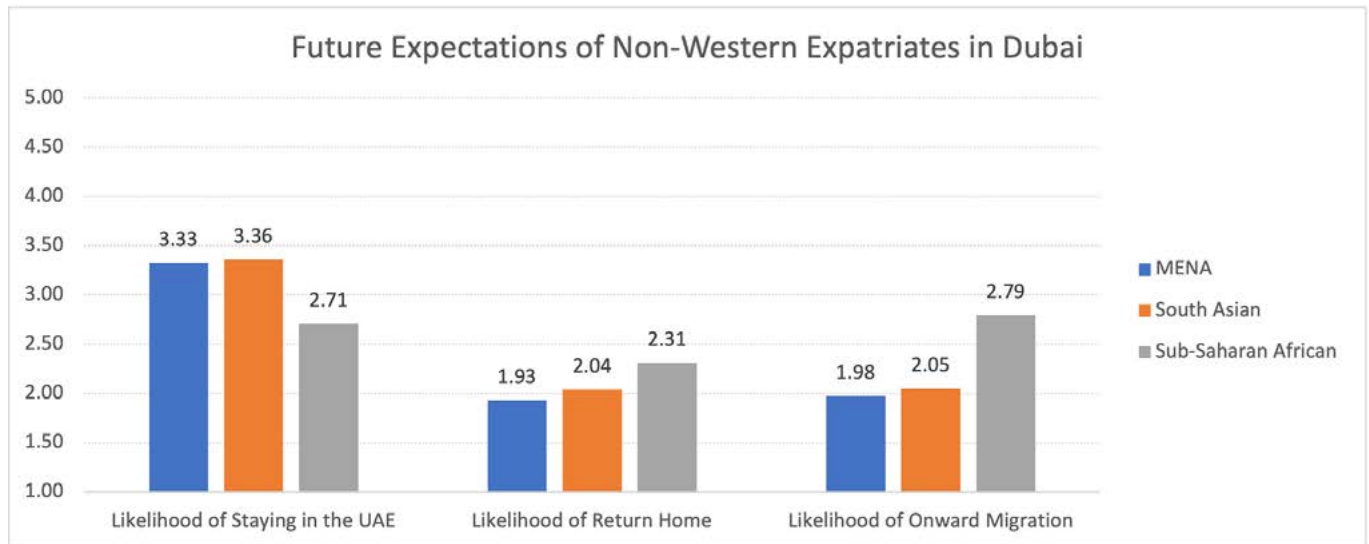
از زمانی که اثر کلاسیک ساسکیا ساسن، شهرهای نیویورک، لندن و توکیو را به عنوان شهرهای جهانی توصیف کرد، سایر شهرهای جهانی با استفاده از معیارهای اقتصادی شناسایی و رتبه‌بندی شده‌اند. شهرهای جهانی به عنوان گره‌گاه‌های جهانی شدن شرکت‌ها، محل دفاتر شرکت‌های چندملیتی پیشرو هستند که به دست مهاجران بسیار ماهر اداره می‌شوند. از آنجا که این شهرها برای میزبانی چنین استعدادی رقابت می‌کنند، تحلیلگرانی که آن‌ها را ارزیابی و رتبه‌بندی می‌کنند و حتی سیاست‌گذاری که سعی می‌کنند آن‌ها را ترویج کنند، تمایل دارند از معیارهای جهانی استفاده کنند، انگار که تمام مهاجران با قالبی یک‌سان در جستجوی درآمد بالا، سبک زندگی راحت و امنیت بیشتر هستند. حتی اهمیت فرهنگی شهرهای جهانی از نظر تعداد موزه‌ها و مکان‌های دیدنی ارزیابی می‌شود.

حال ما می‌پرسیم که آیا جنبه‌های متمایز دیگری از یک شهر جهانی وجود دارد که می‌تواند جذابیت خود را برای زیرگروه‌های خاص مهاجران ماهر افزایش دهد. در پاسخ بدین سوال، ما مورد دبی را در نظر می‌گیریم که به سرعت در رتبه‌بندی شهرهای جهانی ارتقا یافته است. بر اساس پیمایش‌ها و مصاحبه‌های عمیق با مهاجران متخصص غیرعربی در دبی، ما متوجه شدیم که دبی هم به عنوان یک شهر جهانی و هم به عنوان یک شهر «محلی» برای مهاجران جنوب آسیا و خاورمیانه و شمال آفریقا جذابیت خاصی دارد.

دبی به عنوان یک شهر جهانی معمول، (۱) مزایای اقتصادی بیشتر، (۲) استانداردهای زندگی بالاتر و (۳) ایمنی بیشتری را ارائه می‌دهد که اغلب مقوله بر ساخت‌شده از شمال جهانی را برای مهاجران تداعی می‌کند. اما دبی همچنین مزایای «محلی» برای این مهاجران ارائه می‌دهد: (۴) نزدیکی جغرافیایی به کشورهای مبدأ، (۵) آشنایی فرهنگی، با توجه به جمعیت مهاجر بزرگ و با سابقه در این مناطق و در نهایت (۶) تحمل بیشتر هویت‌های دینی و نژادی خاص این مهاجران.

< پس زمینه دبی

دبی با ۳،۵ میلیون نفر جمعیت، بزرگ‌ترین شهر در امارات متحده عربی است. در طول دو دهه گذشته، دبی به سرعت به مکان محبوب برای استقرار دفاتر منطقه‌ای شرکت‌های چندملیتی فعال در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا تبدیل شده است. این شهر به خود می‌بالد که لیبرال‌ترین و تاجرپسندترین مرکز در خاورمیانه است و به طور مداوم امتیازات بالایی برای امنیت عمومی، اعتماد به دولت و زیست‌پذیری کسب می‌کند؛ برخی از معیارهای استاندارد که برای رتبه‌بندی میزان مساعد بودن شهرها برای مهاجران استفاده می‌شود.



منبع: آنجو ماری پل، مصطفی یواش، و سزین پارک.

باسابقه و پرتعداد جوامع مهاجر طبقه متوسط از دو منطقه جنوب آسیا و منا در امارات متحده عربی، موسسات فرهنگی و اجتماعی مختلفی در کنار این جوامع توسعه یافته‌اند که این مهاجران با اشاره به آنها (از مسجد تا سوپرمارکت‌ها و رستوران‌های دارای مواد غذایی حلال تا مدارس دارای برنامه درسی ملی)، ذکر کردند که این مکان‌ها باعث شده احساس کنند دومی همچون «خانه» خودشان است.

در نهایت، این مصاحبه‌شوندگان از پذیرش بیشتر هویت‌های مذهبی و نژادی خود سخن گفتند، چیزی که اغلب در شهرهای جهانی شمال جهانی فاقد آن بودند. در مقابل، مصاحبه‌شوندگان آفریقایی جنوب صحرا بیشتر درباره تبعیض نژادی یا تنهایی در امارات متحده عربی صحبت می‌کردند، زیرا فاقد یک اجتماع مشترک بزرگ در همان وضعیت طبقاتی خود بودند.

به طور کلی، یافته‌های ما نیاز به تحقیقات بیشتر درباره شهرهای جهانی دارد تا بجای فرض یکدستی مهاجران، تنوع مهاجران ماهر در این شهرها در نظر گرفته شود. ویژگی‌های اجتماعی و فرهنگی شهرها باید فراتر از برداشت‌های ساده از جهان‌وطن‌گرایی به رسمیت شناخته شوند، تا مهاجران در خارج از کشور احساس در خانه بودن کنند. ■

ارتباط با نویسندگان:

Anju Mary Paul <anju.paul@nyu.edu>

Mustafa Yavaş <mustafa.yavas@nyu.edu>

Sejin Park <sejin.park@nyu.edu>

گاهی حتی درآمد آنها را از موقعیت‌های قابل‌مقایسه در کشورهای غربی فراتر می‌برد؛ بخشی از این امر به لطف پایین بودن مالیات بر ارزش افزوده و فقدان مالیات شخصی بر درآمد در امارات متحده عربی.

مصاحبه‌شوندگان بر استانداردهای بالای زندگی دبی، از جمله زیرساخت عمومی که به خوبی حفظ شده‌است و حس امنیت عمومی بیشتر تاکید کردند. علاوه بر این، آن‌ها با توجه به حجم زیاد کارگران مهاجر کم‌درآمد از آسیا و آفریقا که به دنبال اشتغال در کار مراقبتی و کار خدماتی به امارات متحده عربی می‌روند، بر دسترسی آسان خود به کارگر خانگی مقرون‌به‌صرفه تاکید کردند. این ویژگی‌ها حاکی از وضعیت خوب «شهر جهانی» دبی هستند با جمعیت قابل‌توجهی از مهاجران در دو قطب بالا و پایین بازار کار.

< دبی به عنوان بهترین هر دو جهان

اما مصاحبه‌شوندگان جنوب آسیا و منا نیز در مورد نزدیکی جغرافیایی دبی به کشورهای مبدأ خود صحبت کردند که آن‌ها را قادر می‌سازد تا از ملاقات‌های مکرر (و مقرون‌به‌صرفه) برای بازدید خانواده خود و یا سفر آنها به دبی از طریق ویزای آسان‌گیر توریستی امارات متحده عربی لذت ببرند. با توجه به جمعیت

< مهاجران تحصیلی چینی در داخل، در خارج و بازگشته

فنگ خو، دانشگاه ویکتوریا کانادا



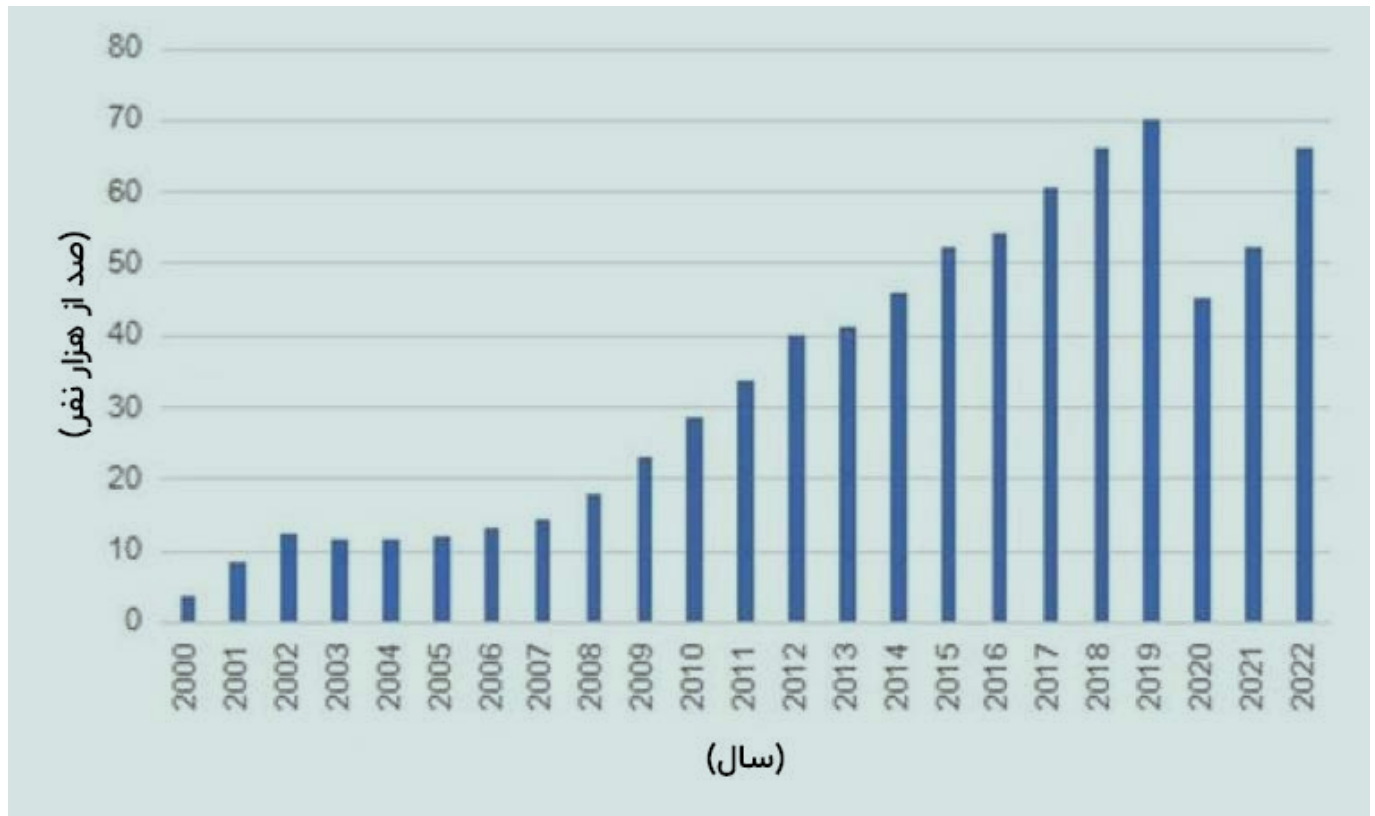
بسیاری از مهاجران جوان چینی از طریق تحصیلات بهتر به دنبال پیشرفت اجتماعی هستند. این پژوهش، مهاجران تحصیلی داخلی و بین‌المللی و همچنین «مهاجران بازگشته به میهن» را مورد بررسی قرار می‌دهد. این تحقیق بر تجربه زیسته آن‌ها در جست‌وجوی وضعیت اقامت محلی تأکید می‌کند: هوکو *hukou* (ثبت خانوار ساکن) در شانگهای یا پکن و اقامت دائم در کانادا. در حالی که شهروندی کانادایی ممکن است از نظر عملکردی به هوکو نزدیک‌تر باشد تا اقامت دائم، در میان مصاحبه‌شوندگان من شهروندی به ندرت مطرح شد؛ زیرا حق رأی از بین می‌رود و تابعیت کانادایی ملاقات یا بازگشت به چین را دچار پیچیدگی می‌کند.

من از سال ۲۰۲۴ تا ۲۰۲۵ با دوازده مهاجر تحصیلی چینی در بریتیش کلمبیا، کانادا و پانزده مهاجر در پکن و شانگهای چین مصاحبه کردم. بیشتر

<<

گائوکائو. منبع: هوئی دیلی، موجود در

http://m.cnhubei.com/content/08/06-2019/content_10844871.html



داده‌های مرکز چین و جهانی شدن، اقتباس شده از توسعه دانشجویان چینی در خارج از کشور (۲۰۲۳-۲۰۲۴). موجود در <https://web.archive.org/web/20240514045418/http://www.ccg.org.cn/archives/84327>

< نابرابری‌های فضایی و تحرک تحصیلی

پاسخ‌دهندگان من در چین دوران اصلاحات و تحرک گسترده بزرگ شده‌اند. تحرک فضایی که پشتوانه خواسته‌های آنهاست نابرابری‌های جغرافیایی شدید را نشان می‌دهد. این امر به سیاست‌های آزادتر هوکو و گذرنامه در چین، سیاست‌های پذیرای دولت‌های میزبان در جذب استعدادها و بهبود حمل و نقل و ارتباطات ارزان‌تر (قطارهای سریع، سفر هوایی، رسانه‌های اجتماعی) بستگی دارد.

آنها متولد دهه ۱۹۹۰ هستند؛ تعداد کمی ازدواج کرده‌اند؛ بیشتر آنها زن و هر کدام شاغل یا به دنبال کار بودند.

چرا این گروه‌ها را در یک مطالعه ترکیب کردم؟ اول، «رویه‌های مرزبندی» شمول و طرد هم در مرزهای ملی و هم در قلمرو داخلی کشور صورت می‌گیرد. دوم اینکه تجارب مهاجرت داخلی و بین‌المللی همپوشانی دارند. و در نهایت، ارتباط بین تحصیل و تحرک اجتماعی پیوسته و یکنواخت نیست.

< تجربیات سیال و همپوشان مهاجران

مصاحبه‌های من تقابل‌های آشکار بین مهاجران در «داخل» و «خارج» را برهم زد. همه «مهاجران داخلی» به جز سه نفر نیز پس از تحصیل در خارج بازگشته بودند، اما هیچ کدام به زادگاه خود باز نگشته بودند. در همین حال، چندین مهاجر «بازگشته» در پکن یا شانگهای این مکان‌ها را موقتی می‌دانستند، اگرچه همه آنها این شهرها را جهان‌وطن‌گرا، توسعه‌یافته و پناهگاه مطلوب تلقی می‌کردند.

همزمان با جابجایی این مهاجران تحصیلی، فشار مهاجرتی گسترده‌تر نیز اغلب شهرهای زادگاهشان را تغییر داد. صنعت‌زدایی در شمال شرقی چین موجب تعطیلی کارخانه‌های بسته‌شده و مهاجرت اجباری به خارج از منطقه شد. شهرنشینی مبتنی بر بازار و دولت بافت اجتماعی را به طور بنیادین در سایر مناطق تغییر داد. کارگران مهاجر اغلب برای بستگان خود در زادگاهشان خانه‌های جدید می‌سازند. شهرهای زادگاه به دلیل روابط اجتماعی متراکم‌تر به یاد آورده می‌شوند اما به عنوان مکان‌هایی که پشت سر گذاشته شده‌اند.

اغلب مصاحبه‌شوندگان در کانادا می‌خواستند بمانند، اما حتی آن‌هایی که اقامت دائم داشتند برای بازدید از بستگان و دوستان مستقر در چین به کشور بازمی‌گشتند و برخی از آنها در زمان پیری والدین به طور فعال قصد بازگشت دائم داشتند. (یک مطالعه اخیر نشان داد که بیش از ۸۰ درصد از مهاجران تحصیلی در سراسر جهان به وطن خویش بازگشته‌اند). به طور کلی، تجربیات مهاجران تحصیلی، ماهیتی موقتی، سیال، همپوشان و آشفته داشت.

ترجیح پکن و شانگهای به احتمال زیاد متأثر از معیارهای جذب مصاحبه‌شوندگان این مطالعه بود، اما تعجب‌آور نیست. دارندگان هوکو در شانگهای یا پکن دسترسی آسان‌تری به دانشگاه‌های برتر چین در وطن دارند. در مقابل، موفق‌ترین مهاجران روستایی یا شهری کوچک مانند پاسخ‌دهندگان من، معمولاً دست‌کم از دوره راهنمایی مهاجرت کرده و در خوابگاه اقامت می‌کردند.

آمادگی برای گاتوکائو (آزمون ورودی دانشگاه ملی) تمام زندگی دانش آموزان را دربر می‌گرفت؛ نیاز به حمایت‌های بسیار نامرئی و کم‌ارزش‌انگاشته‌شده داشت: کارگران مزدی در مدارس شبانه‌روزی، یا والدین، اغلب مادران. کسانی که در خوابگاه زندگی نمی‌کردند، ممکن بود در نزدیکی مدرسه با اتکا به کار حمایتی والدین یا کار مزدی خانه‌ای اجاره می‌کنند، در حالی که بیشتر ساعات بیداری را در مدرسه سپری می‌کنند. دانش‌آموزانی که برای تحصیل مهاجرت کرده بودند، در طول سال‌های تحصیل نسبتاً بی‌تحرك و ساکن در یک‌جا بودند. بنابراین ورود به یک دانشگاه برتر پکن یا شانگهای حاکی از یک داستان موفقیت بود.

بسیاری از مصاحبه‌شوندگان مستقر در کانادا نیز مهاجرت تحصیلی خود را از دبیرستان آغاز کردند که مشابه مسیر مهاجران داخلی چین است. با این حال، خلاف اعتبار بالای ورود به یک دانشگاه برتر در پکن یا شانگهای، ثبت‌نام در یک دانشگاه کانادایی نشانگر موفقیت چندانی نیست. بسیاری از دانشجویان دوره کارشناسی یا در آزمون ورودی عملکرد ضعیفی داشتند یا می‌خواستند از آن اجتناب کنند. تنها یک خانواده متوسط یا ثروتمند می‌تواند هزینه کامل تحصیل در بریتیش کلمبیا کانادا را تأمین کند. بنابراین، دانشجویان تحصیلات تکمیلی فقیرتر مستقر در بریتیش کلمبیا اغلب در حین تحصیل، کار می‌کنند. پتانسیل هزینه و مهاجرت بود که پاسخ‌دهندگان من را به کانادا هدایت کرد. بنابراین، فراتر از تحرک طبقاتی، پاسخ‌دهندگان اغلب توسعه فردی را دلیلی برای مهاجرت به کانادا می‌دانستند.

< رویه‌های مرزبندی و تدوین راهبرد برای وضعیت اقامت دائمی محلی

کارگران مهاجر کم‌مهارت در چین همان امیدهای مهاجران تحصیلی برای تحرک اجتماعی رو به بالا را ندارند. دولت‌های محلی میزبان در چین نیازمند کارگران مهاجر ارزان‌اند، اما نمی‌خواهند آنها به دارندگان دائمی هوکو تبدیل شوند. در حالی که امروزه هوکو کم‌اهمیت‌تر شده، اما هنوز برخی از حقوق کلیدی زندگی از جمله حقوق آموزش برای کودکان را ارائه می‌دهد.

در مقابل، مهاجران تحصیلی موفق از یک مسیر نسبتاً ممتاز برای دسترسی به هوکو محلی برخوردارند. اما آن‌ها هنوز با موانع متعددی در دانشگاه‌ها و شهرهای برتر چین مواجه‌اند. حتی زمانی که موفق می‌شوند، دارندگان هوکو در شهرهای بزرگ، مهارت‌ها و نمرات بالای تحصیلی آنها را مسخره می‌کنند

خلاف مهاجران تحصیلی در کانادا، مهاجران تحصیلی چینی می‌توانند پس از فارغ‌التحصیلی، به طور قانونی در پکن یا شانگهای بدون داشتن هوکو محلی باقی بمانند. آن‌ها فقط به شغل و اقامت امن نیاز دارند. جالب توجه است، چون دسترسی به هوکو پکن تنها به کارمندان دولتی امتیاز می‌دهد، برای کسانی نیست که قصد اشتغال در بخش خصوصی را اولیتی وجود ندارند. خلاف کارگران مهاجر کم‌مهارت، آن‌ها مشاغل بخش خصوصی خوب را می‌شناسند که نه هوکو، که بیمه سلامت خصوصی و حقوق بازنشستگی به آن‌ها می‌دهد. هوکو محلی بیشتر برای مهاجران فارغ‌التحصیل دارای فرزند اهمیت دارد و بسیاری از مصاحبه‌شوندگان من برنامه‌های دیگری داشتند.

در مقابل، برای مهاجران تحصیلی چینی در کانادا، اقامت دائم برای هر گونه اقامت بلند مدت، چه برای چشم‌اندازهای شغلی، چه پیوندهای عاشقانه و چه برای فرار از خشونت جنسی امری حیاتی است. بر روی کاغذ، «دانشجویان بین‌المللی» مسیر مشخصی را برای اقامت دائم تحت برنامه تحرک بین‌المللی کانادا به دست می‌آورند. با این حال، تجربه زیسته این مسیر پیچیده بود. تغییرات مکرر در نظام امتیازات کانادا و کاهش پذیرش اخیر می‌تواند برنامه‌های اقامت دائم را به مخاطره بیاندازد. همچنین، برای کسب امتیاز بیشتر در مورد درخواست برای اقامت دائم، مصاحبه‌شوندگان اغلب در مشاغل محلی، با مهارت کم و بی‌ثبات کار می‌کردند. بین فارغ‌التحصیلی و درخواست اقامت دائم، تجربه کاری اولیه در کانادا نیز می‌تواند برای مشاغل پایدارتر در آینده حیاتی باشد. همه مصاحبه‌شوندگان به جز یکی، اولین شغل محلی خود را در کسب‌وکارهای چینی یافتند که تعداد کمی از آن‌ها نیازمند تجربه کار کانادایی هستند. برخی از کارفرمایان خود جزو مهاجران تازه‌وارد بودند. مشاغل رایج شامل خدمات تخصصی به جامعه محلی چین بود، از جمله خدمات آموزشی و مهاجرتی دانشجویان یا کار رستوران.

< نتیجه‌گیری

تحقیق در مورد مهاجرت بین‌المللی و داخلی هر دو دستاوردهایی درباره تجربه مهاجران تحصیلی دارد. با تلفیق مطالعات، مرزهای ملی از جمله نابرابری‌های قدرت، در میان موانع مهمی که مهاجران با آن مواجه‌اند، مرکزی نیستند. هوکو چینی باعث تمایزگذاری منزلتی مهاجران تحصیل کرده و مهاجران کم‌مهارت، میان روستاها، شهرها و محله‌ها می‌شود. اقامت دائم کانادا، نه در نهایت شهروندی، مهاجران تحصیلی را به سوی اشتغال بی‌ثبات هدایت می‌کند که معمولاً در کسب‌وکارهای محلی رایج است. علاوه بر این، قوانین ناپایدار بازی، تلاش آن‌ها برای وضعیت محلی پایدار را پیچیده می‌کند. ■

ارتباط با نویسنده:

Feng Xu <fengxu@uvic.ca>

< کارگران مهاجر کامبوجی حوزه پوشاک:

بی‌ثباتی و اعتراض

تسز چونگ لای و کاکستون سیو، دانشگاه باپتیست هنگ‌کنگ، هنگ‌کنگ



حضور کارگران مهاجر روستایی کامبوجی در یک جلسه آموزشی حقوق کار.
عکس از کاکستون سیو.

ورشکستگی ناگهانی کارخانه پوشاک Y&W و دست‌مزد پرداخت‌نشده ناشی از آن به طور کامل شرایط متزلزل پیش روی کارگران مهاجر روستایی کامبوج را در چشم‌انداز روبه‌رشد سرمایه‌گذاری خارجی نشان می‌دهد. همزمان، اعتراض جمعی کارگران نه تنها آسیب‌پذیری آن‌ها را آشکار می‌کند بلکه ظرفیت آن‌ها برای بسیج و تأکید بر عاملیت در میان استثمار فزاینده و ناامنی را نشان می‌دهد. گسترش سریع کارخانه‌های متعلق به چین، همراه با چنین اقدامات مقاومتی کارگران، پرسش‌هایی فوری برای جامعه‌شناسان حوزه صنعت و کارگری مطرح کرد: وضعیت کنونی کارگران مهاجر روستایی کامبوج در میان حضور شدید سرمایه چینی چگونه است؟ از همه مهم‌تر، کارگران چگونه به چالش‌ها و سختی‌های تحمیل‌شده ناشی از شرایط کاری ضعیف و عدم قطعیت اقتصادی پاسخ می‌دهند؟ موضع دولت کامبوج در این باره چیست؟

در ۹ مارس ۲۰۲۴، حدود ۶۰۰ کارگر مهاجر روستایی کامبوج از شرکت پوشاک Y&W متعلق به چین به سوی وزارت کار و آموزش حرفه‌ای تظاهرات کردند. آن‌ها پس از اینکه صاحب شرکت به طور ناگهانی اعلام ورشکستگی کرد و آن‌ها را بدون حقوق ماه آخر ترک کرد، درخواستی را ارائه کردند که خواستار حقوق و مزایای پرداخت‌نشده بود. بعد از ظهر آن روز، این وزارتخانه بیانیه‌ای صادر کرد که کارگران، نمایندگان قانونی، اتحادیه‌های محلی و سایر ذی‌نفعان را مجبور می‌کرد تا فوراً به اعتراضات خود پایان دهند و آن‌ها را متهم به مسدود کردن خیابان و ایجاد ازدحام کرد. این وزارتخانه به کارگران توصیه کرد تا از طریق کانال‌های قانونی به دنبال جبران خسارت باشند و بر اهمیت «حفظ نظم عمومی و حفاظت از منافع جامعه وسیع‌تر» تأکید کرد.

< بی ثبات کاری چندوجهی کارگران

کارخانه‌های بهتر کامبوج، اعتصابات از ۱۴۷ مورد در سال ۲۰۱۳ به تنها ۹ مورد در آگوست ۲۰۱۸ و روزهای کاری از ۸۸۹ هزار روز به ۴۲ هزار روز کاهش یافته است. پرونده‌های اختلافات کاری در شورای دآوری از ۲۴۸ مورد در سال ۲۰۱۶ به ۵۰ مورد در سال ۲۰۱۷ کاهش یافته است. این کاهش نشان‌دهنده بهبود روابط کارگری نیست بلکه نتیجه سرکوب سیستماتیک دولت است: دستگیری رهبران اتحادیه، ترساندن فعالان و انتخاب اتحادیه‌های تجاری به عنوان متحدان دولت، به ویژه از زمان انتخابات سال ۲۰۱۳.

چارچوب قانونی سازماندهی به طور پیوسته فرسایش یافته است و حل اختلاف مستقل به طور فزاینده‌ای نادر است. لفاظی دولت - با تاکید بر «نظم عمومی» و «منافع جامعه» - به ابهام در یک واقعیت عمیق‌تر کمک می‌کند: منافع سرمایه، هم داخلی و هم خارجی، بر رفاه و حقوق کارگران اولویت می‌یابد.

< بی ثباتکاری و امکان مقاومت

اعتراض به شرکت پوشاک Y&W پنجره بزرگی را برای دیدن بی‌ثباتی چند وجهی و عاملیت محدود کارگران مهاجر روستایی کامبوج تحت سرمایه‌داری استبدادی می‌گشاید. در حالی که سرمایه‌گذاری چین رشد اقتصادی و ایجاد شغل را تقویت کرده است، این کشور همچنین نظامی را تثبیت کرده است که در آن خطر و ناامنی تقریباً به طور کامل بر سر کارگران فرود می‌آید. تا اکتبر ۲۰۲۴، سرمایه چین حدود ۵۴٫۷ درصد مالکیت ۲،۲۳۶ کارخانه صنعتی کامبوج را تشکیل می‌دهد که نشان‌دهنده سرمایه‌گذاری قابل‌توجه ۹،۰۸۶ میلیارد دلاری است. از این چشمگیرتر، این که سرمایه‌گذاران چینی بیش از ۹۰ درصد کل کارخانه‌های پوشاک کامبوج را در اختیار دارند.

این تغییر چشمگیر، تحول چین را از «کارخانه جهانی» به سرمایه‌گذار برجسته جهانی نشان می‌دهد. افزایش هزینه‌های نیروی کار داخلی، شرکت‌های چینی را وادار می‌کند تا تولید را به کشورهای مانند کامبوج منتقل کنند، جایی که دستمزدهای پایین مزیت رقابتی متمایزی را ارائه می‌دهند. تسلط سرمایه چین در صنایع کلیدی کامبوج، دولت کامبوج را وادار می‌کند تا خود را با منافع سرمایه همسو کند. این همسویی که در سرکوب فعالیت‌های کارگری و تاکید بر «نظم عمومی» مشهود است، فضا را برای چانه‌زنی جمعی و تغییر به سوی منافع کارگران محدود کرده است.

با این حال، تاب‌آوری کارگران مهاجر روستایی کامبوج همچنان ادامه دارد. تمایل آن‌ها به اعتراض، اتکا به شبکه‌های خانوادگی و اجتماعی و تلاش مداوم برای حقوق منصفانه و شرایط مناسب همگی حاکی از روحیه قدرتمند مقاومت هستند. مسیر رو به جلو نیازمند اشکال جدیدی از همبستگی و حمایت - هم در کامبوج و هم در سراسر مرزها - برای مقابله با بی‌ثباتکاری عمیق تحمیل‌شده از سوی سرمایه جهانی و حاکمیت استبدادی است. مورد کامبوج یادآور روشنی است که آینده کار در دنیای جهانی‌شده با رقابت مداوم میان خواسته‌های سرمایه و کشمکش کارگران برای منزلت، امنیت و عدالت شکل می‌گیرد. ■

ارتباط با نویسندگان:

Tsz Chung Lai <22482261@life.hkbu.edu.hk>

Kaxton Siu <kaxton_siu@hkbu.edu.hk>

هنگام بررسی شرایط کنونی کارگران مهاجر روستایی کامبوج، اشکال متعدد و متقاطع از بی‌ثباتی آشکار می‌شود. بر اساس بررسی ۲۰۲۳-۲۰۲۴ ما از ۸۶ کارگر از ۲۸ کارخانه پوشاک، مشخص است که این کارگران با عدم امنیت شغلی حاد مواجه هستند که به دلیل دستمزدهای بسیار پایین (۲۰۴ دلار در ماه)، قراردادهای کوتاه‌مدت (۶۶ درصد قراردادهای شش‌ماهه و یا کمتر است) و تبعیض سنی گسترده (کارگران بالای ۴۰ سال به طور خاص در معرض تعدیل و اخراج هستند) است. کارخانه‌ها به طور معمول تعلیق دوره‌ای را اجرا می‌کنند، به کارگران کمتر از ۴۰ دلار در ماه در طول دوره‌های کمبود سفارش می‌پردازند که چرخه‌های بی‌ثباتی مالی و عدم قطعیت را به وجود می‌آورد. ادغام عمیق این صنعت در زنجیره‌های ارزش جهانی خریدار محور، برندهای بین‌المللی را قادر می‌سازد تا ریسک‌های تقاضا و تولید متغیر را بر سر آسیب‌پذیرترین بخش‌ها یعنی کارگران بریزند.

گسترش بی‌ثباتی به‌راحت از دروازه‌های کارخانه فراتر می‌رود، الگوهای مهاجرت و راهبردهای بقای خانوار را شکل می‌دهد. ۷۷ درصد از کارگران مهاجر روستایی هستند و درآمد دوگانه برای بقای آنها ضروری است: ۷۵ درصد از زوج‌های متاهل در خانه‌های اشتراکی در پنوم پن ساکن هستند، با این حال هزینه‌های اولیه زندگی (۳۰۰ دلار در ماه برای دو نفر) از دست‌مزد معمول بیشتر است. برای سازگاری با این وضعیت، بسیاری از خانواده‌ها، کودکان را در روستاهای خود با اتکا به پدر بزرگ و مادر بزرگ برای مراقبت از کودکان باقی گذاشته‌اند (۳۷ درصد) و در زمان بحران، برای آنها پول می‌فرستند؛ ۳۱ درصد کارگران از حمایت‌های خانواده‌های روستایی خود استفاده می‌کنند. بدهی گسترده و فلج‌کننده است (میانگین: ۴،۲۵۰ دلار) که امنیت بلندمدت کارگران را از بین می‌برد و چرخه‌های سوءتغذیه و فقر بین‌نسلی را تداوم می‌بخشد، زیرا دستمزدها همواره در برآوردن نیازهای اساسی ناتوان هستند. این بدهی‌ها ناشی از بیکاری دوران کرونا است، زیرا کارگران تلاش می‌کردند تا در محیط با هزینه بالا پنوم پن دوام بیاورند. علاوه بر این، برخی کارگران مهاجر روستایی برای خرید موتورسیکلت و سوخت پول قرض می‌کنند تا به مناطق روستایی خود سر بزنند، به ویژه آن‌هایی که کودکان و بستگان مسن را در روستای خود ترک کرده‌اند.

< سرمایه‌داری استبدادی و واکنش دولت کامبوج

واکنش دولت به اعتراضات Y&W نمونه‌ای از چرخش مستبدانه کامبوج در روابط کارگری است. دولت با محکوم کردن این تظاهرات به عنوان تهدیدی برای نظم عمومی، فشار شدیدی را بر فعالیت‌های کارگری نشان می‌دهد که با گرایش منطقه‌ای به سوی سرمایه‌داری استبدادی همسو است: رشد اقتصادی و سرمایه‌گذاری خارجی بر حقوق کارگری و مشارکت دموکراتیک اولویت دارند.

اگرچه کارگران مهاجر روستایی کامبوج سابقه مقاومت جمعی دارند، اما فضای عمل آن‌ها به طور چشمگیری محدود شده است. براساس گزارش

< جنگ به مثابه انباشت درهم‌پیچیده: مورد غزه

گیلرمه لایت گونسالوز، دانشگاه دولتی ریو دو ژانیرو، برزیل

امتیاز عکس: مارکوس وینکلر، از طریق پیکسلز



< اسرائیل به یک نقطه راهبردی برای سرمایه جهانی تبدیل شده‌است

همانطور که ویلیام آی. رایبنسون و هوآی-ان نگویان اشاره کرده‌اند، تهاجم سال ۲۰۰۳ عراق همزمان با ادغام شتاب‌یافته خاورمیانه در اقتصاد جهانی، به دنبال ایجاد منطقه تجاری آزاد عربی بزرگ‌تر (GAFTA) و توافقات دوجانبه و چندجانبه دیگر بود. این امر موجی از سرمایه‌گذاری مالی و شرکتی را در بخش‌های راهبردی تحت حمایت سرمایه خلیج -تریلیون‌ها در صندوق‌های ثروت حاکمیتی- و همچنین جریان‌های اروپا، قاره آمریکا و چین ایجاد کرد. اسرائیل به یک نقطه راهبردی برای سرمایه جهانی تبدیل شد.

در این زمینه، محصورسازی غزه را می‌توان وسیله‌ای دانست که از طریق آن انباشت مازاد فراملی که پیش‌تر در قالب مجموعه شرکت‌های اسرائیلی آشکار شده‌اند به دنبال مرزهای جدید برای ارزش‌آفرینی هستند. این امر شکلی از انباشت اولیه را نشان می‌دهد: سلب مالکیت زمین، کالا و مردم با هدف تبدیل آن‌ها به روابط اجتماعی مبتنی بر بازار.

< ترس از تروریسم و وضعیت اضطراری راه را برای انتقام دولت هموار می‌کند

این سلب مالکیت بر تعلیق حقوق و تضمین استوار است و استقرار دستگاه‌های نظامی بدون بازرسی و حفاظت نهادی را ممکن می‌سازد. این تعلیق به یک دستگاه قانونی (حالت اضطراری) برای اجازه دادن به آن متکی است. مفهوم انتقام دولت که موگامی مطرح کرده است، این تغییر را توضیح می‌دهد: واکنش دولت به خشونت با انگیزه سیاسی علیه مردم یا اموال دیگر تحت حاکمیت قانون قرار ندارد بلکه توسط مجازات هدایت می‌شود.

پژوهشگران حقوقی دیدگاه‌هایی کلیدی درباره الگوهای جدید جنگ در جامعه معاصر ارائه داده‌اند. در میان آن‌ها، توشیکی موگامی در فصلی از مجموعه بزرگداشت (Festschrift) ماساتو نینومیا، سه بعد را به هم پیوند می‌زند: انتقام دولتی، نسل‌کشی و استعمار. با این حال، این فرایندها را می‌توان تحت شرایط خاص توسعه سرمایه‌داری بازخوانی کرد، زمانی که با ادعای درآمد آینده، ثروت بیش‌از اندازه انباشت شده، فشار را برای باز کردن بازارهای جدید در زمینه مالی‌سازی افزایش می‌دهد. چنین دیدگاهی از کارل مارکس، رزا لوکزامبورگ و هانا آرنست نشئت می‌گیرد که بعدها در بحث‌های مربوط به تز تصاحب زمین دوباره تعریف شد. این دیدگاه ادعا می‌کند که رشد سرمایه‌داری -که محدود به محدودیت‌های فضایی زمانی است، با اشغال سرزمین‌های غیرسرمایه‌داری از طریق خشونت، سیاست استعماری و جنگ بر این موانع غلبه می‌کند. سوال این است که چگونه این مسئله در درگیری‌های نظامی اخیر آشکار می‌شود؛ مسئله‌ای که باید در نظام انباشت مالی قرار گیرد.

سرمایه بهره‌آور -که بر حقوق مالکیت بر پول و تعهد بازپرداخت با بهره استوار است- در بازارهای ثانویه شکل سرمایه فرضی به خود می‌گیرد و انتظاراتی از جریان‌های درآمدی را نهادینه می‌کند که با پتانسیل سرمایه‌گذاری مضاعف می‌شوند. در قالب قراردادهای سرمایه‌گذاری، این رژیم مدعی انباشت افزون ارزش مازاد آینده است که تحقق آن بستگی به سلب مالکیتی دارد که مناطق و جمعیت‌ها را به یک مدار ارزش‌افزایی الحاق کند. چنین الحاق‌هایی، سرمایه مازاد را به زیرساخت، مسکن و استخراج منابع وارد می‌کنند، در حالی که جریان‌های درآمدی را از طریق اوراق بهادار پشتیبانی شده با دارایی‌های زمین و املاک تولید می‌کنند.

ویرانی فلسطین بدین معنی یک مورد شدید از انباشت درهم‌پیچیده در جنگ است.

درهم‌تندگی استعمار ارضی، قومیت‌ملی‌گرایی راست افراطی و هدایت انباشت مازاد مالی از آن زمان آشکار شده‌است. از جمله طرح‌های بازسازی غزه، غزه ۲۰۳۵ است که از سوی دولت اسرائیل صادر شده‌است و یک طرح اقتصادی برای بازسازی غزه، رویکرد بات توسط جوزف پلزمان به تیم دونالد ترامپ ارائه شده‌است. هر دو طرح از ترتیبات امنیتی و حاکمیت بین‌المللی حمایت می‌کنند که خصوصی‌سازی دارایی‌های عمومی به‌دست سرمایه‌گذاران خارجی را ترویج می‌کند.

همانطور که نور عرافه و مندی ترنر ذکر می‌کنند، طرح امریکا این سرزمین را «عاری از قوانین مالکیت» اعلام می‌کند و بر این اساس، آن را به مدت پنجاه سال اجاره می‌کند و سرمایه‌گذاران «سهمی برابر در غزه» را به دست می‌آورند و کنترل کاملی بر اقتصاد، زیرساخت و اداره آن خواهند داشت. در مقابل، غزه ۲۰۳۵ بازسازی را به بهره‌برداری از ذخایر انرژی غزه (در حدود ۱۲۲ تریلیون فوت‌مکعب گاز و ۱،۷ میلیارد بشکه نفت) پیوند می‌زند. هر دو طرح جابجایی فلسطینیان را پیش‌فرض قرار می‌دهند: طرح بات می‌خواهد که غزه «کاملاً خالی» شود، در حالی که پروژه اسرائیل «بازسازی آن از صفر» را پیش‌بینی می‌کند. همچنین هر دو طرح، حضور نیروی نظامی پیوسته‌ای را برای تضمین کنترل سیاسی خارجی و فعال ساختن بازسازی اقتصادی همسو با منافع سرمایه‌گذار تصریح می‌کنند.

< در غزه، فلسطینی‌ها بین خشونت و وابستگی مالی گرفتار شده‌اند

پس از توافق بر سر مرحله نخست آتش‌بس در ۹ اکتبر ۲۰۲۵، بحث در مورد بازسازی غزه احتمالاً تشدید خواهد شد. طرح صلح ۲۰ بندی ترامپ یک دولت را با مشارکت فلسطینیان پیشنهاد می‌کند که تکنوکراتیک اما از لحاظ سیاسی تابع «هیئت صلح» به ریاست رئیس‌جمهور آمریکا و شامل بازیگران تاریخی نظم‌نویز مانند تونی بلر است. این طرح وعده می‌دهد که فلسطینیان بازمانده «برای رفت و آمد به غزه آزاد هستند»، در کنار یک ابتکار اقتصادی برای «رساندن برق به غزه»، ترکیبی از چارچوب‌های اولیه برای جذب سرمایه‌گذاری با الگوبرداری از «شهرهای معجزه‌آسای مدرن و در حال شکوفایی خاورمیانه» (بندهای ۹ و ۱۰). ترامپ با خوشحالی از آتش‌بس اعلام کرد که «غزه به آرامی بازسازی خواهد شد [...] شما ثروت عظیمی در آن بخش از جهان دارید».

جنگ غزه نشان می‌دهد که چگونه انباشت درهم‌پیچیده تخریب و بازسازی، اثر متقابل پیچیده‌ای بین سلب مالکیت، مالی‌سازی و مردم باقی‌مانده ایجاد می‌کند. به گفته عروه سویتات، مقاومت در برابر خشونت‌های کشتار جمعی، پیوندهای جمعی یا مشترک با زمین را تقویت می‌کند و مبارزه علیه سلب مالکیت را پیش می‌برد، در حالی که «ارزش‌آفرینی اقتصادی» به عنوان یک تکنیک استعماری، مشارکت مدنی را تشویق می‌کند، اما در قالب شهروندی طبقه‌بندی‌شده اسرائیلی که حتی در بافت پساجنگ تبعیض‌آمیزتر می‌شود. افزایش تخریب و تلفات انسانی با وعده رونق مالی در مناطق بازسازی‌شده همراه است. بدین ترتیب، انباشت درهم‌پیچیده، فلسطینی‌ها را بین خشونت و وابستگی مالی به بازسازی گرفتار می‌کند. ■

ارتباط با نویسنده:

Guilherme Leite Gonçalves <guilhermeleite@iesp.uerj.br>

پس از حملات حماس، بنیامین نتانیاهو قول «انتقام بزرگ» را داد و به آیه «به یاد داشته باشید که عمالیک با شما چه کرد» متوسل شد که اغلب به عنوان الزامی برای تلافی تفسیر می‌شود. این شرایط از بسیج ترس از طریق توسل گفتمانی به «ترور» مشروعیت می‌گیرد. بنابراین، ناامنی برای جمعیت با ایدئولوژی غالب که ترس اجتماعی را عادی‌سازی می‌کند و به اقدامات نامتناسب انتقام دولتی اجازه وقوع می‌دهد، افزایش می‌یابد. یوآو گالانت، وزیر دفاع، با بیانیه «محاصره کامل» غزه - «نه برق، نه غذا، نه آب، نه سوخت» - سمبل مجازات جمعی و گرسنگی به مثابه روش جنگی شده‌است.

< بازتولید منطق استعمار اروپایی

ایدئولوژی انتقام دولتی بر انگ «تروریست» استوار است که به عنوان یک سازوکار دیگری‌ساز عمل می‌کند که ویژگی‌های خشونت، بربریت و نامعقول بودن را به گروه‌های خاصی نسبت می‌دهد و در نتیجه آنها را هدف مشروع سرکوب می‌کند. این انتساب همچنین تصویر اخلاقی برتری در جوامعی که خود را «متمدن» می‌دانند، حفظ می‌کند. از این منظر، جنگ علیه تروریسم منطق استعمار اروپا را بازتولید می‌کند، جایی که سلسله‌مراتب مردم و نژادها ماموریت‌های تمدن‌سازی و حکومت سرکوبگر بر جمعیت‌های استعمارشده را توجیه می‌کرد. در این سبک، توصیف یوآو گالانت از فلسطینیان به عنوان «حیوانات انسانی»، زبان انسانیت‌زدایی معمول پروژه‌های استعماری را منعکس می‌کند.

خاصیت استعماری انتقام دولتی، جنگ‌های معاصر را به ابزارهایی برای تحقق خواسته‌های ارزش‌افزایی انباشت مالی مازاد تبدیل می‌کند. گفتمان انگز دیگری‌ساز، خشونت را مجاز می‌کند که سلب مالکیت سرزمین‌ها و مردم را تسهیل می‌کند و به شکل افراطی خود در مناقشه اسرائیل-فلسطین می‌رسد، جایی که عوام‌فریبی افراطی نتانیاهو آنچه را که اران کاپلان به عنوان میراث تجدیدنظرطلب ژبوتینسکی از نظامی‌گری استعماری معرفی می‌کند، افراطی می‌کند. این رویکرد استدلال‌های مذهبی و حقوق طبیعی را برای ایجاد برتری یهودی بر اعراب و پیشبرد یک استعمار نژادپرستانه تقویت می‌کند که چشم‌انداز هم‌زیستی برابر را از بین می‌برد. این چارچوب‌بندی به جنگ غزه اجازه می‌دهد تا انتقام دولتی را در چارچوب الزامات پاک‌سازی قومی اجرا کند و راه را برای نسل‌کشی علیه فلسطینیان هموار کند. این خشونت راه را برای انباشت بیش‌ازاندازه فراهم می‌کند که بر آموزه‌هایی مانند سرزمین بدون صاحب (*terra nullius*) تکیه دارد، این ادعا که زمین «خالی» یا «استفاده‌نشده» برای استعمار شدن‌اند؛ برای نابودی و بازسازی که سرمایه‌گذاری جدید و ارزش‌آفرینی مالی را ممکن می‌سازد، موجه سازد.

< استعمار ارضی درهم‌تنیده با انباشت نظامی شده

به گفته فوربس، سهام شرکت‌های دفاعی در طول تشدید تنش خاورمیانه به بالاترین حد خود رسید؛ قراردادهای تأمین‌کنندگان عمده اسلحه که به نوبه خود صنعت نظامی را شعله‌ور می‌سازد، این روند را تقویت کرد. این انباشت نظامی با دیگر اشکال ارزش‌آفرینی سرمایه گره خورده‌است. چنانچه رایبسون و نگویان نشان داده‌اند، در پایان اکتبر ۲۰۲۴، در بحبوحه بمباران، اسرائیل به شرکت‌های انرژی فراملی مجوز داد تا در زمینه اکتشاف گاز و نفت در مدیترانه فعالیت کنند، در تلاشی برای تبدیل این کشور به یک مرکز گاز در بحبوحه بحران انرژی تشدیدشده ناشی از جنگ اوکراین..

